



مارکس

انگلس

لنین

دو باره انقلاب

اجتماعی

ترجمهٔ محمد پورمحمدیان

مارکس، انگلس، لنین

درباره
انقلاب اجتماعی

ترجمه محمد پورهرمان

تهران - ۱۳۵۸

انتشارات حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸

مارکس، انگلس، لنین، درباره انقلاب اجتماعی

ترجمه محمد پورهمزان

چاپ اول: دی‌ماه ۱۳۵۸

حقوق چاپ و نشر برای انتشارات حزب توده ایران محفوظ است.

توضیح مترجم

کتاب حاضر مجموعه‌ای از احکام و اندیشه‌های عمیق بنیادگذاران مارکسیسم - لنینیسم دربارهٔ جوانب گوناگون انقلاب است که بخش‌های زیرین را دربردارد:

۱. ضرورت عینی انقلاب و شرایط اقتصادی و اجتماعی - سیاسی آن؛
۲. رسالت تاریخی پرولتاریا. نقش رهنمون طبقهٔ کارگر در انقلاب. متحدان بالقوهٔ طبقهٔ کارگر؛

۳. حزب طبقهٔ کارگر به‌حکم عوامل عینی نقش پیشاهنگ طبقهٔ کارگر و مجموعهٔ زحمتکشان را در انقلاب اجتماعی دوران ما به‌عهده دارد؛
۴. در دوران ما مبارزه برای رسیدن به دموکراسی با مبارزه برای رسیدن به عدالت اجتماعی واقعی پیوند طبیعی و گسست‌ناپذیر دارد؛
۵. اشکال و شیوه‌های گوناگون مبارزهٔ طبقهٔ کارگر که کاربرد صحیح آن‌ها در شرایط و اوضاع و احوال مشخص می‌تواند زمینه را برای استقرار حکومت مبنی بر اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقانان و دیگر قشرهای زحمتکش هموار سازد؛

۶. اشکال گوناگون قدرت سیاسی طبقهٔ کارگر و دیگر نیروهای متحد این طبقه؛

۷. خصلت جهانی عام انقلاب سوسیالیستی.

در زمستان خونین سال ۱۳۵۷ که خلق قهرمان ایران با پیکار انقلابی دوران‌ساز خود طومار سلطنت نکبت‌بار پهلوی را درهم می‌پیچید، ما فصل پنجم این کتاب: «اشکال مبارزهٔ طبقهٔ کارگر، وسایل و شیوه‌های احراز قدرت سیاسی» را به‌صورت جزوهٔ کوچکی تحت عنوان «دربارهٔ انقلاب» منتشر کردیم و اینک متن کامل کتاب را در دسترس علاقمندان به‌مطالعهٔ این اثر قرار می‌دهیم. این احکام و اندیشه‌های بنیادگذاران کبیر مارکسیسم - لنینیسم و آموزگاران سرگ طبقهٔ کارگر و زحمتکشان سراسر جهان، با وجود گذشت سالیان دراز از زمان نگارش و تدوین آن‌ها، طراوت و تازگی و اهمیت عام خود را برای دوران ما و از جمله برای انقلاب کنونی ایران به‌طرز شگفت‌انگیزی حفظ کرده‌اند.

حواشی کتاب، در مواردی که با علامت «ه. ت.» مشخص شده است، مربوط می‌شود به ناشران متون اصلی آثار مؤلفان. منظور از «ه. ت.»، حروف اول عبارت «هیئت تحریریه» است.

ضرورت عینی انقلاب
و شرایط اقتصادی
و اجتماعی - سیاسی آن

ك. ماركس و ف. انگلس

* از كتاب «مانيفست حزب كمونيست»

..... جامعه بورژوايی امروزين با مناسبات بورژوايی توليد و مبادله، با نظام بورژوايی مالکيت، اين جامعه که گویی به نیروی جادو چنین وسایل پرتوانی برای توليد و مبادله پديد آورده است، اکنون به جادوگری می ماند که دیگر از عهده مهار کردن نیروهایی که با ورد و افسون از زیر زمین احضار کرده است، بر نمی آید. طی سال های چند دهه اخير، تاريخ صنايع و بازرگانی فقط تاريخ عصيان نیروهای مولده امروزين عليه مناسبات توليدي امروزين يعنی عليه آن نظام مالکيت است که شرط هستی بورژوازی و فرمانروايی آنرا تشكيل می دهد. کافی است به بحران های بازرگانی اشاره کنیم که با تکرار ادواری خود هستی سراپای جامعه بورژوايی را با تهديدی بيش از بيش به خطر می اندازد. در هر يك از بحران های بازرگانی نه تنها بخش هنگفتی از محصولات توليد شده، بلکه حتی بخش بزرگی از نیروهای مولده ساخته و پرداخته نیز نابود می گردد. هنگام اين بحران ها يك نوع بیماری اجتماعی همه گیر پديد می آید که در تمام ادوار پيشين بی معنی می نمود - اين بیماری همه گیر توليد فزون از تقاضاست. جامعه ناگهان به قهقرا رانده می شود و خود را در يك حالت بربريت غيرمنتظره مشاهده می کند، گویی قحطی و جنگی ويرانگر آن را از تمام وسایل معاش محروم ساخته و انگار صنايع و بازرگانی سر به نيست شده اند و آن هم چرا؟ برای آن که جامعه بيش از اندازه صاحب تمدن است، بيش از اندازه وسایل

معاش و بیش از اندازه صنایع و بازرگانی دارد. نیروهای مولده‌ای که در اختیار جامعه‌اند، دیگر نه تنها به رشد نظام بورژوازی مالکیت کمک نمی‌کنند، بلکه برعکس خود آنقدر رشد کرده‌اند که مناسبات بورژوازی جلوی رشد آن‌ها را می‌گیرند. و هر بار که نیروهای مولده به برانداختن این موانع می‌پردازند، سراسر جامعه بورژوازی را دچار اختلال می‌سازند و هستی مالکیت بورژوازی را به خطر می‌اندازند. عرصه مناسبات بورژوازی چنان تنگ شده است که دیگر نمی‌تواند ثروتی را که خود آفریده است در خود جای دهد... شرط بنیادی بقاء فرمانروایی طبقه بورژوازی انباشت ثروت در چنگ اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه است. شرط هستی سرمایه کار مزدوری است. کار مزدوری فقط بر پایه رقابت کارگران با یکدیگر استوار است. پیشرفت صنایع که بورژوازی حامل اجباری آن است و یارای مقاومت در برابر این پیشرفت را ندارد، اتحاد انقلابی کارگران را از طریق تجمع آنان، جایگزین پراکندگی ناشی از رقابت آن‌ها می‌سازد. بدینسان همروند با گسترش صنایع بزرگ، بنیادی هم که بورژوازی بر روی آن تولید می‌کند و محصولات تولید را به تملک خود درمی‌آورد، زیر پایش فرو می‌پاشد. بورژوازی پیش از هر چیز گورکنان خود را پدید می‌آورد. سقوط بورژوازی و پیروزی پرولتاریا به یکسان ناگزیر است...

دسامبر ۱۸۴۷ - ژانویه ۱۸۴۸

ک. مارکس و ف. انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمه جدید فارسی، سال ۱۳۵۴، از انتشارات حزب توده ایران.

ك. ماركس

* از پیشگفتار «نقدی بر اقتصاد سیاسی»

... نیروهای مولده مادی جامعه در پله معینی از تکامل خویش با مناسبات تولیدی موجود و به بیان دیگر با روابط مالکیت که چیزی جز بیان حقوقی مناسبات تولید نیستند و این نیروها تاکنون در چارچوب آن‌ها تکامل می‌یافتند، در تضاد می‌افتند و مناسبات تولیدی از شکلی برای تکامل نیروهای مولده به پای‌بند تکامل این نیروها بدل می‌شوند. آنگاه يك دوران انقلاب اجتماعی فرا می‌رسد... يك صورت‌بندی اجتماعی هیچگاه پیش از آن که تمام نیروهای مولده به تناسب ظرفیت این صورت‌بندی به حد کافی تکامل یافته باشد، از میان نخواهد رفت و مناسبات تولیدی عالی‌تر جدید نیز هیچ‌گاه پیش از آن که شرایط مادی لازم برای بقاء این مناسبات در بطن جامعه قدیم فراهم آمده باشد، پدید نخواهند آمد. به همین جهت جامعه بشری همیشه هدف‌هایی در برابر خود قرار می‌دهد که توان تحقق آن‌ها را داشته باشد، زیرا با دقت بیشتری به مطلب همیشه می‌توان دریافت که اصولاً هدف فقط جایی پدید می‌گردد که شرایط مادی لازم برای تحققش فراهم یا دست‌کم در حال فراهم آمدن باشد. شیوه‌های تولید آسیایی، آنتیک، ا فتودالی و شیوه تولید امروزی بورژوایی را، در خطوط کلی آن‌ها، می‌توان ادوار پیشرفت صورت‌بندی اقتصادی جامعه نامید. مناسبات تولیدی بورژوایی آخرین شکل آنتاگونیستی روند اجتماعی تولید هستند. ضمناً این آنتاگونیسم به مفهوم آنتاگونیسم فردی نیست، بلکه به مفهوم

۱. دوران یونان و روم باستان. م.

آنتاگونیسیم ناشی از شرایط اجتماعی زندگی افراد است، ولی نیروهای مولده‌ای که در بطن جامعه بورژوازی تکامل می‌یابند، در عین حال شرایط مادی لازم برای برانداختن این آنتاگونیسیم را فراهم می‌آورند. پس به همراه صورت‌بندی بورژوازی، ماقبل تاریخ جامعه انسانی نیز پایان می‌پذیرد...

ژانویه سال ۱۸۵۹

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱۳، متن آلمانی: صفحه ۹، ترجمه روسی: صفحه ۷-۸.

ك. مارکس

* از کتاب «سرمایه»

با کاهش پیوسته تعداد سرمایه‌داران کلان، یعنی آن‌ها که تمام فواید این روند تحولی را غصب کرده، به انحصار خود درمی‌آورند، خجَم فقر، فشار، رقیت، فساد و استثمار افزایش می‌یابد. ولی در عین حال عصبان طبقه کارگر پیوسته شدیدتر می‌گردد و مکانیسیم پروسه تولید سرمایه‌داری خود آن‌ها را به متحد شدن و سازمان یافتن می‌کشاند. انحصار سرمایه برای شیوه تولیدی که خود با آن و تحت تأثیر آن شکوفندگی یافته است، به صورت مانعی درمی‌آید. تمرکز وسائل تولید و اجتماعی‌گشتن کار به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر با پیوسته سرمایه‌داری خود سازگار نیست. این پیوسته می‌ترکد، ساعت مرگ مالکیت خصوصی سرمایه‌داری درمی‌رسد. خلع‌یدکنندگان خلع‌ید می‌شوند.

شیوه تملک سرمایه‌داری که ناشی از شیوه تولید سرمایه‌داری

است، یعنی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، نخستین نفی مالکیت خصوصی انفرادی است که بر پایه کار شخصی قرار گرفته است. لیکن تولید سرمایه‌داری با ضرورتی طبیعت‌آسا نافی خویش را به وجود می‌آورد. این خود نفی نافی است. این نافی اخیر از نو مالکیت خصوصی را برقرار نمی‌سازد ولسی مالکیت انفرادی را بر پایه دستاوردهای عصر سرمایه‌داری، یعنی براساس همکاری و مالکیت جمعی زمین و وسائل تولیدی قرار می‌دهد که خود زاده کارند. البته پروسه تبدیل یافتن مالکیت خصوصی پراکنده‌ای که مبتنی بر کار انفرادی است، به مالکیت سرمایه‌داری، به مراتب طولانی‌تر، سخت‌تر و دشوارتر از تبدیل مالکیت سرمایه‌داری به مالکیت اجتماعی است. زیرا مالکیت سرمایه‌داری خود عملاً براساس کار تولیدی به شیوه اجتماعی قرار گرفته است. در مورد اول سخن بر سر سلب مالکیت توده مردم به وسیله عده معدودی غاصب بوده است، در صورتی که در مورد دوم سخن بر سر خلعید اقلیتی غاصب به وسیله توده‌های مردم است.

ك. مارکس، سرمایه، ترجمه فارسی، از انتشارات حزب توده ایران، جلد اول، صفحه ۶۹۱.

ف. انگلس

* از کتاب «تکامل سوسیالیسم از پندارگرایی به علم»

... در تراست‌ها رقابت آزاد به انحصار بدل می‌شود و تولیدی برنامه‌جامعه سرمایه‌داری در برابر تولید برنامه‌دار جامعه آینده سوسیالیستی، تسلیم می‌شود. البته این امر در آغاز فقط به سود و صرفه سرمایه‌داران

خواهد بود. ولی استثمار در چنین شکلی به اندازه‌ای محسوس و ملموس می‌شود که الزاماً باید فروپاشد...

بیانگر رسمی جامعه سرمایه‌داری یعنی دولت در هر دو حالت: با تراست‌ها و یا بی‌تراست‌ها، سرانجام مجبور است رهبری تولید را به دست خود گیرد. ضرورت تبدیل شدن به مالکیت دولتی، نخست برای وسایل بزرگ ارتباط و مخابرات یعنی پست و تلگراف و راه‌های آهن، پیش می‌آید.

بروز بحران‌ها ناتوانی بورژوازی را در راه ادامه رهبری نیروهای مولده امروزین نشان داده‌اند و اینک تبدیل مؤسسات بزرگ تولیدی و مؤسسات ارتباط و مخابرات به شرکت‌های سهامی و تراست و یا درآمدن آن‌ها به مالکیت تولیدی، زاید بودن وجود بورژوازی را برای این مقصود ثابت می‌کند. امروزه همه امور اجتماعی سرمایه‌دار را کارمندان مزدگیر او انجام می‌دهند و برای سرمایه‌دار فعالیت اجتماعی دیگری باقی نمی‌ماند جز آن‌که درآمدهایش را چنگ‌چنگ به جیب ریزد، بهره سهام و اوراق بهادارش را دریافت کند و در بورس یعنی مکانی که سرمایه‌داران در آنجا سرمایه‌های یکدیگر را از چنگ هم می‌ربایند، به سفته‌بازی پردازد. شیوه تولید سرمایه‌داری که در گذشته کارگران را طرد می‌کرد، اکنون با سرمایه‌داران نیز همینگونه رفتار می‌کند، گو این‌که هنوز آن‌ها را به خیل ارتش ذخیره صنایع نمی‌ریزد و تنها به درون جمعیت زاید می‌راند.

ولی نه جریان تبدیل به شرکت‌های سهامی و تراست و نه در آمدن به مالکیت دولتی، خصلت سرمایه‌داری نیروهای مولده را از میان نمی‌برد. این امر در مورد شرکت‌های سهامی و تراست‌ها کاملاً عیان است و دستگاه دولت امروزین نیز فقط سازمانی است که جامعه

بورژوازی برای خود ایجاد کرده است با شرایط برونی عمومی لازم برای شیوه تولید سرمایه‌داری را، هم از دستبرد کارگران و هم از گزند مفردات سرمایه‌داران مصون نگاه دارد. دولت امروزین به هر شکلی که رخ نماید، در ماهیت خود چیز دیگری نیست جز ماشین سرمایه‌داری یعنی دولت سرمایه‌داران و سرمایه‌دار جمعی به مفهوم تجریدی آن. هر اندازه که این دولت نیروهای مولد بیشتری را به مالکیت خود درآورد، به همان اندازه نیز تبدیل آن به سرمایه‌دار جمعی کامل‌تر خواهد شد و عده بیشتری از شهروندان را استثمار خواهد کرد و کارگران نیز همان کارگران مزدگیر و همان پرولتر خواهند ماند. با این عمل مناسبات سرمایه‌داری از میان نمی‌رود، بلکه برعکس به نقطه اوج خود می‌رسد. و اما وقتی به نقطه اوج رسید، سرنگون می‌شود. استقرار مالکیت دولتی بر نیروهای مولد، تضاد را حل نمی‌کند، ولی از لحاظ شکل، وسیله یا امکان حل این تضاد را دربردارد.

حل تضاد فقط می‌تواند بدین صورت باشد که سرشت اجتماعی نیروهای مولده امروزین عملاً به رسمیت شناخته شود و بدینسان میان شیوه تولید و تصاحب محصول و مبادله از یک سو و خصلت اجتماعی وسایل تولید از سوی دیگر هماهنگی برقرار شود. و این عمل هم فقط در صورتی میسر خواهد بود که جامعه نیروهای مولد را که رشدشان به درجه‌ای رسیده است که به هیچ‌گونه رهبری دیگری جز رهبری اجتماعی تن در نمی‌دهند، عیان و آشکار و بدون هیچ پیچ و خم به تملک خود درآورد.

بدینسان خصلت اجتماعی وسایل تولید و محصولات تولید که اکنون علیه تولیدکنندگان متوجه است و هرچندی یکبار شیوه تولید و مبادله را پریشان می‌کند و راه خود را بسان قانون کور

طبیعت فقط به شیوه‌های قهری و ویرانگر هموار می‌سازد، در آن هنگام از سوی تولیدکنندگان با آگاهی کامل مورد استفاده قرار خواهد گرفت و از عامل ایجاد پریشانی و فروپاشی‌های ادواری به یک اهرم بسیار نیرومند برای خود تولید بدل خواهد شد...

ژانویه-نیمه اول مارس سال ۱۸۸۵

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱۹، متن آلمانی: صفحه ۲۲۵-۲۲۲، ترجمه روسی: صفحه ۲۲۱-۲۲۳.

ف. انگلس

* از کتاب «دیالکتیک طبیعت»

... سرانجام به هنگام تسلط شیوه تولید سرمایه‌داری، رشد تولید به چنان سطح بالایی می‌رسد که دیگر جامعه قادر به مصرف تمام اشیاء و وسایلی که برای معیشت و تندرستی و پیشرفت تولید شده است، نخواهد بود، زیرا دست توده عظیمی از تولیدکنندگان به طور مصنوعی و قهراً از این اشیاء و وسایل کوتاه می‌شود و در نتیجه این امر بحران که هر ده سال یکبار فرامی‌رسد، توازن از میان رفته را دوباره برقرار می‌سازد، بدین معنی که نه تنها اشیاء و وسایلی را که برای معیشت و تندرستی و پیشرفت تولید شده، بلکه بخش مهمی از خود نیروهای مولده را نیز نابود می‌کند و بدینسان موضوع به اصطلاح تنازع بقاء چنان صورتی به خود می‌گیرد که در اثر آن لازم می‌آید تا از محصولات و نیروهای مولده آفریده جامعه بورژوازی سرمایه‌داری در قبال تأثیرات ویرانگر و تباهی‌آور خود این نظام

اجتماعی سرمایه‌داری دفاع شود و رهبری امور تولید و توزیع اجتماعی از چنگ طبقه فرمانروای سرمایه‌دار که دیگر توانایی این کار را ندارد، بدر آید و به‌توده تولیدکنندگان سپرده شود - و این همان انقلاب سوسیالیستی خواهد بود...

سال‌های ۱۸۷۳-۱۸۸۳

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۲۵، متن آلمانی:
صفحه ۵۶۵ - ۵۶۶، ترجمه روسی: صفحه ۶۲۳.

لنین

* از کتاب «امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری»

... امپریالیسم از نظر ماهیت اقتصادی خود، سرمایه‌داری انحصاری است و همین امر جای امپریالیسم را در پویه تاریخ معین می‌کند، زیرا انحصار که برزمینه رقابت آزاد و درست از درون رقابت آزاد پدید آمده، نشانگر جریان گذار از نظام سرمایه‌داری، به نظام اجتماعی - اقتصادی عالی‌تری است. باید به‌ویژه چهار نوع عمده انحصار یا چهار نمودار عمده سرمایه‌داری انحصاری را که صفت مشخصه دوران مورد بحث است، یادآور شد.

اولا انحصار از تراکم تولید در مدارج بسیار بالای تکامل آن پدید آمده است. انحصار به گروه‌بندی‌های انحصارگر سرمایه‌داران یعنی به کارتل‌ها، سندیکاها و تراست‌ها اطلاق می‌شود. ما دیدیم که آن‌ها در زندگی اقتصادی امروزین چه نقش عظیمی دارند. در سرآغاز قرن بیستم این گروه‌بندی‌های انحصارگر در کشورهای پیشرفته تفوق کامل به‌دست آوردند و گرچه نخستین گام‌ها را در

راه تشکیل کارتل زودتر از همه، کشورهای برداشتند که با وضع تعرفه‌های گمرکی سنگین از صنایع خود حمایت می‌کردند (آلمان، آمریکا)، ولی دیری نگذشت که در انگلیس نیز با وجود سیستم بازرگانی آزادش، همان واقعیت اساسی یعنی پیدایش انحصارها در نتیجه تراکم تولید، مشاهده شد.

ثانیاً انحصارها کار را به‌تصرف بیش از پیش مهم‌ترین منابع مواد خام، خاصه منابع لازم برای صنایع اصلی جامعه سرمایه‌داری یعنی صنایع زغال‌سنگ و ذوب‌آهن که بیش از صنایع دیگر کارتلی شده بودند، کشانده‌اند. قبضه کردن انحصاری مهم‌ترین منابع مواد خام، قدرت سرمایه بزرگ را سخت افزایش داده و تضاد میان صنایع وارد کارتل و خارج از کارتل را تشدید کرده است.

ثالثاً انحصار از بانک‌ها پدید آمده است. بانک‌ها از مؤسسات میانجی ساده به انحصارگران عرصه سرمایه مالی بدل شده‌اند. سه تا پنج بانک کلان در هر یک از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری یک نوع «پیوند شخصی»^۱ میان سرمایه صنعتی و بانکی پدید آورده و رتق و فتق میلیاردها و میلیاردها پول را که بخش اعظم سرمایه‌ها و درآمدهای پولی سراسر کشور را تشکیل می‌دهد، در دست خود متمرکز ساخته‌اند. یک الیگارش مالی که بدون استثناء همه مؤسسات

۱. «پیوند شخصی» (آلمانی: «Personalunion»، فرانسه: «L'union Personnelle» این «پیوند» که از علایم مشخصه سرمایه‌داری انحصاری است از طریق درآمیزی بانک‌ها با مؤسسات صنعتی و بازرگانی بزرگ و به بیان دیگر از طریق خرید سهام آن‌ها و عضویت شخصی مدیران بانک‌ها در هیئت‌های مدیره این مؤسسات و بالعکس انجام می‌گیرد. «پیوند شخصی» بانک‌ها با صنایع سپس از طریق «پیوند شخصی» انحصارگران با دولت‌های سرمایه‌داری تکمیل می‌شود. م.

اقتصادی و سیاسی جامعهٔ بورژوازی امروزی را با شبکهٔ انبوهی از رشته‌های روابط وابستگی فرو پوشانده، بارزترین نمودار این انحصار است.

رابعاً انحصار از سیاست استعماری پدید آمده است. سرمایه‌مالی مبارزه بر سر منابع مواد خام، صدور سرمایه و «مناطق نفوذ» — یعنی مناطقی را که می‌توان در آن‌ها معاملات پرمنفعت انجام داد و امتیازات و سودهای انحصاری به دست آورد و غیره — و سرانجام مبارزه بر سر قلمرو اقتصادی به‌طور اعم را به‌انگیزه‌های عدیدهٔ «قدیمی» سیاست استعماری افزوده است. وقتی مثلاً مستعمرات دول اروپایی، مانند سال ۱۸۷۶، هنوز فقط یک‌دهم آفریقا را در بر می‌گرفت، سیاست استعماری می‌توانست به‌شیوهٔ غیرانحصاری و به‌صورت تصرف به‌اصطلاح «بلامنازع» سرزمین‌ها، گسترش یابد. ولی وقتی نهمین آفریقا اشغال شده از کار درآمد، (در حدود سال ۱۹۰۰) و وقتی کار تقسیم سراسر جهان پایان یافت، ناگزیر دوران تملک انحصاری مستعمرات و بنابراین دوران مبارزهٔ بسیار حاد بر سر تقسیم و تقسیم مجدد جهان فرا رسید.

این مطلب بر همگان معلوم است که سرمایه‌داری انحصاری، تمام تضادهای سرمایه‌داری را چه‌اندازه حدت بخشیده است. کافی است گرانی هزینهٔ زندگی و فشار کارتل‌ها را یادآور شویم. این حدت تضادها تواناترین نیروی محرکهٔ دوران تاریخی گذار یعنی دورانی است که از هنگام پیروزی قطعی سرمایهٔ مالی جهانی آغاز شده است.

انحصارها، الیگارش، تلاش برای تسلط به‌جای تلاش برای آزاد کردن، بهره‌کشی چند ملت بسیار ثروتمند یا بسیار نیرومند از عده روزبه‌روز بیشتری از ملل کوچک یا ضعیف، — مجموعهٔ این

عوامل چنان علائم مشخصه‌ای برای امپریالیسم پدید آورده است که ما را وامی‌دارد تا امپریالیسم را سرمایه‌داری طفیلی یا در حال پوسیدگی تعریف کنیم. پیدایش «کشور بهره‌گیر» یا کشور رباخوار که بورژوازی آن روزبه‌روز بیشتر از محل صدور سرمایه و بهره سهام زندگی می‌کند، به‌عنوان یکی از گرایش‌های امپریالیسم روز به‌روز برجسته‌تر می‌شود. ولی اشتباه است اگر تصور شود که این گرایش به‌سوی پوسیدگی، دیگر امکانی برای رشد سریع سرمایه‌داری باقی نمی‌گذارد. نه، در دوران امپریالیسم، رشته‌هایی از صنایع، قشرهایی از بورژوازی و برخی از کشورها، از این دوگرایش‌گاه یکی و گاه دیگری را با شدتی بیشتر یا کمتر، نمودار می‌سازند. سرمایه‌داری در مجموع خود به‌مراتب سریع‌تر از پیش رشد می‌کند، ولی این رشد نه‌تنها به‌طور اعم ناموزون‌تر می‌شود، بلکه به‌طور اخص نیز ناموزونی آن به‌صورت پوسیدگی کشورهای که از لحاظ سرمایه نیرومندتر از همه هستند (انگلیس) نمودار می‌شود...
... سوده‌های انحصاری کلانی که سرمایه‌داران یک رشته از رشته‌های عدیقه صنایع یا یک کشور از کشورهای متعدد به‌دست می‌آورند و غیره، به‌آن‌ها امکان اقتصادی می‌دهد تا برخی از لایه‌های کارگران و برای مدتی کوتاه حتی اقلیت نسبتاً مهمی از آنان را بخرند و به‌هواداری از بورژوازی آن کشور یا آن ملت علیه بورژوازی کشورهای دیگر بکشانند. ضمناً آتش تیزشده ستیز آشتی‌ناپذیر میان ملل امپریالیستی بر سر تقسیم جهان، این گرایش را شدیدتر می‌کند. بدینسان میان امپریالیسم و اپورتونیسیم، رابطه‌ای پدید می‌آید که زودتر و روشن‌تر از همه‌جا در انگلیس نمودار شد. برخی از نگارندگان مثلاً ل. مارتف، دوست دارند واقعیت وجود رابطه میان امپریالیسم و اپورتونیسیم را در جنبش کارگری که

اکنون به خصوص سخت چشمگیر شده است، با استدلالات «خوشبینانه» بخشنامه شده» (به کردار کائوتسکی و هويسمانس^۱)، به کلی نادیده بگیرند و بگویند: اگر عامل تشدید اپورتونیسیم، سرمایه‌داری پیشرفته می‌بود یا اگر این کارگران برخوردار از بهترین دستمزدها بودند که به اپورتونیسیم متمایل می‌شدند و غیره، آن وقت کار مخالفان سرمایه‌داری زار می‌شد. در مورد اهمیت این «خوشبینی» نباید گول خورد: این يك خوشبینی به اپورتونیسیم است. این يك خوشبینی است که برای استتار اپورتونیسیم به کار می‌رود. در واقعیت امر سرعت خاص و نفرت‌انگیزی خاص رشد اپورتونیسیم به هیچ‌وجه تضمینی برای پیروزی پایدار آن به وجود نمی‌آورد، چنان که سرعت رشد يك غده چرکین در بدن سالم فقط می‌تواند موجب سر باز کردن آن شود و بدن را از شر آن رها سازد. خطرناک‌تر از همه در این زمینه کسانی هستند که نمی‌خواهند این نکته را درک کنند که مبارزه علیه امپریالیسم چنانچه با مبارزه علیه اپورتونیسیم در پیوند ناگسستنی نباشد، چیزی جز ژارخایی و دروغ‌پردازی نخواهد بود.

از مجموع نکاتی که درباره سرشت اقتصادی امپریالیسم بیان شد، این نتیجه به دست می‌آید که امپریالیسم را باید سرمایه‌داری در حال گذار یا به بیان صحیح‌تر سرمایه‌داری در حال احتضار ارزیابی کرد. نکته بسیار آموزنده در این زمینه آن است که اقتصاد دانان بورژوا در تعریف سرمایه‌داری امروزی، چپ و راست‌الفاظی چون: «هم‌پیوستگی»، «فقدان جداماندگی» و غیره را به کار می‌برند،... وقتی می‌بینیم که يك مؤسسه بزرگ به مؤسسه غول

1. Huysmans

آسایی بدل می‌شود که طبق برنامه معین و برپایه محاسبه دقیق انبوهی آمار، کار تحویل مواد خام اولیه را به‌میزانی برابر با دوسوم یا سه‌چهارم کل مقدار لازم برای ده‌ها میلیون تن از اهالی، سازمان می‌دهد، وقتی می‌بینیم که کار حمل و نقل این مواد خام به‌بترین مراکز مساعد به‌حال تولید، که گاه صدها و هزارها فرسنگ از هم فاصله دارند، به‌طرزی منظم صورت می‌گیرد، وقتی می‌بینیم که کار تمام مراحل متوالی عمل آوردن مواد خام از آن‌جمله در مرحله تبدیل آن‌ها به‌یک رشته از انواع فرآورده‌های آماده، از یک مرکز واحد اداره می‌شود، وقتی می‌بینیم که توزیع این فرآورده‌ها میان ده‌ها و صدها میلیون مصرف‌کننده طبق یک برنامه واحد انجام می‌پذیرد (فروش نفت، هم در امریکا و هم در آلمان توسط «تراست نفت» انجام می‌پذیرد)، آن وقت روشن می‌شود که آنچه ما با آن روبه‌رو هستیم، به‌هیچ‌وجه یک «بهم پیوستگی» ساده نیست، بلکه اجتماعی شدن تولید است و مناسبات مبتنی بر اقتصاد خصوصی و مالکیت خصوصی پوسته‌ای است که دیگر با محتوی خود مطابقت ندارد و اگر دفع آن مصنوعاً به تأخیر انداخته شود، ناگزیر خواهد پوسید. ضمناً این پوسته در حالت پوسیدگی هم می‌تواند طی مدتی نسبتاً طولانی (در بدترین حالت یعنی چنانچه در زمان دمل اپورتونیستی به‌درازا بکشد) برجا بماند، ولی به‌هر حال حتماً دفع خواهد شد...

ژانویه‌ژوئن سال ۱۹۱۶

لنین، امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری، ترجمه جدید فارسی، از انتشارات حزب توده ایران، سال ۱۳۵۷، صفحه ۱۴۵-۱۴۵.

... دعوی رفرمیستی بورژوازی دربارهٔ این امر که گویا سرمایه‌داری انحصاری یا سرمایه‌داری انحصاری دولتی، دیگر سرمایه‌داری نیست و گویا می‌توان آن را «سوسیالیسم دولتی» و غیره نامید، رایج‌ترین اشتباه است. البته تراست‌ها هیچگاه برنامه‌ریزی کامل نداشته، ندارند و در آینده نیز نخواهند داشت. ولی در آن چارچوبی هم که برنامه‌ریزی دارند یعنی در آن چارچوبی هم که بزرگ سرمایه‌داران میزان تولید را در گستره ملی و یا حتی بین‌المللی از پیش در نظر می‌گیرند و آن را طبق برنامه تنظیم می‌کنند، باز ما در رژیم سرمایه‌داری باقی می‌مانیم که گرچه به مرحلهٔ جدیدی گام نهاده، ولی بی‌شک همان رژیم سرمایه‌داری است. «تردیکی» یک چنین سرمایه‌داری به سوسیالیسم باید برای نمایندگان واقعی پرولتاریا دلیلی بر تردیکی، آسانی، عملی بودن و تعویق‌ناپذیر بودن انقلاب سوسیالیستی باشد، نه دلیلی برای تحمل انکار این انقلاب و تحمل آرایش رخسار سرمایه‌داری که همهٔ رفرمیست‌ها بدان می‌پردازند...

ژانویه ژوئن سال ۱۹۱۶

لنین، دولت و انقلاب، ترجمهٔ جدید فارسی، از انتشارات حزب
تودهٔ ایران، سال ۱۳۵۵، صفحه ۷۳.

لنین

* از رساله «خطر فلاکت و راه مبارزه با آن»

... سرمایه‌داری انحصاری دولتی کامل‌ترین تدارک مادی سوسیالیسم است، درگاه آن است، پله‌ای از نردبان تاریخ است که میان آن (پله) و پله بعدی که سوسیالیسم ناهیده می‌شود، هیچ پله واسط دیگری وجود ندارد...

سپتامبر سال ۱۹۱۷

لنین، آثار منتخبه، ترجمه فارسی، جلد دوم، بخش اول، صفحه

۱۷۶.

رسالت تاریخی پروتاریا.
طبقه کارگر - نیروی
رهنمون انقلاب.
متحدین طبقه کارگر

ک. مارکس و ف. انگلس

* از کتاب «مانیفست حزب کمونیست»

همروند با رشد بورژوازی یعنی سرمایه، پرولتاریا یعنی طبقه کارگران امروزین نیز رشد می‌کند و این کارگران هم فقط در صورتی می‌توانند زندگی کنند که کاریابند و فقط تا زمانی کار می‌یابند که کارشان سرمایه را افزایش دهد. این کارگران که مجبورند خود را روزانه بفروشند، کالایی هستند نظیر هر شیئی دیگر مورد داد و ستد و بالنتیجه به همان اندازه دستخوش کلیه چم و خم‌های رقابت و نوسانات بازار... ولی با رشد صنایع فقط شمار پرولتاریا افزایش نمی‌یابد، بلکه توده‌های انبوهی از پرولتاریا یکجا گرد می‌آیند، قدرت پرولتاریا فزونی می‌پذیرد و پرولتاریا این قدرت را روزبه‌روز بیشتر احساس می‌کند. به همان نسبتی که ماشین تفاوت میان انواع مختلف کار را بیشتر از پیش از میان می‌برد و سطح دستمزد را تقریباً همه‌جا به یکسان تنزل می‌دهد، منافع پرولتاریا و شرایط معیشت آن بیش از پیش یکسان می‌شود. رقابت روزافزون بورژواها با یکدیگر و بحران‌های بازرگانی ناشی از آن، دستمزد کارگران را روزبه‌روز ناپایدارتر می‌سازد. تکمیل دائمی و دمبدم سریع تر ماشین‌ها وضع زندگی کارگر را روزبه‌روز نااستوارتر می‌سازد. تصادمات تک‌تک کارگران با تک‌تک بورژواها بیش از پیش خصلت تصادم میان دو طبقه را کسب می‌کند. آنگاه کارگران اتحادیه‌هایی^۱

۱. در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ پس از کلمه «اتحادیه» درون پرانتز نوشته شده است: «(تریدیونیون‌ها)». س.ت.

علیه بورژوازی تشکیل می‌دهند و برای دفاع از دستمزد خویش متفق عمل می‌کنند. آن‌ها حتی به تأسیس جمعیت‌های دائمی می‌پردازند تا در صورت تصادم‌های احتمالی، معاش خود را تأمین کنند. در پاره‌ای نقاط پیکار به‌قیام می‌انجامد.

کارگران گهگاه به‌پیروزی می‌رسند، ولی فقط به‌پیروزی زودگذر. نتیجه واقعی مبارزه کارگران، کامیابی فوری نیست، بلکه اتحاد روزبه‌روز فراگیرتر آنان است. وسایل ارتباطی روز-افزونی که توسط صنایع بزرگ تولید می‌شوند و میان کارگران مناطق گوناگون ارتباط برقرار می‌سازند، به تحقق این اتحاد کمک می‌کنند. تنها همین ارتباط نیز لازم است تا کانون‌های مبارزات محلی ع دیده‌ای را که همه‌جا خصلت یکسان دارند در سراسر کشور متمرکز سازد و به‌صورت یک مبارزه طبقاتی واحد درآورد. ولی هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است. اتحادی را که شازمندان قرون وسطی با جاده‌های مالرو روستایی خویش برای تحقق بخشیدن بدان چندصد سال وقت صرف کردند، پرولتراهای امروزین در پرتو راه‌های آهن طی چندسال تحقق می‌بخشند.

این شکل پرولترها به‌صورت طبقه و بدینسان به‌صورت یک حزب سیاسی، به‌سبب رقابت میان خود کارگران، مردم فرومی‌پاشد، ولی بازپدید می‌شود و هر بار هم نیرومندتر و استوارتر و پرتوان‌تر از پیش می‌گردد و سرانجام با استفاده از ستیزهای درونی میان قشرهای مختلف بورژوازی، آن‌را مجبور می‌سازد که برخی از منافع کارگران را بر مینای قانونی به رسمیت بشناسد... به‌طور کلی تصادماتی که درون جامعه کهنه رخ می‌دهد

به‌شیوه‌های گوناگون به‌رشد پرولتاریا کمک می‌کند. بورژوازی مدام در حال مبارزه بوده است: نخست علیه اشراف، سپس علیه‌بخش‌هایی از خود بورژوازی که منافعی با پیشرفت صنعت در تضاد است و به‌طور دائم علیه بورژوازی همه کشورهای خارجی. در تمام این پیکارها بورژوازی خود را مجبور می‌بیند بدپرولتاریا روی آورد، پرولتراها را به‌یاری طلبد و بدینسان او را بدجنش سیاسی بکشد. بنابراین بورژوازی خودش عناصری از معلومات خویش^۱ و به‌بیان دیگر سلاح ضد خویش را در دسترس پرولتاریا قرار می‌دهد...

دسامبر ۱۸۴۷—ژانویه ۱۸۴۸

ك. مارکس و ف. انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمه جدید فارسی، سال ۱۳۵۴، از انتشارات حزب توده ایران.

ك. مارکس

* از کتاب «مبارزه طبقاتی سال‌های ۱۸۴۸—۱۸۵۰ در فرانسه»

... چگونگی وضع دهقانان فرانسه در آن هنگام که استقرار جمهوری بارهای سنگین تازه‌ای بر بارهای پیشین آنان افزود، مفهوم است. می‌بینیم که استثمار دهقانان فقط از لحاظ شکل با استثمار پرولتاریای صنعتی فرق دارد. استثمارگر در این‌جا نیز همان سرمایه است. فرد سرمایه‌دار فرد دهقان را از طریق رهن گرفتن و رباخواری استثمار می‌کند و طبقه سرمایه‌داران طبقه دهقانان را از طریق مالیات‌های

۱. در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ به‌جای عبارت «عناصری از معلومات خویش» گفته شده است: «عناصری از معلومات سیاسی و عمومی خویش». س. ت.

دولتی استثمار می‌کند. عنوان مالکیت دهقانی در حکم طلسمی است که سرمایه تاکنون به کمک آن دهقانان را در قبضه قدرت خود نگاه داشته و دستاویزی است که سرمایه آن را برای برانگیختن دهقانان علیه پرولتاریای صنعتی به کار می‌برد. فقط سقوط سرمایه می‌تواند موجب برپایی دهقان گردد، فقط دولت پرولتری ضد سرمایه‌داری می‌تواند به فقر اقتصادی و انحطاط اجتماعی دهقان پایان دهد.

جمهوری قانون اساسی عبارت است از دیکتاتوری استثمارگران متحد دهقان و جمهوری سوسیال دموکراتیک یا سرخ عبارت است از دیکتاتوری متحدین دهقان...

ژانویه ۱ - نوامبر سال ۱۸۵۰

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۷، متن آلمانی:

صفحه ۸۲، ترجمه روسی: صفحه ۸۵-۸۶.

لنین

* از مقاله «تظاهرات اول مه پرولتاریای انقلابی»

... طبقه کارگر توده‌های زحمتکش و استثمار شونده را که از حقوق ابتدایی محروم هستند و به وضع نومیدی آوری دچار شده‌اند، به میدان عمل انقلابی می‌کشاند. طبقه کارگر مبارزه انقلابی را به این توده‌ها می‌آموزد، آن‌ها را برای عمل انقلابی می‌پروراند و به آنان توضیح می‌دهد که راه چاره و نجات کجا و در چیست. طبقه کارگر این امر را نه با حرف، بلکه با عمل، با نشان دادن نمونه و

1. Die konstitutionelle Republik

آن‌هم نه نمونه ماجراجویی قهرمانان منفرد، بلکه با نمونه عمل
انقلابی توده‌ای که خواست‌های سیاسی و اقتصادی را با هم
درمی‌آمیزد، انجام می‌دهد...

۱۵ ژوئن سال ۱۹۱۳

لنین، مجموعه کامل آثار، جلد ۲۳، متن روسی: صفحه ۳۵۲،
جلد ۱۹، ترجمه آلمانی: صفحه ۲۱۴.

لنین

* از مقاله «انتخابات مجلس مؤسسان دیکتاتوری پرولتاریا»

...

۸) نیروی پرولتاریا در هر کشور سرمایه‌داری به مراتب بیش از
نسبت پرولتاریا به کل جمعیت است. علت این امر آن است که پرولتاریا
بر محور و بر اعصاب تمام سیستم اقتصادی سرمایه‌داری از نظر اقتصادی
تسلط دارد و علاوه بر آن از نظر اقتصادی و سیاسی بیانگر منافع واقعی
اکثریت عظیم زحمتکشان جامعه سرمایه‌داری است.

بدین سبب پرولتاریا حتی زمانی که اقلیت جمعیت کشور را
تشکیل می‌دهد (یا زمانی که پیش‌آهنگ آگاه و واقعاً انقلابی
پرولتاریا اقلیت جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد)، توانایی آن را
دارد که هم بورژوازی را سرنگون سازد و هم سپس از میان توده
نیمه پرولتر و خرده بورژوا که هیچگاه از پیش به سودفرمانروایی
پرولتاریا سخن نخواهند گفت و شرایط و هدف‌های این فرمانروایی
را درک نخواهند کرد و فقط بر اساس تجارب بعدی خویش به ناگزیری
وصحت و قانونمندی دیکتاتوری پرولتاریا معتقد خواهند شد،
متحدان بسیاری به سوی خود جلب کند.

۹) سرانجام در هر کشور سرمایه‌داری همیشه قشرهای بسیار گسترده‌ای از خرده‌بورژوازی وجود دارند که به‌طور ناگزیر میان سرمایه و کارنوسان می‌کنند. پرولتاریا برای پیروزی خود باید اولاً لحظه حمله قطعی بر بورژوازی را به‌درستی برگزیند و ضمناً در این تعیین لحظه چگونگی گسست رشته اتحاد میان بورژوازی و متحدان خرده‌بورژوازی آن یا ناپایداری اتحاد میان آن‌ها و غیره را در نظر بگیرد. ثانیاً پرولتاریا پس از احراز پیروزی باید از این تزلزلات خرده‌بورژوازی چنان استفاده کند که آن را بی‌طرف سازد و نگذارد خرده‌بورژوازی در کنار استثمارگران قرار گیرد و بتواند به‌رغم تزلزلات آن تا مدت معینی پای‌جا ماند و غیره و غیره.

۱۰) یکی از شرایط لازم آماده ساختن پرولتاریا برای پیروزی عبارت است از مبارزه طولانی و سرسخت و بی‌امان علیه اپورتونیسیم، رفرمیسم، سوسیال‌شوینیسم و انواع دیگر نفوذها و جریان‌های بورژوایی که پیدایش آن‌ها تا زمانی که پرولتاریا در محیط سرمایه‌داری عمل می‌کند، ناگزیر خواهد بود. بدون این مبارزه و بدون آن که پیروزی کامل بر اپورتونیسیم از پیش در جنبش کارگری به‌دست آمده باشد، سخنی هم از دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند در میان باشد. اگر بشوئیسم از پیش یعنی در طول سال‌های ۱۹۰۳ - ۱۹۱۷ فن پیروزی بر منشویک‌ها و به‌بیان دیگر بر اپورتونیست‌ها، رفرمیست‌ها و سوسیال‌شوینیست‌ها و طرد قاطع آنان از حزب پیش‌آهنگ پرولتری را نیاموخته بود، نمی‌توانست در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۹ بر بورژوازی پیروز شود...

۱۶ دسامبر سال ۱۹۱۹

لنین، مجموعه کامل آثار، جلد ۴۰، متن روسی: صفحه ۲۳-۲۴،

ترجمه آلمانی: صفحه ۲۶۲-۲۶۵.

لنین

* از «تزه‌های مربوط بهوظایف اساسی کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی»

... پرولتاریا فقط بدان سبب انقلابی می‌شود که درچارچوب تنگ صنفی خود محدود نمی‌ماند و درتمام مظاهر وعرصه‌های زندگی اجتماعی نقش رهبرتمام تودهٔ زحمتکش واستثمار شونده را ایفا می‌کند. تحقق دیکتاتوری پرولتاریا بدون آمادگی و توانایی پرولتاریا برای بزرگترین فداکاری‌ها بهخاطر پیروزی بربورژوازی میسر نخواهد بود. تجربهٔ روسیه دراین زمینه دارای اهمیت اصولی واهمیت عملی است: اگرپرولتاریا بیش ازهمه فداکاری نمی‌کرد و دردشووارترین ادوار فشار وجنگ واقدام بورژوازی جهانی به محاصرهٔ اقتصادی کشورها، سخت‌تر ازهمه گرسنگی نمی‌کشید، آن وقت نمی‌توانست دیکتاتوری خود را تحقق بخشد واحترام همگانی واعتماد تمام تودهٔ زحمتکش را بهسوی خود جلب کند...

ژوئن-ژوئیهٔ سال ۱۹۲۵

لنین، مجموعهٔ کامل آثار، متن روسی: جلد ۴۱، صفحهٔ ۱۹۳-

۱۹۴، ترجمهٔ آلمانی: جلد ۳۱، صفحهٔ ۱۸۲.

حزب کمونیست
پیشاهنگ طبقه کارگر

ك. ماركس و ف. انگلس

* از كتاب «مائيفست حزب كمونيست»

... وجه تمايز كمونيست‌ها با ديگر احزاب پرولتري تنها در آن است كه از يك سو در مبارزات پرولترهاي ملت‌هاي گوناگون منافع مشترك مجموعه پرولتاريا را كه به‌مليت بستگي ندارد، برجسته مي‌كنند و براي آن ارزش قائلند و از سوي ديگر در مراحل گوناگون گسترش مبارزه ميان پرولتاريا و بورژوازي هميشه بيانگر منافع جنبش در مجموع آن هستند.

بنابراين كمونيست‌ها در عرصه عمل قاطع‌ترين بخش احزاب كارگري تمام كشورها هستند كه احزاب كارگري ديگر را به پيشروي برمي‌انگيزند و در عرصه تئوريك برتري آنان بر بقيه توده پرولتاريا در آن است كه شرايط و چگونگي سير جنبش پرولتري و پي آمده‌هاي كلي آن را به روشني درمي‌يابند.

هدف عاجل كمونيست‌ها همان است كه ديگر احزاب پرولتري در پي آنند، يعني تشكيل پرولتاريا به صورت يك طبقه، برانداختن تسلط بورژوازي و تصرف قدرت سياسي توسط پرولتاريا.

... اما مالكييت خصوصي امروزين بورژوازي آخرين و كامل‌ترين مظهر آنچنان شيوه توليد و تملك است كه بر تضادهاي طبقاتي و استثمار انسان‌ها به دست انسان‌هاي ديگر استوار است. بدين مفهوم كمونيست‌ها مي‌توانند تئوري خود را در يك عبارت

۱. در چاپ انگليسي سال ۱۸۸۸ به‌جاي عبارت «انسان‌ها به دست انسان‌هاي ديگر» گفته شده است: «استثمار اكثريت به دست اقليت». - س. ت.

خلاصه کنند: برانداختن مالکیت خصوصی...

... کمونیست‌ها در راه هدف‌ها و منافع فوری طبقه کارگر مبارزه می‌کنند، ولی همزمان با آن در جنبش امروزی از فردای جنبش نیز دفاع می‌کنند...

... کمونیست‌ها همه‌جا از هر جنبش انقلابی که ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود باشد پشتیبانی می‌کنند. کمونیست‌ها در تمام این جنبش‌ها، مسأله مالکیت را، صرف‌نظر از این‌که شکل کمتر یا بیشتر تکامل یافته به‌خود گرفته باشد، به‌عنوان مسأله بنیادی جنبش درجای اول قرار می‌دهند.

سرانجام کمونیست‌ها همه‌جا برای برقراری اتحاد و توافق در میان احزاب دمکرات همه کشورها جهد می‌ورزند.

کمونیست‌ها پنهان نگاه‌داشتن نظریات و نیات خویش را، ننگ می‌دانند و آشکارا اعلام می‌دارند که تحقق هدف‌های آن‌ها تنها از طریق سرنگونی قهرآمیز تمام نظام اجتماعی موجود، میسر خواهد بود. بگذار طبقات فرمانروا در پیشگاه انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولترها در این انقلاب چیزی جز زنجیرهای خود از کف نخواهند داد. ولی جهانی را به‌چنگ می‌آورند.

پرولترهای همه کشورها متحد شوید!

دسامبر سال ۱۸۴۷ - ژانویه سال ۱۸۴۸

ک. مارکس و ف. انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمه جدید فارسی، سال ۱۳۵۴، از انتشارات حزب توده ایران.

ك. ماركس

* از «بیانیه مؤسسان جمعیت بین‌المللی کارگران»

این جمعیت در تاریخ ۲۸ سپتامبر سال ۱۸۶۴ در يك جلسه علنی در تالار سنت مارتین، بخش لونگ ایگرا لندن بنیاد نهاده شد

... یکی از عوامل لازم برای موفقیت که تعداد باشد، هم‌اکنون برای کارگران تأمین است، ولی تعداد فقط زمانی کفه ترازو را سنگین می‌کند که توده دريك سازمان گردآید و دانش رهنمونش باشد. تجربه گذشته نشان داده است که بی‌اعتنایی به اتحاد برادرانه‌ای که باید میان کارگران کشورهای مختلف وجود داشته باشد و آن‌ها را به پشتیبانی جدی از یکدیگر در پیکار برای رهایی برانگیزد، کیفرش عبارت خواهد بود از شکست عمومی اقدامات پراکنده آنان...

اکتبر سال ۱۸۶۴

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱۶، متن آلمانی:
صفحه ۱۲-۱۳، ترجمه روسی: صفحه ۱۵-۱۱.

ك. ماركس

* از «گزارش مربوط به فعالیت چهارساله شورای کل جمعیت بین‌المللی کارگران»

... حتی در مساعدترین شرایط سیاسی نیز هر کامیابی جدی طبقه

1. Long Acre

کارگر در گرو پختگی سازمان خواهد بود، زیرا سازمان است که این طبقه را تعلیم می‌دهد و نیرویش را متمرکز می‌سازد.

حتی سازمان طبقه کارگر يك کشور نیز در صورت نقص تشکل این طبقه در کشورهای دیگر دستخوش خطر شکست خواهد بود، زیرا همه کشورهای در بازار جهانی با یکدیگر رقابت دارند و بدین جهت در یکدیگر تأثیر متقابل می‌بخشند. فقط اتحاد بین‌المللی طبقه کارگر می‌تواند پیروزی قطعی این طبقه را تأمین کند...

۱ سپتامبر سال ۱۸۶۴

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱۶، متن آلمانی:

صفحه ۳۲۲، ترجمه روسی: صفحه ۳۳۶.

ک. مارکس و ف. انگلس

* از «قطعنامه کنفرانس نمایندگان جمعیت بین‌المللی کارگران»

کنفرانس در تاریخ ۱۷ تا ۲۵ سپتامبر سال ۱۸۷۱

در لندن برگزار شد

... نظر به این که:

طبقه کارگر در برابر قدرت متحد طبقات ثروتمند فقط به صورت طبقه متشکل در حزب سیاسی خاصی که رویاروی همه احزاب قدیمی طبقات ثروتمند ایستاده باشد می‌تواند عمل کند، و این تشکل طبقه کارگر در يك حزب سیاسی برای تأمین پیروزی انقلاب اجتماعی و نیل به هدف نهایی آن یعنی برانداختن طبقات ضرورت دارد،

و اتحاد نیروها که طبقه کارگر هم‌اکنون در نتیجه مبارزه

اقتصادی بدان دست یافته است، باید در مبارزهٔ این طبقه علیه قدرت سیاسی استثمارکنندگان طبقهٔ کارگر نیز به‌عنوان اهرمی به‌کار رود، کنفرانس به‌اعضای انترناسیونال یادآور می‌شود که:
در مبارزهٔ طبقهٔ کارگر جنبش اقتصادی و عمل سیاسی این طبقه بایکدیگر پیوند ناگسستنی دارند.

سپتامبر-اکتبر سال ۱۸۷۱

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱۷، متن آلمانی:
صفحه ۴۲۲، ترجمهٔ روسی: صفحه ۴۲۷.

ف. انگلس

* از نامه «به گرسن تیری پر»

لندن، ۱۸ دسامبر ۱۸۸۹

... مطلب را از نکته‌ای که با شما موافقت ندارم، آغاز می‌کنم.
شما هرگونه عمل مشترک با احزاب دیگر و حتی عمل مشترک کوتاه مدت با آنها را از نظر اصولی به‌کلی رد می‌کنید. اما من به‌حد کافی انقلابی هستم که استفاده از این وسیله را نیز در مواردی که سودمندی بیشتری کمترین زیان را دربرداشته باشد، به‌طور مطلق برای خود غدغن نکنم.

ما در این مورد باهم موافقت داریم که پرولتاریا بدون انقلاب قهرآمیز نمی‌تواند به‌فرمانروایی سیاسی که یگانه در ورود به‌جامعهٔ نوین است، دست یابد.

مارکس و من از سال ۱۸۴۷ تأکید کرده‌ایم که پرولتاریا برای آن که در لحظهٔ قطعی به‌حد کافی نیرومند باشد و بتواند پیروز شود،

باید حزب خاصی متمایز از همه احزاب دیگر و در نقطه مقابل آنان و به بیان دیگر حزب طبقاتی خود آگاه تشکیل دهد.

ولی این بدان معنی نیست که این حزب نمی‌تواند از احزاب دیگر به طور موقت برای هدف‌های خود استفاده کند و نیز بدان معنی نیست که نمی‌تواند از احزاب دیگر در زمینه اقداماتی که مستقیماً به سود پرولتاریا تمام می‌شود یا به پیشرفت در زمینه رشد اقتصادی یا آزادی سیاسی کمک می‌کند، به طور موقت پشتیبانی کند...

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۳۷، متن آلمانی:
صفحه ۳۲۶، ترجمه روسی: صفحه ۲۷۲ - ۲۷۵.

لنین

* از مقاله «برنامه ما»

... ما تمام و کمال بر تئوری مارکس تکیه داریم: این تئوری برای نخستین بار سوسیالیسم را از پندارگرایی به علم تبدیل کرد و این علم را بر مبنای محکم مستقر ساخت و راهی را که باید به پیروی از آن این علم را به پیش برد و تمام اجزاء آن را تکمیل کرد، مشخص ساخت... این تئوری وظیفه واقعی حزب انقلاب سوسیالیستی را توضیح داده و تأکید کرده است که وظیفه حزب برنامه‌پردازی برای نوسازی جامعه، موعظه‌خوانی برای سرمایه‌داران و دنباله‌روهای آنان درباره بهبود وضع کارگران نیست، توطئه چینی نیست، بلکه سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و رهبری این مبارزه است که تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و سازمان دادن جامعه سوسیالیستی،

هدف نهایی آنرا تشکیل می‌دهد...

اکتبر سال ۱۸۹۹

لنین، مجموعه کامل آثار، جلد ۴، متن روسی: صفحه ۱۸۲ -
۱۸۳، ترجمه آلمانی: صفحه ۲۵۴ - ۲۵۵.

لنین

* از کتاب «چه باید کرد؟»

... نقش مبارز پیشرو را فقط حزبی که تئوری پیشرو رهنمونش باشد،
می‌تواند ایفا کند...

پائیز ۱۹۵۱ - فوریه ۱۹۵۲

لنین، چه باید کرد، ترجمه جدید فارسی، از انتشارات حزب
توده ایران، سال ۱۳۵۴، صفحه ۲۱.

لنین

* از «ترهائی درباره کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی»

...

۴) تأمین پیروزی بر سرمایه‌داری مستلزم برقراری رابطه صحیح
میان حزب کمونیست رهبری کننده، طبقه انقلابی یعنی پرولتاریا
وتوده یعنی مجموع زحمتکشان و استثمار شونده‌گان است. فقط حزب
کمونیست، چنانچه این حزب واقعاً پیش‌آهنگ طبقه انقلابی باشد،
بهترین نمایندگان این طبقه را در خود جمع داشته باشد، از

کمونیست‌های کاملاً آگاه و صدیقی مرکب باشد که در عرصهٔ پیکار انقلابی سرسخت تجربه‌آموخته و آبدیده شده باشند و نیز چنانچه این حزب بتواند با سرپای زندگی طبقهٔ خود و از طریق این طبقه با تمام تودهٔ استثمار شونده‌گان پیوند ناگسستنی برقرار سازد و اعتماد کامل این طبقه و این توده را جلب کند، قادر خواهد بود پرولتاریا را در مبارزهٔ نهایی کاملاً بی‌امان و قاطع علیه تمام نیروهای سرمایه‌داری رهبری کند. از سوی دیگر فقط زیر رهبری چنین حزبی است که پرولتاریا می‌تواند تمام نیروی شورانقلابی خویش را به کار اندازد و بی‌علاقگی ناگزیر و گاه مقاومت اقلیت ناچیز آریستوکراسی کارگری فاسد شده توسط سرمایه‌داری و سران قدیمی تریدونیون‌ها و شرکت‌های تعاونی و غیره را خنثی کند. — فقط زیر رهبری چنین حزبی است که پرولتاریا می‌تواند تمام نیروی خود را که به حکم چگونگی نظام اقتصادی جامعهٔ سرمایه‌داری به مراتب بیش از نسبت آن در میان جمعیت است، به کار اندازد...

ژوئن-ژوئیهٔ سال ۱۹۲۵

لنین، مجموعه کامل آثار، متن روسی: جلد ۴۱، صفحه ۱۸۷،
ترجمه آلمانی: جلد ۳۱، صفحه ۱۷۵ — ۱۷۶.

ف. انگلس

* از نامه «به آگوست بیل»

لندن، ۶ ژوئن سال ۱۸۸۴

... ما هنوز مانند سال ۱۸۴۸ اپوزیسیون آینده هستیم و نیازمند آنیم که قاطع‌ترین حزب از میان احزاب کنونی به قدرت رسد تا ما در

قبال آن به‌اپوزیسیون حال بدل شویم. رکود سیاسی و به‌بیان دیگر مبارزه بی‌فایده و بی‌معنای کنونی احزاب رسمی نمی‌تواند مدت زیادی برای ما سودمند باشد. ولی درمورد مبارزات ترقیخواهانه این احزاب درهنگامی که مرکز ثقل پیوسته به‌چپ می‌گراید مطلب برمنوال دیگری است... با هر‌گرایی که به‌چپ انجام می‌گیرد، امتیازهای تازه‌ای برای کارگران قائل می‌شوند... و مهم‌تر از همه آن که عرصه کارزار بیش از پیش برای نبرد قطعی پاك می‌شود و موضع احزاب پیوسته روشن‌تر و آشکارتر می‌گردد. من این سیر آهسته، ولی پیوسته جمهوری فرانسه به‌سوی نتیجه نهایی ناگزیر یعنی تجزیه به دو اردوگاه متضاد را که در يك اردوگاه آن بورژواهای رادیکال-سوسیالیست کاذب و در اردوگاه دیگر کارگران واقعاً انقلابی قراردارند، یکی از جدی‌ترین حوادث می‌دانم و امیدوارم که این سیر متوقف نشود...

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۳۶، متن آلمانی:

صفحه ۱۵۹ - ۱۶۰، ترجمه روسی: صفحه ۱۳۹.

مبارزه برای تأمین
دمکراسی جزئی از
مبارزه برای سوسیالیسم
است

ف. انگلس

* از مقاله «انتقاد از طرح برنامه سوسیال دموکراتیک سال ۱۸۹۱»

... از ترس تجدید قانون ضد سوسیالیست‌ها و یا به خاطر برخی مطالب پیش از موقعی که در دوران تسلط این قانون اظهار شده است اکنون می‌خواهند که حزب، نظام قانونی موجود در آلمان را برای عملی ساختن مسالمت‌آمیز تمام خواست‌های خویش، کافی بشناسد. سعی دارند خود و حزب را متقاعد کنند که «جامعه کنونی در جریان رشد خود اندک اندک به سوسیالیسم بدل می‌شود»، بی آن که از خود بپرسند اگر حال بر چنین منوال باشد، آنگاه آیا جامعه با همین ناگزیری از چارچوب نظام اجتماعی کهنه شده خود برون نخواهد زد یعنی این غشاء کهنه را با قهر و شدتی خرچنگ‌وار از هم نخواهد درید و علاوه بر همه این‌ها در کشوری چون آلمان این وضع از هم گسیختگی زنجیرهای نظام سیاسی نیمه مطلقه و در عین حال به‌غایت درهم و برهم را در پیش نخواهد داشت؟ می‌توان چنین تصویری را به‌خود راه داد که در کشورهای که نمایندگان خلق قدرت‌تامة را در دست خود متمرکز کرده باشند و آن‌هم فقط در صورت برخورداری از پشتیبانی اکثریت خلق، انجام هر آنچه را که بخواهند، به‌موجب اصول قانون اساسی، میسر باشد، یعنی در جمهوری‌های دموکراتیکی چون فرانسه و آمریکا و در رژیم‌های سلطنتی نظیر انگلیس... جامعه

۱. قانون ضد سوسیالیست‌ها، رجوع شود به توضیح شماره ۲۶ در بخش «حواشی» ترجمه فارسی کتاب دولت و انقلاب، ترجمه جدید فارسی، سال ۱۳۵۵، از انتشارات حزب توده ایران. م.

کهنه بتواند از راه مسالمت آمیز به جامعه نوین بدل گردد. ولی در آلمان که دولتش تقریباً قدر قدرت است و رایشتاگ (مجلس) و تمام مؤسسات انتخابی دیگر فاقد قدرت واقعی هستند، اعلام چنین مطلبی آن هم بی هیچ ضرورت، معنایش برداشتن برگ انجیر ساتراز روی سلطنت مطلقه و خود را ساتر برهنگی آن ساختن است.

چنین سیاستی جز آن که حزب را برای مدتی طولانی به راه غلط بکشاند، نتیجه دیگری به بار نخواهد آورد. مسائل سیاسی کلی و تجریدی را در رده اول قرار می دهند و بدینسان مسائل عاجل مشخص را که در همان نخستین رویدادهای مهم، در نخستین بحران سیاسی، خود به خود در دستور روز قرار می گیرند، پوشیده می دارند. از این عمل جز آن که حزب ناگهان در لحظه قطعی در مانده از کار درآید و در مسائل قاطع ابهام و فقدان وحدت در آن حکمفرما شود، زیرا چنین مسائلی هیچگاه در آن بررسی نشده اند، چه نتیجه دیگری ممکن است به بار آید؟... این فراموشی نظریات سترگ بنیادی به خاطر منافع آنی روز، این تلاش و تقلا برای رسیدن به کامیابی های گذرا بدون در نظر گرفتن پی آمدهای آن و به بیان دیگر آینده جنبش را فدای حال کردن، ممکن است انگیزه های «شرافتمندانه» هم داشته باشد. ولی این اپورتونیسیم است و اپورتونیسیم خواهد ماند و اپورتونیسیم «شرافتمندانه» هم چه بسا خطرناک تر از هر چیز است...

ژوئن سال ۱۸۹۱

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۲۲، متن آلمانی:

صفحه ۲۳۴ - ۲۳۵، ترجمه روسی: صفحه ۲۳۶ - ۲۳۷.

ف. انگلس

* از نامه «به پل لافارگ» ۱

لندن، ۶ مارس سال ۱۸۹۴

... فرق میان جمهوری و سلطنت در رابطه‌اش با پرولتاریا فقط در آن است که جمهوری شکل سیاسی حاضر و آماده‌ای است برای فرمانروایی آینده پرولتاریا. برتری شما در قیاس با ما در آن است که شما اکنون جمهوری دارید و حال آن‌که ما برای استقرار آن به‌یست و چهار ساعت وقت نیاز داریم. ولی جمهوری نیز مانند هر شکل حکومتی دیگر بر حسب محتوی خود مشخص می‌گردد یعنی تا زمانی که جمهوری شکل فرمانروایی بورژوازی را تشکیل می‌دهد، بدان هر رژیم سلطنتی دشمن ما است (صرف نظر از چگونگی اشکال بروز این دشمنی). بدینسان جمهوری راما هیتاً یک شکل سوسیالیستی تلقی کردن و یا تا زمانی که جمهوری در قبضه قدرت بورژوازی است، انجام وظایف سوسیالیستی را بدان اعتماد کردن، جز یک پندار به کلی باطل چیز دیگری نیست. ما می‌توانستیم آنرا به عقب‌نشینی‌هایی واداریم، ولی هرگز انجام وظایف خودمان را به آن محول نخواهیم ساخت، مگر در صورتی که بتوانیم آنرا با برخورداری از پشتیبانی اقلیتی کنترل کنیم که نیرومندیش به اندازه‌ای باشد که روزی بتواند به اکثریت بدل گردد...

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۳۹، متن آلمانی:

صفحه ۲۱۵ - ۲۱۶، ترجمه روسی: صفحه ۱۸۴.

۱. پل لافارگ (۱۸۴۲ - ۱۹۱۱) شخصیت نامی جنبش کارگری فرانسه و جنبش کارگری بین‌المللی و یکی از بنیادگذاران حزب کارگری فرانسه. م.

* از رساله «وظایف سوسیال دموکرات‌های روسیه»

... فقط پرولتاریاست که می‌تواند مبارز پیشگام راه آزادی سیاسی و دگرگونی‌های دموکراتیک باشد، زیرا اولاً بازتاب ستمگری سیاسی در زندگی پرولتاریا از همه شدیدتر است و این ستمگری مانع آن است که در وضع این طبقه که نه به مقامات عالیه و حتی به ماموران دولتی دسترسی و نه در افکار عمومی نفوذی دارد، کوچک‌ترین بهبودی پدید آید. ثانیاً فقط پرولتاریاست که می‌تواند دموکراتیزه شدن نظام سیاسی و اجتماعی را به فرجام رساند، زیرا دموکراتیزه شدن این نظام، موجب خواهد شد که این نظام به دست کارگران افتد. به همین جهت در آمیزی فعالیت دموکراتیک طبقه کارگر با دموکراتیسم طبقات و گروه‌های دیگر، نیروی جنبش دموکراتیک و مبارزه سیاسی را تضعیف خواهد کرد، از قاطعیت و پیگیری این مبارزه خواهد کاست و آن را برای سازش مستعدتر خواهد ساخت. برعکس تمایز طبقه کارگر در نقش مبارز پیشگام راه دگرگونی‌های دموکراتیک، جنبش دموکراتیک و مبارزه برای آزادی‌های سیاسی را تقویت خواهد کرد، زیرا طبقه کارگر تمام عناصر دیگر دموکراتیک و اپوزیسیون سیاسی را به پیش خواهد راند، لیبرال‌ها را به سوی رادیکال‌های سیاسی و رادیکال‌ها را به سوی گسست قطعی پیوند با تمام نظام سیاسی و اجتماعی جامعه کنونی خواهد راند....

پایان سال ۱۸۹۷

لنین، وظایف سوسیال دموکرات‌های روسیه، ترجمه جدید فارسی، از انتشارات حزب توده ایران، سال ۱۳۵۴، صفحه ۱۲.

لنین

* از کتاب «چه باید کرد؟»

... کسی که در عمل فراموش کند که «کمونیست‌ها از هر جنبش انقلابی پشتیبانی می‌کنند»^۱ و بدین‌جهت ماموظفیم وظایف دموکراتیک عمومی را در برابر تمام مردم بیان داریم و روی آن‌ها تکیه کنیم، بی‌آن‌که حتی برای یک لحظه معتقدات سوسیالیستی خود را پنهان داریم، سوسیال دموکرات نخواهد بود. کسی که در عمل فراموش کند که هر مسأله دموکراتیک عامی را باید پیش از دیگران طرح کند، برجسته سازد و حل‌کند، سوسیال دموکرات نخواهد بود...
پائیز سال ۱۹۵۱-فوریه ۱۹۵۲

لنین، چه باید کرد؟، ترجمه جدید فارسی، از انتشارات حزب توده ایران، سال ۱۳۵۴، صفحه ۶۱.

لنین

* از کتاب «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک»

... کسی که بخواهد از راهی سوای دموکراسی سیاسی به سوی سوسیالیسم گام بردارد، ناگزیر به نتایجی می‌رسد که هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی پوچ و ارتجاعی هستند...
... برای آن‌که پرولتاریا در مبارزه علیه دموکراسی ناپیگیر بورژوایی دست بسته نماند، باید به قدر کافی آگاه و نیرومند باشد
۱. به نقل از مانیفست حزب کمونیست، ترجمه جدید فارسی، از انتشارات حزب توده ایران، سال ۱۳۵۴، صفحه ۱۲۵-۱۲۶. م.

که دهقانان را به سطح خود آگاهی انقلابی برکشد، عملیات تعرضی آنان را رهبری کند و بدینسان دموکراسی پرولتری پیگیر را به دست خویش تحقق بخشد...

ژوئن-ژوئیه سال ۱۹۰۵

لنین، آثار منتخبه (در دو جلد)، ترجمه فارسی، جلد اول، بخش دوم، صفحه ۶۴، (با مختصر اصلاح ترجمه سال ۱۹۵۲).

لنین

* از مقاله «انقلاب سوسیالیستی و حق خودسامانی ملل»

...انقلاب سوسیالیستی يك عمل واحد و نبرد واحد در يك جبهه واحد نیست، بلکه يك دوران كامل تصادمات طبقاتی حاد و سلسله درازی از نبردها در سراسر جبهه یعنی درزمینه کلیه مسائل اقتصادی و سیاسی و به بیان دیگر نبردهایی خواهد بود که فقط از طریق سلب مالکیت از بورژوازی به تحقق خواهد پیوست. اشتباه بنیادی عمیقی خواهد بود اگر تصور شود که مبارزه در راه دموکراسی می تواند پرولتاریا را از انقلاب سوسیالیستی باز دارد یا این انقلاب را تحت الشعاع قرار دهد و پرده به روی آن بکشد و غیره. برعکس همانگونه که سوسیالیسم پیروزمند بدون تحقق دموکراسی کامل، ممکن نیست، به همانگونه نیز پرولتاریا بدون مبارزه انقلابی همه جانبه و مستمر در راه دموکراسی نمی تواند برای پیروزی بر بورژوازی آماده شود...

ژانویه-فوریه ۱۹۱۶

لنین، مجموعه کامل آثار، متن روسی: جلد ۲۷، صفحه ۲۵۳،

ترجمه آلمانی: جلد ۲۲، صفحه ۱۴۵.

لنین

* از نامه «به اینساآرماند»

۲۵ دسامبر سال ۱۹۱۶

... باید هنر آن را داشت که مبارزه در راه دموکراسی و مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی را بایکدیگر درآمیخت و ضمن آن اولی را تابع دومی کرد. همه دشواری کار در همین و جان کلام هم در همین است...

لنین، مجموعه کامل آثار، متن روسی: جلد ۴۹، صفحه ۳۴۷.

ترجمه آلمانی: جلد ۳۵، صفحه ۲۴۱.

اشکال مبارزه طبقه
کارگر، وسایل و
شیوه‌های احراز
قدرت سیاسی

ك. مارکس

* از متن تندنویس «سخنرانی مارکس دربارهٔ عمل سیاسی طبقه کارگر»

مستخرج از صورتجلسه کنفرانس ۲۱ سپتامبر سال
۱۸۷۱ «جمعیت بین‌المللی کارگران» در لندن

... ما باید به دولت‌ها چنین اعلام کنیم: ما می‌دانیم که شما قدرت مسلحی علیه پرولترها هستید، ما هر جا که ممکن باشد از راه مسالمت‌آمیز علیه شما مبارزه خواهیم کرد و وقتی ضرورت پیدا کند، این مبارزه را به کمک اسلحه انجام خواهیم داد...

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱۷، متن آلمانی:
صفحه ۶۵۲، ترجمه روسی: صفحه ۶۴۹.

ك. مارکس

* از «مصاحبه خبرنگار مخصوص روزنامه «شیکاگو تریبون» با کارل مارکس»

... این انقلاب‌ها توسط اکثریت خلق انجام می‌گیرد. انقلاب‌ها نه به نیروی يك حزب، بلکه به نیروی مجموعه يك ملت به تحقق می‌پیوندند...

نیمه اول دسامبر سال ۱۸۷۸

روزنامه شیکاگو تریبون، ۵ ژانویه سال ۱۸۷۹.

ف. انگلس

* از نامه «به آگوست بیل»

لندن، ۲۸ اکتبر سال ۱۸۸۲

... به مقاله دوم، من توانستم فقط يك نظر سریع بیندازم، زیرا دو سه نفر پی در پی مانع کار شدند، در غیر این صورت از چگونگی تصور نگارنده آن مقاله درباره انقلاب، متوجه نفوذ فرانسوی ها می شدم و قطعاً فلمارا خودمان را می شناختم. تو این جانب مطلب را کاملاً درست دریافته ای^۲. عبارت «يك توده ارتجاعی»^۲ همانگونه که از دیرباز انتظارش می رفت، سرانجام در تصور او راجع به انقلاب، جای خود را پیدا می کند: همه احزاب رسمی در يك کلاف بهم پیچیده - این طرف خط، و ماسوسیالیست ها در يك ستون موزون، آن طرف خط قرار داده شده ایم. آنگاه يك نبرد قطعی عظیم، و با همان ضربت اول پیروزی در سراسر خط جبهه نصیب ما می شود. ولی جریان امور در عالم واقعی به این سادگی ها نیست. برعکس

1. Vollmar

۴. بیل ضمن مقاله ای تحت عنوان لغو قانون ضد سوسیالیست ها دو مقاله ای را که فلمار نگاشته بود و به ویژه مقاله دوم او را سخت مورد انتقاد قرار می دهد، زیرا فلمار در آن مقاله، حزب را به اتخاذ تاکتیک اقدامات شورشی توطئه گرانه فرا می خواند و بیل چنین تاکتیکی را برای حزب مضر می داند. انگلس در نامه مورخ اول اکتبر ۱۸۸۲ تأکید می کرد که لحن تند و دور از احتیاط این گونه مقالات زیان ها و قربانی های غیر لازم برای حزب به بار خواهد آورد. م.

۴. این عبارت یکی از تزه های لاسال است که در کنگره گتای حزب سوسیال دموکرات آلمان به تصویب رسید و وارد برنامه آن شد. در برنامه گفته می شد: درهایی کار باید توسط طبقه کارگر تحقق پذیرد که در قبال آن همه طبقات دیگر چیزی جز «يك توده ارتجاعی» نیستند. مارکس در اثر نامی خود انتقاد از برنامه گتا، این تر را به کلی مردود اعلام داشت. م.

انقلاب در واقعیت امر همان طور که توهم متذکر شده‌ای، از آن جا آغاز می‌شود که اکثریت عظیمی از مردم و همچنین احزاب رسمی علیه دولت که در نتیجه همین عامل تك مانده است، متحد می‌شوند و آن را سرنگون می‌سازند و فقط پس از آن که آن احزاب رسمی که ممکن است هنوز پابرجا مانده باشند، در جریان مبارزه بایکدیگر یکی به‌کمک دیگری و یکی پس از دیگری، شکست می‌خورند، آری فقط پس از این جریان آن تقسیم‌بندی قطعی که فلمار از آن سخن می‌گوید، روی می‌دهد و همروند با آن امکان برقراری حکومت ما فراهم می‌آید. اگر ما و فلمار چنین قصدی می‌داشتیم که انقلاب را بی‌درنگ از آخرین عمل آن آغاز کنیم، کارمان خیلی خراب می‌شد...

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۳۵، متن آلمانی:

صفحه ۳۸۱ - ۳۸۲، ترجمه روسی: صفحه ۳۱۸ - ۳۱۹.

ف. انگلس

* از نامه «به ورا زاسولیک»

لندن، ۲۳ آوریل ۱۸۸۵

...نظر من این است که تئوری تاریخی مارکس شرط بنیادی هر نوع تاکتیک انقلابی استوار و پیگیر است. برای یافتن این تاکتیک فقط باید این تئوری را طبق شرایط اقتصادی و سیاسی هر کشور به‌کار برد...

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۳۶، متن آلمانی:

صفحه ۳۵۴، ترجمه روسی: صفحه ۲۶۵.

ف. انگلس

* از نامه «به پل لافارگ»

لندن، ۱۲ نوامبر سال ۱۸۹۲

... حالا می بینید که حق انتخابات عمومی، در صورتی که فقط بتوانند از آن استفاده کنند... چه سلاح پراهمیتی است! این کار طولانی تر و ملال انگیزتر از فراخوانی به انقلاب است، ولی در عوض روزی را که باید فراخوانی به انقلاب مسلح را انجام داد، ده بار مطمئن تر و علاوه بر آن بادقتی بی خدشه مشخص می سازد. از این گذشته حق انتخابات عمومی که با مهارت مورد استفاده کارگران قرار گیرد با ده شانس در برابر یک شانس صاحبان قدرت را به نقض قانونیت و اदार خواهد کرد یعنی ما را در وضعی قرار خواهد داد که برای تحقق انقلاب به حداعلی مساعد خواهد بود...

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۳۸، متن آلمانی:

صفحه ۵۱۳ - ۵۱۴، ترجمه روسی: صفحه ۴۳۹.

ف. انگلس

* از «مقدمه» بر کتاب مارکس: «مبارزه طبقاتی سال های ۱۸۴۸ -

۱۸۵۰ در فرانسه»

... حتی اگر حق انتخابات عمومی هیچ حسن دیگری هم نمی داشت جز این که به ما امکان می داد تا هر سه سال یکبار حساب نیروهای خود را معلوم کنیم و در نتیجه افزایش سریع غیر منتظره ای که منظمآ در تعداد آراء ما مشاهده می شود از یک سو، اطمینان کارگران

را به پیروزی و ازسوی دیگر ترس دشمنان را تشدید کند و بدینسان به بهترین وسیله تبلیغات ما بدل گردد، اگر این حق هیچ حسن دیگری نمی‌داشت جز این که آمار دقیقی از میزان نیروهای ما و نیروهای همه احزاب مخالف ما فراهم آورد و بدینسان معیار بی‌نظیری برای برقراری تناسب در اقدامات و عملیات ما به دست دهد و بدینسان ما را هم از ترس ولرزهای نابهنگام و هم از شجاعت‌های جنون‌آمیز نابجا بازدارد، اگر این برای ما تنها حسن ناشی از حق رأی هم می‌بود، باز هم از سرمان زیاد می‌آمد. ولی نتایج ناشی از این حق خیلی بیش از این‌ها بود. در دوران تبلیغات پیش از انتخابات این حق بهترین وسیله‌ای بود در دست ما برای آن که با توده‌های مردم در نقاطی که هنوز از ما دور بودند، تماس برقرار کنیم و همه احزاب را در برابر انظار همه مردم به دفاع از نظریات و اعمالشان در قبال حملاتمان واداریم. علاوه بر این حق مزبور در رایشتاگ^۱ تریبونی در اختیار نمایندگان ما گذاشت که از آن می‌توانستند با آزادی و اتوریته‌ای به مراتب بیش از مطبوعات و جلسات، مخالفان خود در پارلمان و نیز توده‌ها را در خارج پارلمان مخاطب قرار دهند. اگر تبلیغات پیش از انتخابات و سخنرانی‌های سوسیالیستی در رایشتاگ پیوسته در دیوارهای آن شکاف ایجاد می‌کرد، از قانون ضد سوسیالیست‌ها چه سودی عاید دولت و بورژوازی می‌شد؟

ولی همروند با این استفاده کامیابانه از حق انتخابات عمومی، کاربرد شیوه کاملاً تازه‌ای در مبارزه پرولتاریا آغاز شد و به سرعت گسترش پیدا کرد. دریافتند که نهادهای دولتی که بورژوازی

فرمانروایی خود را به یاری آن‌ها سازمان می‌دهد، امکانات دیگری هم برای مبارزهٔ طبقهٔ کارگر علیه همین نهادها فراهم می‌آورد. کارگران به شرکت در انتخابات مجلس‌های ایالتی، انجمن‌های شهری، دادگاه‌های صنفی و مجادله با بورژوازی بر سر هر مقامی که برای به دست گرفتن آن آراء کارگری کافی وجود داشت، پرداختند. وضع طوری شد که بورژوازی و دولت ترسشان از فعالیت علنی حزب کارگر به مراتب بیش از فعالیت غیر علنی آن و بیمشان از کامیابی‌های آن در انتخابات به مراتب بیش از کامیابی‌های آن در قیام شد.

... دوران حملات غافلگیر و انقلاب‌هایی که توسط اقلیت آگاه کم‌عده‌ای انجام می‌گیرد که در رأس توده‌های غیر آگاه قرار دارد، گذشته است. هر جا که صحبت بر سرنو سازی کامل نظام اجتماعی است، توده‌ها خودشان باید در آن شرکت ورزند و خودشان باید دریابند که برای چه مبارزه می‌کنند و برای چه خون خود را می‌ریزند و جانشان را فدا می‌کنند. این نکته را تاریخ پنجاه سال اخیر به ما آموخته است. ولی برای آن‌که توده‌ها دریابند که چه باید کرد، کار طولانی سرسختی ضرور است که ما نیز اکنون بدان مشغولیم و با چنان موفقیتی هم آن را انجام می‌دهیم که موجب نومیدی مخالفان ما می‌گردد...

... سوسیال دموکراسی آلمان وضع خاصی دارد و این عامل دست کم تا یک آیندهٔ نزدیک وظیفهٔ خاصی در برابر آن قرار می‌دهد. آن دو میلیون رأی‌دهنده‌ای که این حزب به سوی صندوق‌های رأی می‌فرستد به اضافهٔ جوانان و زنانی که خود رأی‌دهنده نیستند، ولی پشت سر حزب ایستاده‌اند، پرشمارترین و فشرده‌ترین توده و به بیان دیگر «گروه ضربتی» قاطع ارتش

پرولتری بین‌المللی را تشکیل می‌دهند. هم‌اکنون بیش از یک-چهارم تمام آراء داده شده از آن این توده است و شمار آن هم به‌طوری که انتخابات تکمیلی رایش‌تاک و انتخابات مجلس‌های ایالتی کشورهای مختلف آلمان و انجمن‌های شهری و شوراهای حل اختلافات صنفی ثابت می‌کند، پیوسته افزایش می‌یابد. ضمناً این افزایش مانند هر روندی در طبیعت به‌طور خودانگیخته، مداوم، دفع‌ناپذیر و در عین حال آرام صورت می‌گیرد. تمام تلاش‌های دولت برای جلوگیری از این افزایش بی‌نتیجه مانده است. ما هم‌اکنون می‌توانیم روی $\frac{1}{4}$ ۲ میلیون رأی‌دهنده حساب کنیم.

اگر وضع به‌همین منوال ادامه یابد، ما در پایان این قرن بخش اعظم لایه‌های میانین جامعه یعنی خرده بورژوازی و دهقانان خرده‌پا را به‌سوی خود جلب می‌کنیم و چنان نیروی قاطعی در کشور از کار در خواهیم آمد که تمام نیروهای دیگر خواه‌ناخواه باید در برابر آن سرفروند آورند. پس وظیفه عمده ما آن است که به‌افزایش این نیرو تا زمانی که خودش نیرویی برتر از سیستم دولتی حاکم از کار در نیامده است، به‌طور مستمر و پیگیر کمک کنیم و این گروه ضربتی روزبه‌روز در حال تحکیم را در نبردهای پیش‌آهنگی از بین نبریم، بلکه تا روز پیکار قطعی از گزندها مصون نگاه داریم. فقط یک وسیله می‌تواند جلوی رشد پیاپی نیروهای مبارز سوسیالیستی آلمان را به‌طور موقت بگیرد و حتی برای مدتی به‌عقب براند و آن تصادم بزرگ با نیروهای نظامی و کشتارهای خونینی نظیر کشتار سال ۱۸۷۱ در پاریس است. در طول زمان براین خطر هم غلبه خواهد شد. حزبی را که شمار اعضایش به‌چند میلیون می‌رسد، نمی‌توان از صفحه زمین برانداخت، برای این کار تمام انبارهای

تفنگ اروپا و امریکا هم کافی نخواهد بود. ولی این امر (جلوگیری از رشد پیاپی نیروهای مبارز سوسیالیستی آلمان-م.) جلوی سیر عادی تکامل را خواهد گرفت و شاید هم ما در لحظه بحرانی بدون گروه ضربتی بمانیم و آنگاه پیکار قطعی برای مدتی طولانی به تعویق خواهد افتاد و به بهای قربانی‌های سنگین‌تری تمام خواهد شد.

ریشخند تاریخ جهانی همه چیز را وارونه می‌کند: ما «انقلابیون» و «سرنگون‌سازان» با شیوه‌های علنی به مراتب بیش از شیوه‌های مخفی یا سرنگون‌سازی موفقیت به دست می‌آوریم. احزابی که خود را حزب نظم می‌نامند از قانونیتی که خود ایجاد کرده‌اند، نابود می‌شوند. این احزاب از فرط نومیدی هم‌آوا با اودیلون باروت فریاد می‌کشند: "la légalité nous tue" «قانونیت ما را می‌کشد» و حال آن‌که ما در محیط این قانونیت عضلاتمان محکم و گونه‌هایمان سرخ می‌شود و خودمان به شکفتگی درخت زندگی جاودان می‌رسیم. و اگر ما آنقدر ناپخرد نباشیم که خود را بسود این احزاب در پیکارهای خیابانی درگیر کنیم، برای آن‌ها سرانجام چاره دیگری نخواهد ماند جز آن‌که خودشان این قانونیت شوم را برهم زنند...

۶ مارس سال ۱۹۸۵

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۲۲، متن آلمانی: صفحات ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۲۴، ترجمه روسی: صفحات ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۵.

* از کتاب «انقلاب و ضدانقلاب در آلمان»

... در انقلاب نیز مانند جنگ همیشه باید با تهور به مقابله رود و در رو با دشمن شتافت و در نظر داشت که تعرض کننده همیشه در وضع مساعدتری قرار می‌گیرد. در انقلاب نیز مانند جنگ، در لحظه دارای اهمیت قطعی حتماً باید تمام دار و ندار را، صرف نظر از وجود هر گونه شانس، به میان گذارد. هیچ انقلاب کامیابانه‌ای را در تاریخ نمی‌توان سراغ کرد که مؤید این بدیهیات نباشد... شکست پس از یک پیکار سرسخت واقعیتی است که از نظر اهمیت انقلابی خود دست کمی از یک پیروزی آسان به دست آمده ندارد. شکست پاریس در ژوئن سال ۱۸۴۸ و شکست وین در اکتبر ۲ از نظر ایجاد تحول انقلابی در افکار مردم این هر دو شهر، به مراتب بیش از پیروزی‌های فوریه و مارس نقش داشتند. شاید مجلس مؤسسان و اهالی برلن نیز سرنوشتی نظیر سرنوشت این دو شهر نصیبشان می‌شد، ولی در آن صورت مرگشان پرافتخار از کار درمی‌آمد و پس از خویش چنان شوقی از انتقام در عقول و قلوب زندگان برجای می‌گذاشتند که در ادوار انقلابی یکی از نیرومندترین انگیزه‌ها را برای اقدامات قهرمانانه و شورانگیز تشکیل می‌دهد. البته روشن است

۱. منظور قیام قهرمانانه کارگران پاریس است که از ۲۳ تا ۲۶ ژوئن سال ۱۸۴۸ به طول انجامید و به دست بورژوازی فرانسه به شدت سرکوب شد. این قیام در تاریخ نخستین پیکار آشکار میان پرولتاریا و بورژوازی بود. ■
۲. منظور شکست قیام خلقی در اکتبر سال ۱۸۴۹ در وین است. از پی این قیام فردیناند اول امپراتور اتریش از وین گریخت و حکومت طی مدت بیش از سه هفته به دست دموکرات‌های خرده بورژوا افتاد که مورد پشتیبانی کارگران و دانشجویان مسلح بودند. ■

که در هر پیکار کسی که در پاسخ ناورد طلبی گام به آورد گام می نهد، خطر مغلوب شدن نیز برایش وجود دارد، ولی مگر این امر می تواند موجبی باشد برای آن که شخص از همان آغاز خود را مغلوب اعلام کند و بدون کشیدن تیغ از نیام طوق اسارت برگردن نهد؟

در انقلاب هر کس بر موضع حساسی فرمان می راند که دارای تأثیر قاطع است، ولی به جای آن که دشمن را وادارد تا برای هجوم بر این موضع تشجیع شود، آن را بدون پیکار به دشمن تسلیم می کند، اعم از این که این کار در هر اوضاع و احوالی انجام گرفته باشد، سزاوار آن است که با او بسان يك خائن رفتار کنند...

... و اما قیام نیز چون جنگ هنری است مثل هر نوع هنر دیگر یعنی تابع قواعد معینی است که نادیده انگاشتن آن ها کار را به فتنای حزبی می کشاند که بدین قواعد بی اعتنا مانده است. این قواعد که به طور منطقی از ماهیت احزاب و ماهیت وضعی ناشی می گردند که در چنین مواردی با آن سروکار پیدا می شود، به قدری روشن و ساده هستند که همان تجربه کوتاه سال ۱۸۴۸، به حد کافی آلمانی ها را با این قواعد آشنا ساخت. نخست آن که هرگز نباید با قیام بازی کرد، مگر آن که پیه تمام عواقب ناشی از این بازی به تن مالیده شود. قیام معادله ای است با مجهولاتی به حد اعلی نامعین که اهمیت آن ها ممکن است هر روز تغییر کند. نیروهای دشمن از نظر سازمان و انضباط و اتوریتة سنتی برتری کامل دارند و لذا اگر قیام کنندگان نتوانند نیروی زیادی علیه دشمن خود گرد آورند،

۱. یعنی اوضاع و احوال انقلابی که این موضع در آن اتخاذ شده دارای چنان اهمیت قاطعی است که مقاومت قهرمانانه در آن در برابر دشمن، ولو به شکست هم بیانجامد، آن شکست چنان دیرافتخار از کار درمی آید که از نظر اهمیت انقلابی خود دست کمی از يك پیروزی آسان به دست آمده ندارد. م.

دشمن آن‌ها را درهم می‌کوبد و نابود می‌کند. دوم آن که وقتی دست به قیام زده شد، باید با نهایت قاطعیت عمل کرد و به تعرض پرداخت. دفاع در حکم مرگ هر قیام مسلحانه است. اتخاذ موضع دفاعی پیش از آن که کار را به‌زور آزمایی با دشمن بکشاند، قیام را به‌نابودی خواهد کشاند. باید دشمن را تا هنگامی که نیروهایش هنوز پخش است، غافلگیر ساخت، باید هر روز به کامیابی‌های تازه‌ای، ولو کوچک، دست یافت، باید تفوق معنوی خود را چنان حفظ کرد که موجبات کامیابی نخستین عمل قیام‌کنندگان را فراهم سازد، باید عناصر نااستواری را که همیشه به‌دنبال اقویا می‌روند و همیشه طرف مطمئن‌تر را می‌گیرند، به‌سوی خود جلب کرد، باید دشمن را پیش از آن که بتواند نیروهای خود را علیه قیام‌کنندگان متمرکز سازد به‌عقب‌نشینی واداشت و خلاصه باید طبق شعار زیرین دانتون — بزرگترین استاد تاکتیک انقلابی که جهان تاکنون به‌خود دیده است عمل کرد:

“de l’audace, de l’audace, encore de l’audace”

اوت ۱۸۵۱ — سپتامبر ۱۸۵۲

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۸، متن آلمانی:

صفحات ۷۷ — ۷۸، ۹۵، ترجمه روسی: صفحات ۸۰ — ۸۱،

۱۰۰ — ۱۰۱.

ك. ماركس

* از «مصاحبه خبرنگار روزنامه «دی‌ورلد» با کارل مارکس»

لندن، ژوئیه ۱۸۷۱

خبرنگار: به گمان من در کشور من انگلستان، نتیجه مورد انتظار به هر صورتی که باشد، از طریق انقلاب قهرآمیز به دست نخواهد آمد. چگونگی اسلوب انگلیسی تبلیغات در میتینگ‌ها و در مطبوعات، تا زمانی که اقلیت به اکثریت بدل نشود، نشانگر امیدبخش این امر است.

دکتر مارکس: من در این نکته به خوشبینی شما نیستم. بورژوازی انگلیس طی دورانی که انحصار حق رأی را در دست داشته همیشه آمادگی خود را برای پذیرفتن تصمیم اکثریت ابراز کرده است. ولی باور کنید هر لحظه‌ای که این بورژوازی در مسائلی که برای آن اهمیت حیاتی قائل است، در اقلیت قرار گیرد، ما در این جا با يك جنگ جدید برده‌داران روبه‌رو خواهیم شد.

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱۷، متن آلمانی:

صفحه ۶۴۳، متن روسی: صفحه ۶۳۷.

لنین

* از «طرح برنامه حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه»

... تحقق آزادی واقعی طبقه کارگر در گروه يك انقلاب اجتماعی است که موجبات آن را مجموع سیر تکامل سرمایه‌داری فراهم می‌سازد، این انقلاب عبارت است از

بر انداختن مالکیت خصوصی بروسایل تولید، برقراری مالکیت اجتماعی بر این وسایل و تبدیل تولید سرمایه‌داری کالا به سازمان تولید سوسیالیستی محصول در سراسر جامعه برای تامین رفاه واقعی و رشد آزاد و همه‌جانبه کلیه اعضای جامعه. (۸) این انقلاب پرولتاریا تقسیم‌بندی جامعه به طبقات و بالنتیجه هرگونه نابرابری اجتماعی و سیاسی ناشی از این تقسیم‌بندی را به کلی از میان خواهد برد.

(۹) برای این که این انقلاب اجتماعی تحقق‌پذیرد، پرولتاریا باید قدرت سیاسی به‌چنگ آورد تا به کمک آن بر اوضاع مسلط باشد و بتواند تمام موانعی را که در راه رسیدن به هدف عالیه‌اش قرار دارد، براندازد. دیکتاتوری پرولتاریا با چنین مفهومی شرط سیاسی لازم انقلاب اجتماعی است.

فوریه سال ۱۹۰۲

لنین، مجموعه آثار، جلد ۶، متن روسی: صفحه ۱۲ - ۱۳،

ترجمه آلمانی: صفحه ۲۳ - ۲۴.

لنین

* جنگ چریکی

موضوع عملیات چریکی^۱ توجه‌جندی حزب ما و توده کارگر را به خود جلب کرده است. ما این موضوع را بارها به‌طور گذرا مطرح کرده‌ایم و اکنون می‌خواهیم طبق وعده‌ای که داده‌ایم،

۱. چریکی = پارتیزانی. م.

نظریات خود را در این زمینه جامع‌تر بیان داریم.

مطلب را از آغاز شروع کنیم. خواست‌های عمده‌ای که هر مارکسیست در بررسی مسألهٔ چگونگی اشکال مبارزه باید داشته باشد، کدامند؟ اولاً وجه تمایز مارکسیسم با کلیهٔ اشکال ساده و ابتدائی سوسیالیسم در آن است که مارکسیسم جنبش را به یک شکل معین مبارزه وابسته نمی‌سازد. مارکسیسم اشکال گوناگونی برای مبارزه قائل است و ضمناً آن‌ها را «اختراع نمی‌کند»، بلکه شکل‌هایی از مبارزهٔ طبقات انقلابی را که در جریان جنبش، خودبه‌خود پدید می‌آیند، تعمیم می‌دهد، سازمان می‌دهد و کاربرد آن‌ها را به‌عمل آگاهانه بدل می‌کند. مارکسیسم^۱ که با هر گونه فرمول تجریدی، با هر گونه نسخهٔ آئین‌پرستانه^۲ اکیداً مخالف است، خواستار پژوهش دقیق مبارزهٔ جاری توده‌هاست که هم‌روند با گسترش جنبش و رشد آگاهی توده‌ها و تشدید بحران‌های اقتصادی و سیاسی، دائماً شیوه‌های تازه و دم‌بدم متنوع‌تری از دفاع و حمله به‌وجود می‌آورد. بدین جهت مارکسیسم هیچ شکلی از مبارزه را به‌طور مطلق رد نمی‌کند. مارکسیسم در هیچ موردی به‌آن شکل‌هایی از مبارزه که فقط در یک لحظهٔ معین، ممکن و موجود هستند، بسنده نمی‌کند و بر آن است که هم‌روند با تغییر وضع اجتماعی، پیدایش اشکال تازه‌ای از مبارزه که برای رزمندگان دوران معین هنوز شناخته نیست، ناگزیر خواهد بود. مارکسیسم از این لحاظ - اگر بیان چنین عبارتی مجاز باشد - در مکتب عمل

2. doctorinär, doctorinair

توده‌ها می‌آموزد و به‌هیچ‌وجه دعوی آن ندارد که شکل‌هایی از مبارزه را که «سیستم‌سازان» دورافتاده از زندگی اختراع کرده‌اند، به‌توده‌ها بیاموزد. مثلاً کائوتسکی هنگام بررسی اشکال انقلاب سوسیالیستی می‌گفت ما می‌دانیم که بحران آینده، شکل‌های تازه‌ای از مبارزه را به‌ما نشان خواهد داد که پیش‌بینی آن‌ها در حال حاضر برای ما ممکن نیست.

ثانیاً مارکسیسم به‌طور مطلق خواستار آن است که مسأله شکل‌های مبارزه از نظر گاه تاریخی بررسی شوند. طرح این مسأله بدون در نظر گرفتن وضع تاریخی مشخص، معنایش درک نکردن الفبای ماتریالیسم دیالکتیک است. در لحظات گوناگون تکامل اقتصادی بسته به‌چگونگی شرایط سیاسی، فرهنگ ملی، وضع معیشت و غیره، اشکال گوناگونی از مبارزه در رده اول قرار می‌گیرند و به‌اشکال عمده تبدیل می‌شوند و در رابطه با آن، اشکال فرعی و درجه دوم مبارزه به‌نوبه خود دستخوش تغییر می‌شوند. کوشش برای دانن پاسخ آری یا نه به‌سؤال مربوط به‌قبول یا رد یک شیوه معین مبارزه، بدون بررسی دقیق وضع مشخص جنبش معین در مرحله معین تکامل آن، به‌معنای عدول کامل از موضع مارکسیسم است.

چنین است دو حکم تئوریک عمده‌ای که ما باید رهنمون قرار دهیم. تاریخ مارکسیسم در اروپای غربی نمونه‌های بی‌شماری در تأیید نکاتی که بیان شد، به‌ما نشان می‌دهد. سوسیال دموکراسی اروپا پارلمانتاریسم و جنبش سندیکایی را در حال حاضر شکل‌های عمده مبارزه می‌شمارد و همین سوسیال دموکراسی در گذشته قیام را می‌پذیرفت و در آینده نیز در صورت تغییر اوضاع واحوال کاملاً حاضر است آن را، برخلاف نظر بورژواهای لیبرال، از قماش

کادتها و بززاگلاوتس‌های روسی^۱، بپذیرد. در سال‌های هفتادقرن گذشته سوسیال دمکراسی اعتصاب همگانی را به‌عنوان اکسیراعظم اجتماعی، به‌عنوان وسیله‌ای که با کاربرد آن بتوان بورژوازی را از طریق غیرسیاسی، فوراً سرنگون ساخت، رد می‌کرد، ولی سوسیال دمکراسی اعتصاب سیاسی توده‌ای را (خاصه پس از تجربه روسیه در سال ۱۹۰۵) به‌عنوان یکی از وسایل مبارزه که کاربرد آن در شرایط معین، ضرور است، کاملاً می‌پذیرد. سوسیال دمکراسی در سال‌های چهل قرن نوزدهم مبارزه باریکادی خیابانی را می‌پذیرفت، در پایان این قرن به‌علل معینی آن را رد می‌کرد و پس از تجربه قیام مسکو که به‌گفته کارل کائوتسکی در جریان آن تاکتیک باریکادی جدیدی پدید آمد، آمادگی کامل خود را برای بازنگری در نظریه اخیر و پذیرفتن مبارزه باریکادی، اعلام داشت.

۲

از اثبات این احکام عام هارکسیسم، به‌بررسی انقلاب روسیه می‌پردازیم. سیرتکامل تاریخی اشکالی از مبارزه را که این انقلاب عرضه داشته است، یادآور می‌شویم: نخست اعتصاب‌های اقتصادی کارگران (سال‌های ۱۸۹۶ - ۱۹۰۰) و سپس تظاهرات سیاسی

۱. کادتها و بززاگلاوتس‌های روسی: ۱) «کادتها» عنوان اختصاری اعضای حزب بورژوالیبرال روسیه در دوران پیش از انقلاب اکتبر بود. نام کامل این حزب عبارت بود از «حزب دمکرات هوادار قانون اساسی». لفظ کادت از حروف اول عنوان این حزب و برپایه جناس لفظی آن با «Cadet» که به‌نوبه خود عنوان دانشجویان دانشکده افسری دوران روسیه تزاری بود، اخذ شده است.

۲) «بززاگلاوتس‌ها» عنوان اعضای گروهی از روشنفکران نیمه‌کادت و نیمه‌منشویک بود که در سال ۱۹۰۶ در پتربورگ مجله‌ای به‌نام بززاگلاویه «Bezzaglavie» یعنی «بی‌عنوان» انتشار می‌دادند و از رویونیست‌های روسیه و رویونیست‌های سوسیال دمکراسی بین‌المللی پشتیبانی می‌کردند. سم.

کارگران و دانشجویان (سال‌های ۱۹۰۱ - ۱۹۰۲)، عصیان‌های دهقانی (سال ۱۹۰۲)، آغاز اعتصاب‌های سیاسی توده‌ای به‌همراه اشکال گوناگونی از درآمیزی آن‌ها با تظاهرات (شهر رستف در سال ۱۹۰۲، اعتصاب‌های تابستان سال ۱۹۰۳ و ۹ ژانویه سال ۱۹۰۵)، اعتصاب سیاسی سرتاسری روسیه همراه با مواردی از مبارزات باریکادی محلی (اکتبر سال ۱۹۰۵)، مبارزات باریکادی گسترده توده‌ها و قیام مسلح (دسامبر ۱۹۰۵)، مبارزه مسالمت‌آمیز پارلمانی (آوریل - ژوئن سال ۱۹۰۶)، قیام‌های برخی از واحدهای ارتش (ژوئن ۱۹۰۵ - ژوئیه ۱۹۰۶)، قیام‌های دهقانی در بخش‌هایی از کشور (پائیز ۱۹۰۵ - پائیز ۱۹۰۶).

چنین است اوضاع واحوال موجود در پاییز سال ۱۹۰۶ از نظر چگونگی اشکال مبارزه به‌طور کلی. شکل «جوابی» مبارزه رژیم سلطنت استبدادی تهاجمات (پوگروم. م.) باندهای سیاه است که از تهاجمات بهار سال ۱۹۰۳ در شهر کیشینیف آغاز می‌شود و به تهاجمات پاییز سال جاری ۱۹۰۶ در شهر سدنتسه می‌انجامد. طی تمام این دوران کار سازماندهی تهاجمات باندهای سیاه و ضرب و جرح و کشتار یهودیان، دانشجویان، اعضای سازمان‌های انقلابی و کارگران آگاه بیش از پیش گسترش می‌یابد و تکمیل می‌شود، اعمال قهر نیروهای نظامی ارتجاع سیاه به‌عمل قهر باندهای مزدور افزوده می‌شود و کار به‌استفاده از توپخانه در روستاها و شهرها می‌رسد و اعزام نیروهای نظامی و قطارهای مأمور سرکوب و غیره با آن درمی‌آمیزد.

چنین است زمینه اصلی منظره‌ای که ترسیم شد. در یک چنین

1. Sedeltré

زمینه اصلی پدیده‌ای به چشم می‌خورد که بی‌شک جنبه فرعی و
تبعی و درجه دوم دارد و مقاله حاضر نیز به بررسی و ارزیابی همین
پدیده اختصاص داده شده است. این پدیده چیست؟ چه شکل‌هایی
دارد؟ چه عللی دارد؟ چه زمانی بروز کرده و درجه گسترش آن
چگونه است؟ اهمیت آن در روند عمومی انقلاب چیست؟ رابطه آن
با مبارزه طبقه کارگر که سوسیال دموکراسی آن را سازمان می‌دهد
و رهبری می‌کند، چیست؟ اینها مسائلی هستند که ما را وامی‌دارند
تا اکنون از ترسیم زمینه عمومی منظره، به بررسی آنها بپردازیم.
پدیده مورد توجه ما مبارزه مسلحانه است. این مبارزه را افراد
جداگانه و گروه‌های کوچکی از افراد انجام می‌دهند. بخشی از
آنان اعضای سازمان‌های انقلابی هستند و بخش دیگر آنان (و در برخی
مناطق روسیه - بخش اعظم آنان) به هیج سازمان انقلابی تعلق ندارند.
مبارزه مسلحانه دو هدف متفاوت دارد که آنها را باید قویاً از
یکدیگر تفکیک کرد: این مبارزه هدفش اولاً کشتن افراد جداگانه‌ای
از رؤسا و کارکنان دستگاه پلیسی - نظامی و ثانیاً ضبط پول‌های
متعلق به دولت یا افراد خصوصی است. پول‌های ضبط‌شده، بخشی به
حزب تحویل می‌گردد و بخشی اختصاصاً برای تهیه اسلحه و تدارک
قیام و بخشی هم برای نگاه‌داری افرادی که مبارزه مسلحانه انجام
می‌دهند، مصرف می‌شود. پول‌هایی که از خلع‌ی‌دهای بزرگ به‌دست
آمده (در قفقاز بیش از ۲۰۰ هزار روبل و در مسکو ۸۷۵ هزار
روبل)، در درجه اول به احزاب انقلابی تحویل گردیده و پول‌هایی
که از خلع‌ی‌دهای کوچک عاید می‌شود، به‌طور عمده و گاه تمام و
کمال برای نگاه‌داری گروه‌های «خلع‌ید کننده» به مصرف می‌رسد.
این شکل مبارزه بی‌شک، فقط در سال ۱۹۰۶ یعنی پس از قیام
دسامبر گسترش و اشاعه وسیع پیدا کرد. تشدید بحران سیاسی و

رسیدن آن به درجه مبارزه مسلحانه و به ویژه تشدید فقر و گرسنگی و بیکاری در روستاها و شهرها در میان عواملی که مبارزه مورد بررسی ما را موجب شدند، نقش بزرگی داشتند. عناصر اوباش و ولگرد، لومپن‌ها و گروه‌های هرج و مرج‌گرا، این شکل مبارزه را شکل عمده و حتی شکل منحصر به فرد مبارزه اجتماعی تلقی کرده‌اند. حکومت نظامی، بسیج واحدهای نظامی جدید، تهاجمات باندهای سیاه (در شهر سدلتسه) و دادگاه‌های نظامی صحرائی را باید شکل «جوابی» مبارزه از سوی رژیم سلطنت استبدادی به‌شمار آورد.

۳

ارزیابی مبارزه مورد بررسی ما به‌طور معمولی و عادی در چارچوب نکات زیر محدود می‌شود: این هرج و مرج‌گرایی است، بلانکیسم است، ترور قدیمی و عملیات عناصر منفرد جدا از توده‌ها است که اخلاق کارگران را فاسد می‌کنند، محافل وسیع اهالی را از آن‌ها می‌رمانند، بی‌نظمی در جنبش پدید می‌آورند و به انقلاب ضرر می‌زنند. در تأیید این ارزیابی نمونه‌هایی ذکر می‌کنند که هر روز در ستون شرح حوادث روزنامه‌ها به‌آسانی یافت می‌شوند.

ولی آیا این نمونه‌ها قانع‌کننده هم هستند؟ برای واری این مطلب منطقه‌ای را که شکل مبارزه مورد بحث بیش از همه در آنجا گسترش دارد، در نظر می‌گیریم — این منطقه لاتوی^۱ است. حال ببینیم روزنامه نوویهورمیا^۲ (در شماره‌های مورخ ۹ و ۱۲ سپتامبر) از فعالیت حزب سوسیال دموکرات لاتوی چگونه شکایت می‌کند: حزب کارگری سوسیال دموکرات لاتوی (که بخشی از حزب

۱. لتونی. م.

2. Novoïe Vremia

کارگری سوسیال دموکرات روسیه است) روزنامه خود را به طور منظم با تیراژ ۳۵ هزار نسخه منتشر می کند. در ستون اخبار رسمی آن فهرست جاسوسانی که نابودی آنها وظیفه هر انسان شرافتمند است، به چاپ می رسد. همدستان پلیس «دشمن انقلاب» و مشمول کیفر اعدام اعلام می شوند و علاوه بر این دارای آنها نیز مشمول ضبط به شمار می رود. به اهالی دستور می دهند که پول برای کمک به حزب سوسیال دموکرات فقط در مقابل دریافت قبض رسید مهرداد، تحویل گردد. در آخرین صورت حساب حزب قید شده است که از ۴۸ هزار روبل درآمد سالیانه، مبلغ ۵۶۰۰ روبل برای اسلحه از سازمان حزبی شهر لیبوا دریافت گردیده که از طریق سلب ید به دست آمده است. نوویه ورمیا این جریان را «قوه مقننه انقلابی» و «حکومت مخوف» می نامد و طبعاً علیه آن سخت می غرد و می خروشد.

ولی هیچ کس به خود اجازه نمی دهد این فعالیت حزب سوسیال دموکرات لاتوی را هرج و مرج گرای، بلانکیسم و تروریسم بنامد. چرا؟ زیرا رابطه این شکل مبارزه با قیامی که در سامبر صورت گرفت و اینک دوباره نضج می گیرد، در این جا روشن است. این رابطه در مقیاس سراسر روسیه چندان روشن به چشم نمی خورد، ولی چنین رابطه ای وجود دارد. گسترش مبارزه «چریکی» که درست پس از سامبر انجام گرفته است و نیز رابطه این مبارزه با تشدید بحرانی که فقط اقتصادی نیست، بلکه سیاسی هم هست، واقعیت انکارناپذیری است. تروریسم روسی سابق کار روشنفکر توطئه گر بود، ولی مبارزه چریکی کنونی را کارگر رزمنده یا به طور ساده کارگر بی کار، طبق یک قاعده عمومی انجام می دهد. بلانکیسم و هرج و مرج گرای به فکر کسانی که تمایل زیادی به استعمال

فرمول‌های قالبی دارند، خیلی زود خطوط می‌کند، ولی در شرایط قیام که وجود آن در منطقه لاتوی بسیار روشن است، پوچی این برچسب‌های تصنعی چشمگیر است.

ما در نمونه خلق لاتوی نادرستی کامل و خصلت به کلی غیر علمی تحلیلی را که بدون هیچگونه توجه به واقعیات تاریخی در وراء رابطه میان جنگ چریکی و شرایط قیام، از این جنگ به عمل می‌آید و در میان ما يك تحلیل بسیار عادی و معمولی به نظر می‌رسد، آشکارا مشاهده می‌کنیم. باید این شرایط را در نظر گرفت، باید در باره ویژگی‌های دوران واسط میان عملیات بزرگ قیام تعمق کرد و باید این نکته را دریافت که در چنین شرایطی چه اشکالی از مبارزه به طور حتمی و ناگزیر پدید می‌آیند، نه این که با دستچین تصنعی الفاظی چون: هرج و مرج گرای، غارت و چپاول و اوباش‌بازی که هم کادتها و هم نگارندگان روزنامه نوویه ورمیا به طور یکسان به کار می‌برند، از مطلب طفره رفت!

می‌گویند: عملیات چریکی در کار ما ایجاد بی‌نظمی می‌کند. این گفته را در رابطه با اوضاع واحوال پس از قیام دسامبر سال ۱۹۰۵ و با دوران تهاجمات باندهای سیاه و حکومت‌های نظامی، بررسی کنیم. در چنین دورانی چه چیزی بیشتر موجب ایجاد بی‌نظمی در جنبش می‌شد: دست تزدن به اقدام برای دفع تهاجمات یا مبارزه متشکل چریکی؟ روسیه مرکزی را با مناطق واقع در حواشی غربی آن یعنی با لهستان و لاتوی مقایسه کنید. شك نیست که مبارزه چریکی در مناطق واقع در حواشی غربی به مراتب گسترده‌تر و رشد یافته‌تر است. و نیز شك نیست که وضع جنبش انقلابی به طور اعم و جنبش سوسیال دموکراتیک به طور اخص، در روسیه مرکزی بی‌نظم‌تر از مناطق واقع در حواشی غربی آن است. البته ما از این جا

بهیچوجه نتیجه نمی‌گیریم که وجود بی‌نظمی کمتر در جنبش سوسیال دموکراتیک لهستان و لاتوی، به برکت جنگ چریکی است. نه، این فقط می‌رساند که جنگ چریکی در ایجاد بی‌نظمی در جنبش کارگری سوسیال دموکراتیک سال ۱۹۵۶ روسیه، گناهی ندارد.

در این مورد غالباً به ویژگی شرایط ملی استناد می‌ورزند. ولی این استناد ضعف استدلال رایج عامیانه را با وضوح ویژه‌ای برملا می‌سازد. اگر شرایط ملی علت امر باشد، آن وقت جایی برای استناد به هرج و مرج گرای و بلانکیسم و تروریسم که از گناهان مربوط به سرتاسر روسیه و حتی مختص روسیه است، باقی نمی‌ماند و معلوم می‌شود که علت چیز دیگری است. آقایان، این چیز دیگر را به‌طور مشخص بررسی کنید! شما خواهید دید که ستم ملی یا تضاد ملی هیچ مطلبی را روشن نمی‌کند، زیرا این ستم همیشه در مناطق واقع در حواشی غربی وجود داشته و حال آن‌که مبارزه چریکی فقط زاینده دوران تاریخی معین است. ستم ملی و تضاد ملی در خیلی از مناطق وجود دارد، ولی در آن‌ها از مبارزه چریکی که گاه بدون هیچ‌گونه ستم ملی دامن می‌گیرد، خبری نیست. اگر مسأله به‌طور مشخص بررسی شود، معلوم خواهد شد که علت امر ستم ملی نیست، بلکه وجود شرایط قیام است. مبارزه چریکی شکل ناگزیر مبارزه در آن هنگامی است که جنبش گسترده توده‌ای عملاً به مرحله قیام می‌رسد و میان «نبردهای بزرگ» جنگ داخلی فواصل زمانی کم و بیش طولانی پدید می‌آید.

عاملی که بی‌نظمی در جنبش پدید می‌آورد عملیات چریکی نیست، بلکه ضعف حزبی است که نمی‌تواند رهبری این عملیات را به دست گیرد. به همین جهت لعن و تکفیر عملیات چریکی، لعن و تکفیری

که در میان ما روس‌ها معمول است، با شکلی از عملیات چریکی که سری و تصادفی و غیر متشکل انجام می‌گیرد، همراه است. ما که از درك چگونگی شرایط تاریخی موجب بروز این مبارزه عاجزیم، توانایی فلج ساختن جوانب زشت آن را نیز نداریم. بروز این مبارزه ناشی از علل اقتصادی و سیاسی نیرومندی است. ما قادر به برانداختن این علل و قادر به برانداختن این مبارزه نیستیم. شکایات ما از مبارزه پارتیزانی، شکایت از ضعف حزبی ما در امر قیام است.

نکاتی که درباره بی‌نظمی بیان داشتیم، به فساد اخلاق نیز مربوط می‌شود. آنچه که موجب بروز فساد اخلاق می‌گردد، جنگ چریکی نیست، بلکه غیر متشکل بودن، درهم و برهم بودن و خصلت حزبی نداشتن عملیات چریکی است. لعن و نکوهش عملیات چریکی ذره‌ای موجب رهایی ما از این فساد اخلاق که بدون هیچ شك وجود دارد، نخواهد شد، زیرا این لعن و نکوهش به هیچ وجه نمی‌تواند پدیده‌ای را که علل عمیق اقتصادی و سیاسی موجب بروز آن است، متوقف سازد. ممکن است ایراد گرفته شود که ناتوانی ما در جلوگیری از يك پدیده غیر عادی که موجب فساد اخلاق می‌گردد، نباید بهانه‌ای شود برای آن که حزب به وسایل غیر عادی مبارزه که موجب فساد اخلاق می‌گردد، دست بزند. ولی چنین ایرادی، يك ایراد صرفاً بورژوا لیبرالی خواهد بود، نه مارکسیستی، زیرا مارکسیست نمی‌تواند جنگ داخلی یا جنگ چریکی را که یکی از اشکال جنگ داخلی است، به طور کلی و در بست غیر عادی و فاسد کننده اخلاق بشمارد. مارکسیست بر موضع مبارزه طبقاتی تکیه دارد، نه بر صلح اجتماعی. مبارزه طبقاتی در ادواز معینی از بحران‌های اقتصادی و سیاسی گسترش می‌یابد و به جنگ داخلی

مستقیم یعنی به مبارزه مسلحانه میان دو بخش از مردم می‌رسد. در چنین ادواری، مارکسیست موظف است از نظریه جنگ داخلی پیروی کند. هر گونه محکومیت اخلاقی چنین جنگی از نظر مارکسیسم به کلی غیر مجاز است.

حزب کمال مطلوب پرولتاریا در دوران جنگ داخلی، حزب جنگنده است. این مطلب به کلی انکار ناپذیر است. ما این امر را کاملاً مجاز می‌دانیم که در عین قبول نظریه جنگ داخلی برای اثبات صلاح نبودن این یا آن شکل از جنگ داخلی در این یا آن لحظه، کوشش به عمل آید. ما انتقاد از اشکال گوناگون جنگ داخلی را از نظر چگونگی صلاح بودن جنگی آن کاملاً پذیرفته می‌دانیم و با این مطلب موافقت مطلق داریم که رأی قطعی در مورد چنین مسأله‌ای به پرآئین‌های سوسیال دموکرات هر منطقه، تعلق دارد. ولی ما به نام اصول مارکسیسم مطلقاً خواستار آنیم که با ذکر جملات عامیانه و قالبی دربارهٔ هر ج و مرج گرای، بلانکیسم و تروریسم، از تحلیل شرایط جنگ داخلی طفره نروند و شیوه‌های بی‌معنی عملیات چریکی که از سوی فلان سازمان حزب سوسیالیست لهستان در فلان لحظه به کار رفته است، به عنوان لولویی برای لوٹ اصل شرکت سوسیال دموکرات‌ها در جنگ چریکی به‌طور اعم، علم نشود.

به‌استنادهایی که به عمل می‌آید تا نشان داده شود که جنگ داخلی در جنبش بی‌نظمی ایجاد می‌کند، باید برخورد انتقادی داشت. هر شکل تازه‌ای از مبارزه که با خطرهای تازه و قربانی‌های تازه همراه باشد، ناگزیر در سازمان‌هایی که خود را برای این شکل تازه مبارزه آماده نکرده باشند، «بی‌نظمی ایجاد می‌کند».

گذار به مرحله فعالیت تبلیغی^۱، در محفل‌های سابق مروجین حزبی ما بی‌نظمی ایجاد کرد. سپس وقتی گذار به مرحله تظاهرات آغاز شد، در کمیته‌های ما بی‌نظمی ایجاد گردید. هر عمل جنگی در هر جنگ در صفوف جنگندگان تا حدود معینی بی‌نظمی ایجاد می‌کند. ولی از این‌جا نباید نتیجه گرفت که نباید جنگ کرد. از این‌جا باید نتیجه گرفت که باید جنگیدن را یاد گرفت. همین و بس.

وقتی من سوسیال دموکرات‌هایی را می‌بینم که با غرور و خودپسندی می‌گویند: ما هرج و مرج گرا نیستیم، دزد و غارتگر نیستیم، مقام ما بالاتر از این‌هاست و ما جنگ چریکی را رد می‌کنیم، بی‌اختیار از خود می‌پرسم: آیا این اشخاص می‌فهمند که چه می‌گویند؟ در سراسر کشور برخوردها و درگیری‌های مسلحانه میان دولت ارتجاع سیاه و مردم روی می‌دهد. این پدیده در مرحله کنونی رشد انقلاب ناگزیر است. مردم نیز در برابر این پدیده به‌طور خود-انگیخته و غیر متشکل و به‌همین جهت غالباً ناموفق و به‌اشکال زشت، با برخوردها و حملات مسلحانه خود واکنش نشان می‌دهند. من توجه دارم که ما به‌سبب ضعف و آماده نبودن سازمان خود، می‌توانیم در فلان منطقه و فلان لحظه، از رهبری حزبی چنین مبارزه خودانگیخته‌ای صرف‌نظر کنیم. من توجه دارم که درباره این مسأله باید خود پراتیسین‌های محل تصمیم بگیرند و می‌دانم که تغییر شیوه کار و فعالیت سازمان‌های ضعیف و آماده نشده،

۱. ما واژه «تبلیغ» را معادل واژه لاتینی «آزیتاسیون» و واژه «ترویج» را معادل واژه لاتینی «پروپاگاندا» به‌کار برده‌ایم. برای توضیح فرق میان مفهوم این دو واژه، رجوع شود به اثر مشهور لنین، چه باید کرد؟، فصل ۳، بخش «ب» تحت عنوان «حکایت چگونگی زرف‌سازی اندیشه بلخانف توسط مارتینف». ص.م.

آسان نیست. ولی وقتی می بینم که تئورسین یا پوبلیسیست سوسیال دموکراسی به جای احساس اندوه در قبال این فقدان آمادگی، با غرور و خودپسندی و با یک نوع خودشیفتگی ناریسیس مآبانه^۱ به تکرار جملاتی دربارهٔ هرچ و مرج گرای و بلانکیسم و تروریسم می پردازد که در دوران نوجوانی از بر کرده است، این توهین به انقلابی ترین تئوری جهان، برایم دردناک می شود.

بهما می گویند: جنگ چریکی، پرولتاریای آگاه را به او باش و عناصر منحنی دائم الخمر نزدیک می سازد. این حرف درست، ولی از آن فقط این نتیجه به دست می آید که حزب پرولتاریا هیچگاه نمی تواند جنگ چریکی را یگانه وسیله و حتی وسیلهٔ عمدهٔ مبارزه بشمارد. از آن فقط نتیجه می شود که این وسیله باید تابع وسایل و شیوه های دیگر مبارزه و متناسب با وسایل عمدهٔ مبارزه باشد و تحت تأثیر تربیتی روشنگرانه و متشکل کنندهٔ سوسیالیسم جنبهٔ اخلاقی تمیز پیدا کند. اگر این شرط اخیر فراهم نباشد، کاربرد هر وسیله و شیوه ای در مبارزه، بدون هیچ استثناء، پرولتاریا را در جامعهٔ بورژوایی به لایه های گوناگون غیر پرولتری بالاتر و پایین تر از آن نزدیک می سازد و چون این وسایل و شیوه ها به دست سیل طبیعی و خودانگیختهٔ حوادث سپرده شوند، این سیل آن ها را می ساید و می فرساید، مسخ می کند و فاسد می گرداند. اعتصاب هایی که به دست سیل طبیعی خودانگیختهٔ حوادث سپرده شوند مسخ

۱. **Narcic**: در اساطیر یونانی، ناریسیس نام جوان زیبایی است که پدرش رب النوع رودها و مادرش پری آبی بود. ناریسیس روزی عکس خود را در آب رود دید و شیفته و دلباختهٔ خود شد و پیوسته در آب به عکس خود می نگریست و سرانجام از عشق خود مرد و کالبدش به گل «نرگس» تبدیل شد. این نام در ادبیات اروپایی مظهر خودشیفتگی، خودبینی و خودپسندی است. م.

می‌شوند و «آلیانس» یعنی ساخت و پاخت کارگران و کارفرمایان به‌زیان مصرف‌کنندگان از کار درمی‌آیند. پارلمانی که یک‌دسته سیاست‌باز بورژوا در آن نشسته و به‌عمده‌فروشی و خرده‌فروشی اخته‌ای چون «آزادی خلق»، «لیبرالیسم»، «دموکراسی»، «جمهوریت»، ضدیت با کلیسا، «سوسیالیسم» و انواع دیگر امتعه بازارپسند مشغولند، مسخ می‌شود و روسپی‌خانه از کار درمی‌آید. در چنین محیطی جراید مسخ می‌شوند و دلال محبت حاضر به کارسازی برای عموم، وسیله فاسدکردن توده‌ها، نوازشگر و مداح زشت‌غرایز پست‌انبوه جماعت و هکذا و قس‌علیهذا، از کار در می‌آیند. سوسیال‌دموکراسی، وسایل عام و جهانشمول برای مبارزه، وسایلی که میان پرولتاریا و لایه‌های کمی بالاتر و کمی پایین‌تر از آن، دیوار چین بکشد، در اختیار ندارد. سوسیال‌دموکراسی در ادوار گوناگون، وسایل و شیوه‌های گوناگون به کار می‌برد و کاربرد آن‌ها را هم همیشه تابع شرایط کاملاً معین و مشخص ایدئولوژیک و سازمانی، می‌سازد.^۱

۱. بلشویک‌های سوسیال‌دموکرات را اغلب به‌داشتن برخورد سطحی تعصب‌آمیز نسبت به‌عملیات چریکی متهم می‌کنند. بدینجهت بجاست یادآور شویم که در طرح قطعنامه مربوط به‌عملیات چریکی (رجوع شود به‌شماره ۲ «خبرنامه حزبی» و به‌گزارش لنین درباره کنگره)، آن بخشی از بلشویک‌ها که از این عملیات پشتیبانی می‌کردند، شرایط زیر را برای قبول آن پیشنهاد می‌کردند: ضبط دارائی‌های شخصی به‌هیچوجه مجاز نباشد، ضبط اموال دولتی فقط به‌شرط کنترل حزب و تصرف وجود برای نیازمندی‌های قیام مجاز باشد. عملیات چریکی به‌صورت ترور، علیه مأموران قلدردنش دولت و افراد فعال باندهای سیاه توصیه می‌شد، ولی به‌شرط آن‌که:

(۱) روحیات توده‌های مردم مراعات گردد،

(۲) وضع جنبش کارگری محل در نظر گرفته شود و

اشکال مبارزه در انقلاب روسیه در قیاس با انقلاب‌های بورژوایی اروپا، از تنوع عظیمی برخوردار است. کائوتسکی این نکته را در سال ۱۹۰۲ تا حدودی پیشگویی کرد و گفت: انقلاب آینده بیش از آن که مبارزه مردم علیه دولت باشد، مبارزهٔ دو بخش از مردم علیه یکدیگر خواهد بود (و افزود که در این مورد شاید بتوان روسیه را مستثنی دانست). در روسیه ما می‌بینیم که این مبارزهٔ دوم، در قیاس با انقلاب‌های بورژوایی غرب، بیشک گسترش بیشتری دارد. شمار دشمنان انقلاب ما در میان مردم اندک است، ولی آن‌ها هم‌روند با تشدید مبارزه، بیش از پیش متشکل می‌شوند و مورد پشتیبانی قشرهای ارتجاعی بورژوازی قرار می‌گیرند. بدینجهت امری کاملاً طبیعی و ناگزیر است که در چنین دورانی که دوران اعتصاب‌های سیاسی همگانی خلق است، قیام نتواند به شکل سابق یعنی به صورت عملیات منفردی که به‌زمان بسیار کوتاه و به منطقهٔ بسیار کوچک محدود می‌شود، انجام پذیرد. امری کاملاً طبیعی و ناگزیر است که قیام اشکال گسترده‌تر و بغرنج‌تر یک جنگ داخلی دیرپا را کسب کند که سراسر کشور را دربرگیرد یعنی به صورت مبارزهٔ مسلحانه میان دو بخش از مردم درآید. چنین جنگی را نمی‌توان به صورتی دیگر جز شمار اندکی از نبردهای بزرگ با فواصل زمانی نسبتاً طولانی و شمار کثیری از درگیری‌های کوچک در طول این فواصل زمانی، در نظر مجسم ساخت. وقتی

→
 (۳) دقت به عمل آید تا نیروی پرولتاریا بیهوده هدر نرود، فرق میان این طرح و اصل قطعنامه‌ای که در کنگرهٔ وحدت به تصویب رسید، فقط این بود که در آن ضبط اموال دولتی مجاز شمرده نمی‌شد.

وضع چنین باشد - و بی شک چنین است - سوسیال دموکراسی باید ایجاد سازمان‌هایی را وظیفه خود قرار دهد که هم در جریان این نبردهای بزرگ و هم تا آنجا که ممکن است در جریان این درگیری‌های کوچک، حد اعلا‌ی توانایی رهبری توده‌ها را داشته باشند. در دورانی که حدت مبارزه طبقات به مرحله جنگ داخلی رسیده است، سوسیال دموکراسی باید نه تنها شرکت در این جنگ داخلی، بلکه نقش رهبری را نیز در آن، وظیفه خود قرار دهد. سوسیال دموکراسی باید سازمان‌های خود را چنان پرورش دهد و آماده سازد که آن‌ها واقعاً به عنوان طرف جنگنده عمل کنند و هیچ فرصتی را برای وارد آوردن ضربت بردشمن از دست ندهند. چنین وظیفه‌ای بی گمان دشوار است و آن را نمی‌توان فوراً انجام داد. همانگونه که تمام خلق در جریان جنگ داخلی تجدید تربیت می‌شود و فن پیکار را فرا می‌گیرد، به همانگونه نیز سازمان‌های ما باید پرورش یابند و بر پایه دستاوردهای ناشی از تجربه، شیوه کار و فعالیت خود را چنان تغییر دهند که از عهده انجام این وظیفه برآیند.

ما به هیچوجه بر آن نیستیم که شکل‌های من درآوردی مبارزه را به پراکنش‌ها تحمیل کنیم و یا حتی دعوی نداریم که مسأله نقش این یا آن شکل از جنگ چریکی را در روند عمومی جنگ داخلی روسیه، در تنگنای اتاق کار حل کنیم. ما به هیچوجه چنین فکری نداریم که ارزیابی مشخصی را که درباره این یا آن عمل چریکی انجام می‌گیرد، به عنوان یک مشی در سوسیال دموکراسی تلقی کنیم. ولی ما این وظیفه را برای خود قائلیم که در حد توانایی خویش به ارزیابی تئوریک صحیح اشکال تازه‌ای از مبارزه که زندگی به پیش می‌کشد یاری رسانیم و علیه فرمول‌های قالبی

و پیشداوری‌هایی که مانع آن می‌شود تا کارگران آگاه يك
مسأله تازه و دشوار را به‌درستی طرح کنند و به‌درستی به‌حل آن
دست یابند، مبارزه بی‌امان انجام دهیم.

۳۵ دسامبر سال ۱۹۵۶

لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۱، صفحه ۱۸۶ - ۱۹۶.

لنین

* از مقاله «درباره انقلاب همه ملت»

انقلاب پیروزمند، به‌معنای معین کلمه، فقط آن انقلابی می‌تواند
باشد که همه ملت را فراگیرد: این سخن بدان معناست که پیروزی
انقلاب درگرو اتحاد اکثریت عظیمی از مردم برای پیکار در راه
تحقق خواست‌های این انقلاب است. و این اکثریت عظیم یا باید
فقط از همه يك طبقه و یا از طبقات گوناگونی که چند هدف مشترك
دارند، تشکیل شده باشد...

مفهوم «انقلاب همه ملت» باید يك مارکسیست را به‌ضرورت
تحلیل دقیق منافع گوناگون طبقات گوناگونی که برسرچند هدف
مشترك مشخص و محدود با هم توافق دارند، رهنمون باشد. چنین
مفهومی را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان برای پوشیده داشتن و نادیده‌انگاشتن
اهمیت بررسی مبارزه طبقاتی درجریان این یا آن انقلاب، به‌کار
گرفت. کاربرد مفهوم «انقلاب همه ملت» برای چنین مقصودی
نشانگر عدول کامل از مارکسیسم و بازگشت به‌جمله‌پردازی عامیانه
دموکرات‌های خرده بورژوا یا سوسیالیست‌های خرده بورژواست.
سوسیال دموکرات‌های جناح راست ما غالباً این حقیقت را

فراموش می‌کنند، و از آن بیشتر این نکته را فراموش می‌کنند که همروند با پیشرفت انقلاب مناسبات میان طبقات تغییر می‌کند. هر پیشرفت واقعی انقلاب معنایش چنین است: روی آوری توده‌های گسترده‌تر به جنبش و بالنتیجه حصول آگاهی بیشتر به منافع طبقاتی و بنابراین آشکاری بیشتر مواضع گروه‌بندی‌های سیاسی و حزبی و هویدایی دقیق‌تر سیمای طبقاتی احزاب گوناگون و بدینسان تغییر بیش از پیش خواست‌های سیاسی و اقتصادی کلی و تجریدی که به سبب همین تجریدی بودن مبهم و تاریک مانده بودند و تبدیل آن‌ها به خواست‌های گوناگون مشخص و دقیق طبقات گوناگون.

مثلاً انقلاب بورژوازی روسیه، بسان هر انقلاب بورژوازی، الزاماً با شعارهای عمومی مشترک یعنی «آزادی سیاسی» و «منافع مردم» آغاز می‌شود و حال آن‌که مفهوم مشخص این شعارها فقط در جریان مبارزه و با برداشتن گام‌های عملی در راه تحقق این «آزادی» و دادن محتوی معین به «دموکراسی» که لفظ آن به خودی خود چیزی جز یک کلام توخالی نیست، بر توده‌های مردم و بر طبقات روشن خواهد شد. در آستان و آغاز انقلاب بورژوازی همه به نام دموکراسی عمل می‌کنند: هم پرولتاریا، هم دهقانان همراه با نیروهای خرده-بورژوازی شهر و هم بورژواهای لیبرال همراه با ملاکان لیبرال. فقط در جریان مبارزه طبقاتی و در رهگذر تکامل تاریخی کم‌وبیش طولانی انقلاب است که تفاوت میان استنباط طبقات گوناگون از این «دموکراسی» آشکار می‌شود. مطلب بدینجا پایان نمی‌پذیرد: در این رهگذر، علاوه بر این، ورطه عمیق میان منافع طبقات گوناگونی که به نام همین «دموکراسی» خواستار انجام اقدامات اقتصادی و سیاسی گوناگون هستند، آشکار می‌شود.

فقط در جریان مبارزه و در رهگذر تکامل انقلاب روشن

می‌شود که يك طبقه یا قشر «دموکراتیک» نمی‌خواهد یا نمی‌تواند به اندازه طبقه یا قشر دیگر دوربرود و آنگاه به‌هنگام تحقق هدف‌های «مشترک» (به اصطلاح مشترك)، تصادمات شدید بر سر شیوه تحقق آن‌ها، مثلاً بر سر این یا آن درجه و وسعت و توالی مراحل آزادی و بر سر چگونگی حکومت خلق و چگونگی شیوه واگذاری زمین بدهقانان و غیره، بروز می‌کند...

۲ مه سال ۱۹۵۷

لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۲، متن روسی: صفحه ۳۶۳ - ۳۶۴،
ترجمه آلمانی: صفحه ۴۵۵ - ۴۵۷.

لنین

* از مقاله «مارکسیسم و رویزیونیسم»

... در زمینه سیاست، رویزیونیسم در واقع کوشید تا در اصل بنیادین مارکسیسم یعنی تئوری مبارزه طبقاتی بازنگری کند. به‌ما می‌گفتند: آزادی سیاسی، دموکراسی، حق انتخابات عمومی، دیگر زمینه‌ای برای مبارزه طبقاتی باقی نمی‌گذارد و حکم قدیمی مانیفست حزب کمونیست را که کارگران میهن ندارند، باطل می‌سازد. می‌گفتند در محیط دموکراسی از آن‌جا که «اراده اکثریت» فرمانرواست، دیگر نه دولت را می‌توان دستگاه فرمانروایی طبقاتی شمرد و نه از اتحاد و ائتلاف با جناح‌های ترقیخواه و سوسیال رفرمیست بورژوازی علیه مرتجعین سر باز زد.

شک نیست که این ایرادهای رویزیونیست‌ها در قالب سیستمی از نظریات دارای هماهنگی کافی یعنی نظریات بورژوایی لیبرال

از دیرباز شناخته شده، بیان می‌شد. لیبرال‌ها همیشه دعوی کرده‌اند که پارلمانتاریسم بورژوایی، از آن‌جا که همه شهروندان بدون هیچ تفاوتی حق رأی و حق اشتراك در امور دولتی دارند، طبقات و تقسیمات طبقاتی را از میان می‌برد. سراسر تاریخ اروپا در نیمه دوم قرن نوزدهم و سراسر تاریخ انقلاب روسیه در آغاز قرن بیستم به روشنی نشان می‌دهد که این نظریات چه اندازه بی‌ربط است. آزادی در نظام سرمایه‌داری «دموکراتیک» از تفاوت‌های اقتصادی نمی‌کاهد، بلکه بر آن می‌افزاید. پارلمانتاریسم ماهیت دموکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوایی را نیز که دستگاه ستمگری طبقاتی هستند از میان نمی‌برد، بلکه آن‌را عریان می‌سازد. پارلمانتاریسم به روشنگری و سازماندهی توده‌هایی به مراتب گسترده‌تر از آنچه قبلا در حوادث سیاسی شرکت فعال می‌ورزیدند، كمك می‌کند، ولی با این عمل موجبات برانداختن بحران‌ها و انقلاب‌های سیاسی را فراهم نمی‌سازد، بلکه برعکس حداعلای حدت جنگ داخلی را به هنگام بروز این انقلاب‌ها موجب می‌شود. حوادث پاریس در بهار سال ۱۸۷۱ و حوادث روسیه در زمستان سال ۱۹۰۵ با کمال وضوح نشان داد که کار به‌طور ناگزیر به‌چنین حدتی می‌انجامد. بورژوازی فرانسه برای سرکوبی جنبش پرولتری، بی‌آن‌که لحظه‌ای تزلزل و تردید از خود نشان دهد، با دشمن تمام ملت یعنی با همان نیروهای ارتش اجنبی که وطنش را ویران ساخته بود، بیعت کرد. کسی که به این نکته پی نبرد که دیالکتیک درونی ناگزیر پارلمانتاریسم و دموکراتیسم بورژوایی حل دعوا را از طریق گسترش دامنه اعمال قهر دریک مقیاس وسیع، خشونت‌آمیزتر از ادوار گذشته خواهد کرد، هیچگاه نخواهد توانست بر پایه این پارلمانتاریسم به ترویج و تبلیغی پردازد که با اصول مطابق باشد و توده‌های کارگر را برای شرکت

پیروزی آفرین درچنین «دعواهایی» به‌طور واقعی آماده سازد... سرمایه‌داری از تولید کوچک پدید آمده است و پیوسته پدید می‌آید. سرمایه‌داری الزاماً موجب پیدایش یک سلسله «لایه‌های میانین» جدید می‌شود (وابستگان به کارخانه‌ها، شاغلین کار در خانه، کارگاه‌های کوچک پراکنده در سراسر کشور برای رفع نیازمندی‌های مربوط به صنایع بزرگ، مثلاً صنایع دوچرخه‌سازی و اتومبیل‌سازی و غیره). این تولید کنندگان کوچک جدید نیز به‌نوبه خود ناگزیر دوباره به‌صوف پرولتاریا پرتاب می‌شوند. بدین جهت کاملاً طبیعی است که جهان‌بینی خرده‌بورژوازی پیوسته به‌صوف احزاب بزرگ کارگری رخنه می‌کند. کاملاً طبیعی است که حال باید بر همین منوال باشد و تا وقوع انقلاب پرولتری همیشه بر همین منوال خواهد بود، زیرا اشتباه فاحشی است اگر تصور شود که برای چنین انقلابی باید منتظر ماند تا اکثریت مردم «تمام و کمال» پرولتر شوند. جریانی که ما اکنون بیشتر فقط در زمینه ایدئولوژیک می‌گذرانیم یعنی بحث و مشاجره بر سر تصحیح تئوریک مارکس و آنچه که اکنون فقط در مورد برخی مسائل جزئی جنبش کارگری در عرصه پراتیک پدیدار می‌شود یعنی مسائلی چون اختلاف نظرهای تاکتیکی و بروز انشعاب بر زمینه آن‌ها، جریانی است که طبقه کارگر سپس در مقیاسی بس گسترده‌تر حتماً با آن روبه‌رو خواهد شد و آن هنگامی است که انقلاب پرولتری به تمام مسائل مورد اختلاف جنبه حاد خواهد داد و تمام اختلاف نظرها را روی نکاتی متمرکز خواهد ساخت که برای معین شدن روش توده‌ها اهمیت فوری و فوری خواهد داشت و در گرم‌گرم‌پیکار ما را وادار خواهد کرد تا دشمن را از دوست جدا سازیم و برای وارد آوردن ضربات قطعی بر دشمن، متحدین بد را به‌دور اندازیم.

مبارزات ایدئولوژیک پایان قرن نوزدهم مارکسیسم انقلابی
علیه رویزیونیسم فقط پیش درآمد نبردهای انقلابی سترگ پرولتاریاست
که به رغم تمام دودلی‌ها و ضعف‌های عناصر خرده بورژوا بدسوی
پیروزی کامل امر خود پیش می‌رود.

مارس - آوریل سال ۱۹۵۸

لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۵، متن روسی: صفحه ۲۲ - ۲۳،

ترجمه آلمانی: ۲۴ - ۲۵ و ۲۷ - ۲۸.

لنین

* از مقاله «اختلاف نظر در جنبش کارگری اروپا»

... یکی از ژرف‌ترین عللی که هر چند یکبار اختلاف نظرهایی بر سر
مسائل تاکتیک پدید می‌آورد، واقعیت رشد جنبش کارگری است.
اگر ملاک سنجش این جنبش یک نوع آرمان پرورده پندار خام
نباشد، بلکه قبول شود که این جنبش یک جنبش پراتیک مردمان
معمولی است، آن وقت روشن خواهد شد که جلب دائمی «سربازان»
جدید و جذب لایه‌های جدید توده زحمتکش ناگزیر باید تزلزلات
و نوساناتی در زمینه تئوری و تاکتیک، تکرار اشتباهات گذشته،
بازگشت موقت به نظریات کهنه شده و شیوه‌های کهنه شده و غیره را
به همراه داشته باشد. جنبش کارگری هر کشور مقادیر کم و بیشی
از انرژی، دقت و وقت خود را به طرز مرتب صرف «تعلیم» سربازان
جدید می‌کند.

علاوه بر این: سرعت رشد سرمایه‌داری در کشورهای مختلف
و در شاخه‌های مختلف اقتصاد ملی یکسان نیست. طبقه کارگر و

ایدئولوگ‌هایش مارکسیسم را در محیطی که صنایع بزرگ حداکثر رشد را داشته باشد، آسان‌تر، سریع‌تر، کامل‌تر و عمیق‌تر فرا می‌گیرند. مناسبات اقتصادی واپس‌مانده یا در رشد خود تأخیر کرده همواره موجب پیدایش چنان هوادارانی برای جنبش کارگری می‌شوند که فقط برخی از جوانب مارکسیسم، برخی از اجزاء جهان‌بینی نوین یا برخی از شعارها و خواست‌ها را دریافته‌اند و توانایی آن‌را ندارند که با تمام سنت‌های جهان‌نگری بورژوازی در کل آن و جهان‌نگری بورژوا دموکراتیک به‌عنوان جزئی از آن، به‌طور قطعی بیوند بگسلند.

از این گذشته، یکی از منابع دائمی اختلاف‌نظرها نیز خصلت دیالکتیکی تکامل اجتماعی است که در میان تضادها و از طریق تضادها انجام می‌گیرد. سرمایه‌داری متری است، زیرا شیرها، کهنه تولید را برمی‌اندازد و نیروهای مولده را رشد می‌دهد و در عین حال در پله معینی از تکامل جلوی رشد نیروهای مولده را می‌گیرد. سرمایه‌داری، هم کارگران را رشد می‌دهد، سازمان می‌دهد و با انضباط می‌سازد و هم بر آن‌ها فشار می‌آورد، ظم می‌کند، به‌سوی انحطاط و فقر می‌راند و غیره. سرمایه‌داری خودش گورکنان خود را پدید می‌آورد، خودش عناصر متشکله نظام نوین را می‌آفریند، ولی اگر «جهش» صورت نگیرد، این عناصر جدا جدا هیچ تغییری در وضع عمومی نمی‌دهند و دست به‌ترکیب فرمانروایی سرمایه نمی‌زنند. مارکسیسم به‌مثابه تئوری ماتریالیسم دیالکتیکی می‌تواند این تضادهای زندگی تازه و تاریخ زنده سرمایه‌داری و جنبش کارگری را تفسیر کند. ولی خودبه‌خود پیداست که توده‌ها از زندگی درس می‌گیرند، نه از کتاب و به‌همین جهت افراد یا گروه‌هایی یافت می‌شوند که همیشه درباره این یا آن خصیصه، این

یا آن «درس» تکامل سرمایه‌داری به‌مبالغه می‌پردازند و تئوری یک جانبه و سیستم تاکتیکی یک‌جانبه وضع می‌کنند.

ایدئولوگ‌های بورژوا، لیبرال‌ها و دموکرات‌ها بی‌آن‌که مارکسیسم را درک کنند، بی‌آن‌که جنبش کارگری امروزین را درک کنند، پیوسته از یک قطب یا وه‌پردازی به‌قطب دیگر می‌پرنند. گاه تمام مطلب را چنین تفسیر می‌کنند که اشخاصی شریر یک طبقه را علیه طبقه دیگر «برمی‌انگیزند» و گاه خود را با این یا وه تسکین می‌دهند که حزب کارگری - «حزب مسالمت‌جوی رفرم» است. آنارکوسندیکالیسم و رفرمیسم را نیز باید محصول مستقیم همین جهان‌نگری بورژوایی و ناشی از نفوذ و تأثیر آن دانست؛ این جریان‌ها فقط یک جانب جنبش کارگری را برجسته می‌کنند، برای این برداشت یک‌جانبه اعتبار تئوری قایل می‌شوند و گرایش‌ها یا خصایصی از این جنبش را که ویژگی مشخصه این یا آن دوران، این یا آن شرایط فعالیت طبقه کارگر را تشکیل می‌دهد، نافی یکدیگر اعلام می‌دارند. و حال آن‌که زندگی واقعی، تاریخ واقعی، این گرایش‌های متفاوت را در خود جمع‌دارند، همانگونه که زندگی و تکامل در عرصه طبیعت، هم تحولات کند و هم جهش‌های تند را که قطع حرکت تدریجی است، در خود جمع‌دارند.

رویزیونیست‌ها تمام استدلالات مربوط به «جهش‌ها» و تناقض اصولی میان جنبش کارگری و سراسر جامعه کهنه را جمله‌پردازی می‌دانند. آن‌ها رفرم را تحقق جزئی از سوسیالیسم تلقی می‌کنند. آنارکوسندیکالیست‌ها «کارهای خرده‌ریز»، خاصه استفاده از تریبون پارلمان را مردود می‌شمارند. این تاکتیک اخیر در واقع معنایش نشستن در انتظار «روزهای بزرگ» بدون داشتن توانایی گردآوری نیروهای آفریننده حوادث بزرگ است. هم رویزیونیست‌ها و هم

آنا کوسندیکالیست‌ها مانعی هستند در راه مهم‌ترین و فوری‌ترین کار یعنی در راه متشکل ساختن کارگران در سازمان‌های بزرگ و نیرومندی که خوب فعالیت می‌کنند و در هر شرایطی می‌توانند خوب کار کنند و از روح مبارزه طبقاتی سرشار باشند و از هدف‌های خویش دریافت روشن داشته باشند و بر بنیاد جهان‌نگری مارکسیستی راستین تربیت شده باشند...

... سرانجام یکی از علل بسیار مهمی که موجب پیدایش اختلاف نظرها در میان شرکت‌کنندگان جنبش کارگری می‌شود، تغییرات وارده در تاکتیک طبقات حاکمه به‌طور کلی و بورژوازی از آن جمله است. اگر تاکتیک بورژوازی همیشه یکسان یا لاقبل همیشه همگون بود، طبقه کارگر به‌سرعت یاد می‌گرفت که این تاکتیک را با تاکتیکی همانقدر یکسان یا همگون پاسخ گوید. ولی بورژوازی در همه کشورهای ناگزیر است دو سیستم خودداری و دو اسلوب مبارزه برای تأمین منافع و حفظ فرمانروایی خود به‌کار برد و ضمناً این دو اسلوب گاه یکی جای‌گزین دیگری می‌شود و گاه با ترکیب‌های متفاوت درهم می‌آمیزند. یکی از این دو اسلوب عبارت است از اسلوب قهر، اسلوب خودداری از هرگونه عقب‌نشینی در برابر خواست‌های جنبش کارگری، اسلوب پشتیبانی از تمام نهادهای کهنه و فرتوت، اسلوب نفی قطعی رفرم. پیروی از این اسلوب، ذاتی سیاست محافظه‌کارانه‌ای است که اکنون تعلق خود را به سیاست خاص طبقه ملاکان کشورهای اروپای غربی بیش از پیش از دست می‌دهد و به‌یک‌ی از انواع سیاست عمومی بورژوازی بدل می‌شود. اسلوب دوم عبارت است از اسلوب «لیبرالیسم»، یعنی گام برداشتن در جهت گسترش حقوق سیاسی، در جهت رفرم، در جهت عقب‌نشینی در برابر خواست‌ها و غیره.

این که بورژوازی از يك اسلوب به اسلوب دیگر می پردازد، به علت حساب بدخواهانه این یا آن شخص و یا به علت عوامل تصادفی نیست، بلکه ناشی از تناقض بنیادی موجود در وضع خود بورژوازی است. يك جامعه سرمایه داری عادی بدون سیستم انتخاباتی استوار و بدون دادن برخی حقوق سیاسی به مردم که توقعاتشان در زمینه «فرهنگی» نمی تواند در يك سطح بالنسبه عالی نباشد، قادر نیست با موفقیت پیشرفت کند. این توقع مراعات حداقل معین فرهنگ، توفقی است زائیده شرایط خودشیوه تولید سرمایه داری با سطح عالی تکنیک آن، با پیچیدگی، نرمش و پویایی آن، با سرعت فزاینده رقابت در عرصه جهانی و غیره. به همین جهت نوسان تاکتیک بورژوازی یعنی انتقال از سیستم قهر به سیستم گذشت های صوری و ظاهری، پدیده ای است که طی نیم قرن اخیر در همه کشورهای اروپایی عمومیت داشته است...

۱۶ دسامبر سال ۱۹۱۵

لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۶، متن روسی: صفحه ۳۱۷ - ۳۱۹ و
 ۳۲۵، ترجمه آلمانی: صفحه ۳۵۴ - ۳۵۷.

لنین

* از مقاله «شکست انترناسیونال دوم»

...برای يك مارکسیست هیچ شکی وجود ندارد که انقلاب بدون وجود وضع انقلابی ممکن نیست و تازه هر وضع انقلابی نیز به انقلاب نمی انجامد. و اما نشانه های وضع انقلابی به طور کلی کدامند؟ ما مسلماً اشتباه نخواهیم کرد اگر سه نشانه عمده زیرین را ذکر

کنیم:

۱) طبقات فرمانروا امکان نداشته باشند فرمانروایی خود را به شکل تغییر نیافته حفظ کنند؛ بحران در میان «بالایی‌ها» یعنی بحران سیاست طبقه فرمانروا که موجب پیدایش شکافی می‌شود که ناخرسندی و برآشفته‌گی طبقات ستم‌دیده در آن راه می‌یابد. برای فراز آمدن انقلاب معمولاً کافی نیست که «پایینی‌ها نخواهند» بر روال سابق زندگی کنند، بلکه علاوه بر آن لازم است که «بالایی‌ها هم نتوانند» بر روال سابق زندگی کنند.

۲)

تشدید بیش از حد عادی فقر و بدبختی طبقات ستم‌زده.

۳)

ترفیع قابل ملاحظه ناشی از علل پیش گفته فعالیت توده‌ها که در دوران «آرام» به آرامی می‌گذارند غارتشان کنند و در ادوار طوفانی چه تحت تأثیر مجموع بحران و چه به وسیله خود «بالایی‌ها» به میدان عمل تاریخی مستقل کشانده می‌شود. بدون این تغییرات عینی که نه فقط به اراده این یا آن گروه و حزب، بلکه به اراده این یا آن طبقه نیز بستگی ندارد، اصولاً انقلاب غیر ممکن است. ایجاد مجموع همین تغییرات عینی است که وضع انقلابی نامیده می‌شود... از هر وضع انقلابی انقلاب پدید نمی‌آید، انقلاب فقط در نتیجه آن چنان وضعی پدید می‌آید که علاوه بر تغییرات عینی پیش گفته تغییر ذهنی هم صورت گرفته باشد، و این تغییر هم عبارت است از توان طبقه انقلابی برای انجام اقدامات انقلابی گسترده و به حد کافی پر قدرتی که بتواند دستگاه دولت کهنه را که هرگز و حتی در دوران بحران نیز چنانچه آن را «نیندازند» خود «نخواهد افتاد»، کلا (یا جزئاً) درهم شکند.

چنین است نظریه مارکسیستی درباره انقلاب...

مهرژون سال ۱۹۱۵

لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۱، متن روسی: صفحه ۱۸۹ - ۱۹۰،

ترجمه آلمانی: صفحه ۲۰۶ - ۲۰۷.

لنین

* از مقاله «درباره سازش»

مفهوم سازش در قاموس سیاست عبارت است از چشم پوشیدن از برخی خواست‌ها و دست کشیدن از بخشی از خواست‌های خود برای رسیدن به توافق با حزب دیگر.

تصوری که عناصر عامی به‌طور معمول درباره بلشویک‌ها دارند و مطبوعاتی که به‌ما افترا می‌زنند بدان میدان می‌دهند، این است که بلشویک‌ها هیچ‌گاه، با هیچ‌کس به هیچ سازشی تن در نمی‌دهند. چنین تصویری برای ما به‌مثابه حزب پرولتاریای انقلابی خوشایند است، زیرا ثابت می‌کند که حتی دشمنان نیز مجبورند وفای ما را به‌اصول بنیادین سوسیالیسم و انقلاب اذعان کنند. ولی با وجود این باید حقیقت را بیان داشت: این تصور با حقیقت مطابقت ندارد. انگلس حق داشت که ضمن انتقاد از بیانیه کمونارهای بلانکیست (سال ۱۸۷۳) سخن آنان را درباره «هیچ‌سازشی مبادا» مورد تمسخر قرار داد. او می‌گفت این سخن چیزی جز جمله‌پردازی نیست، زیرا چه‌بسا اوضاع و احوال سازش را به‌طور ناگزیر به حزب رزمنده تحمیل می‌کند و بدین‌جهت تعاشی قطعی و همیشگی

از «قبول پرداخت قرض به اقساط»^۱، کاری است بی‌معنی. وظیفهٔ يك حزب انقلابی راستین این نیست که تحاشی از هرگونه‌سازی را محال اعلام کند، بلکه آن‌است که در جریان هر سازی، آن‌جا که سازش ناگزیر می‌شود، بتواند به‌اصول خود، به‌طبقهٔ خود، به وظیفهٔ انقلابی خود، به‌وظیفهٔ تدارك انقلاب و آماده‌سازی توده‌های خلق برای احراز پیروزی در انقلاب، وفادار ماند.

سپتامبر سال ۱۹۱۷.

لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۵، متن روسی: صفحه ۲۸۲، ترجمه آلمانی: صفحه ۳۱۳.

لنین

* از مقاله «وظایف انقلاب»

...شوراها با گرفتن زمام قدرت تامه به‌دست خویش می‌توانند حتی همین حالا نیز که احتمالاً آخرین شانس آن‌ها خواهد بود تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب و انتخابات مسالمت‌آمیز برای انتخاب نمایندگان شوراها توسط خود مردم، مبارزهٔ مسالمت‌آمیز احزاب در درون شوراها، آزمایش برنامهٔ احزاب مختلف در میدان عمل و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از دست يك حزب به‌دست حزب دیگر را تأمین کنند.

اگر این امکان از دست داده شود، آن‌وقت به‌طوری که چگونگی مجموع سیر گسترش انقلاب... نشان می‌دهد بروز شدیدترین جنگ

۱. به‌نقل از انگلس، مجموعه آثار، جلد ۲۲، صفحه ۴۴۰-۴۴۱. م.

داخلی میان بورژوازی و پرولتاریا ناگزیر خواهد بود. وقوع اجتناب‌ناپذیر فلاکت، بروز این جنگ را تسریع خواهد کرد. این جنگ چونان که تمام معلومات و مفروضات قابل قبول برای عقل انسانی نشانگر آن است، باید به پیروزی کامل طبقه کارگر و پشتیبانی دهقانان تهنی دست از این طبقه برای تحقق برنامه‌ای که بیان شد، بیانجامد، ولی این جنگ ممکن است بسیار سنگین و خونین از کار درآید و به‌بهای جان هزاران ملاک و سرمایه‌دار و افسران هواخواه آنان تمام شود. پرولتاریا برای نجات انقلاب که در خارج از چارچوب برنامه پیش‌گفته میسر نخواهد بود، از هیچ‌گونه فداکاری و جانبازی رویگردان نیست، ولی اگر شوراها به‌آخرین شانس خود برای تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب، تحقق بخشند پرولتاریا با تمام قوا از آن‌ها پشتیبانی خواهد کرد.

نیمه اول سپتامبر سال ۱۹۱۷

لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۶، متن روسی: صفحه ۴۶، ترجمه

آلمانی: صفحه ۵۱.

لنین

* از مقاله «مارکسیسم و قیام»

یکی از بدخواهان‌ترین و شاید هم رایج‌ترین تحریفاتی که احزاب «سوسیالیست» حاکم، در مارکسیسم وارد می‌کنند، این دروغ اپورتونیستی است که گویا تدارک دیدن برای قیام و به‌طور کلی با قیام به‌کردار یک هنر رفتار کردن، «بلانکیسم» است. برنشتین سرکرده اپورتونیسم با متهم کردن مارکسیسم به

بلانکیسم هم اکنون اشتهااری اسفناك كسب کرده است، واپورتونویست های کنونی با فریادهای خود علیه بلانکیسم در ماهیت امر كوچك ترین نکته تازه ای به «اندیشه های» بی مایه برنشتین نمی افزایند و «عیار» آن ها را به قدر سر سوزنی بالا نمی برند.

مارکسیست ها را به بلانکیسم متهم می کنند، زیرا قیام را يك هنر می شمارند! تحریف حقیقت از این فاحش تر ممکن نیست: حتی يك مارکسیست منکر این امر نیست که اتفاقاً مارکس است که صریح ترین و دقیق ترین و قاطع ترین نظر را در این زمینه بیان داشته، قیام را درست يك هنر نامیده و گفته است: با قیام باید به کردار يك هنر رفتار کرد، باید کامیابی اول را به دست آورد و از پی يك کامیابی به سوی کامیابی دیگر رفت و در این رهگذر تعرض بردشمن را متوقف ساخت و از آشفته گی دشمن بهره گرفت و غیره و غیره.

برای آن که قیام کامیاب باشد، باید نه بر توطئه و بر حزب، بلکه بر طبقه پیشرو استوار باشد. این اولاً. قیام باید بر اوج موج انقلابی خلق استوار باشد. این ثانیاً. قیام باید بر آن نقطه چرخشی در مسیر تاریخ انقلاب فرازنده استوار باشد که فعالیت صفوف پیشرو خلق به نقطه اوج خود رسیده و تزلزل و تردید در صفوف دشمن و در صفوف یاران سست و دودل و نااستوار انقلاب شدیدتر از هر وقت باشد. این ثالثاً. با همین سه شرط در طرح ریزی مسأله قیام است که مارکسیسم از بلانکیسم متمایز می گردد.

ولی وقتی این سه شرط جمع باشند، در آن صورت خودداری از رفتار با قیام به کردار يك هنر، معنایش خیانت به مارکسیسم است، خیانت به انقلاب است...

سپتامبر سال ۱۹۱۷

لنین

* از مقاله «آندرز شخص غایب»

...ولی قیام مسلحانه گونه ویژه‌ای از مبارزه سیاسی و تابع قوانین ویژه‌ای است که باید آن‌ها را به‌دقت بررسی کرد. کارل مارکس این حقیقت را با وضوحی شگرف بیان داشته و نوشته است که «قیام» مسلح «به‌کردار جنگ، یک هنر است».

مارکس قواعد عمده این هنر را چنین بیان می‌دارد:

(۱) با قیام هرگز نباید بازی کرد و هنگام دست زدن بدان، باید دقیقاً دانست که باید تا پایان رفت.

(۲) باید در محل دارای اهمیت قاطع و در لحظه دارای اهمیت قاطع نیرویی با تفوق زیاد گردآورده شود، زیرا در غیر این‌صورت دشمن که از آمادگی بهتر و سازمان بهتر برخوردار است، قیام کنندگان را نابود خواهد کرد.

(۳) همین‌که قیام آغاز شد باید بانهایت قاطعیت عمل کرد و در هر حالتی حتماً به‌تعرض پرداخت. «دفاع، مرگ قیام مسلحانه است.»

(۴) باید کوشید تا دشمن را غافلگیر ساخت و از لحظه‌ای که واحدهای ارتش او در مناطق مختلف پخش هستند، استفاده کرد.

(۵) باید هرروز (و چنانچه فقط پای یک شهر در میان باشد می‌توان گفت: هر ساعت) کامیابی‌هایی و لوجزئی به‌دست آورد و

به هر قیمتی شده «تفوق روحی» را حفظ کرد.

مارکس درس‌های تمام انقلاب‌ها را در زمینه قیام مسلح در این سخنان «دانتون-بزرگ‌ترین استاد تاکتیک انقلاب در تاریخ» تلخیص کرده است: «تهور، تهور و بازهم تهور».

اگر بخواهیم این سخنان را در محیط روسیه و در این اکتبر سال ۱۹۱۷ به کار بندیم، معنای آن چنین می‌شود: تعرض همزمان و هرچه ناگهانی‌تر و سریع‌تر به پطروگراد که حتماً باید هم از خارج باشد و هم از داخل، هم از کوی‌های کارگری باشد و هم از فنلاند و ره‌والا و کرونشات، تعرض تمامی نیروی دریایی و تمرکز نیرویی با تفوقی عظیم بر نیروی ۱۵-۲۰ هزار نفری (و شاید هم بیشتر) «گارد بورژوایی» (دانشجویان دانشکده افسری) و «واحدهای وانده» (بخشی از قزاقان) و غیره.

باید سه نیروی عمده ما یعنی نیروی دریایی، کارگران و واحدهای ارتشی به‌قسمی با یکدیگر ترکیب شوند که آماج‌های زیرین حتماً به‌تصرف درآیند و به‌بهای هر تلفاتی نگاه داشته شوند:

الف) تلفن

ب) تلگراف

ج) ایستگاه‌های راه آهن

د) در درجه اول پل‌ها.

1. Reval

۲. Vendée ماخوذ از نام استان وانده در غرب فرانسه. در سال‌های انقلاب بورژوایی پایان قرن هجدهم فرانسه و در نخستین سال‌های قرن نوزدهم در این استان و مناطق مجاور آن قشرهای غنی و میانه‌حال دهقانان به‌تحریک اشراف که حکومت آن‌ها در انقلاب سرنگون شده بود و بسیاری از سران آن‌ها و از جمله لوئی هجدهم در انگلیس پناهنده شدند و نیز با کمک دولت انگلیس، به‌شورش‌های ارتجاعی دست می‌زدند. سم.

باید از استوارترین عناصر («گروه‌های ضربتی» ما و جوانان کارگر و نیز بهترین ناویان) گروه‌های کوچکی تشکیل داد تا مهم‌ترین نقاط را اشغال کنند و در همه جا و در تمام عملیات مهم شرکت ورزند، مثلاً:

پطروگراد را محاصره و رابطه آن را با نقاط دیگر قطع کنند و با حمله مشترک و هماهنگ نیروی دریایی و کارگران و واحدهای ارتشی به تصرف درآورند. چنین است هدفی که دستیابی بدان لازمه‌اش هنر و تهور سه‌باره است.

باید از بهترین کارگران مجهز به تفنگ و نارنجک گروه‌هایی تشکیل شود که بر «مراکز» دشمن (دانشکده‌های افسری، تلگراف و تلفن و غیره) حمله برند و آن‌ها را با شعار: مرگ تا آخرین نفر، ولی راه عبور به دشمن ندادن، محاصره کنند.

امیدواریم که در صورت تصمیم به عمل، وصایای سترگ دانتون و مارکس از سوی رهبران چنان که باید و شاید به کار بسته شود. کامیابی انقلاب روسیه و انقلاب جهانی در گرو دو تا سه روز پیکار است.

۱۹۱۷) ۸ اکتبر سال ۱۹۱۷

لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۶، متن روسی: صفحه ۱۵۱ - ۱۵۳،

ترجمه آلمانی: صفحه ۱۶۶ - ۱۶۸.

لنین

* از کتاب «انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد»

...هیچ انقلاب بزرگی بدون پیدایش «بی‌نظمی» در ارتش سر نگرفته است و نمی‌تواند سر بگیرد. زیرا ارتش متحجرترین افزار حفظ نظام کهنه، محکم‌ترین سنگر انضباط بورژوایی و پشتیبان فرمانروایی سرمایه و حفظ روح فرمانبری و اطاعت برده‌وار زحمتکشان از این فرمانروایی و تربیت آنان با چنین روحی است. ضد انقلاب هیچگاه وجود کارگران مسلح را در کنار ارتش تحمل نکرده و نمی‌تواند تحمل کند. انگلس می‌نویسد: در فرانسه کارگران پس از هر انقلابی مسلح بودند و «بدینجهت بورژواها که سکان دستگاه قدرت را به‌دست داشتند، خلع سلاح کارگران را نخستین وظیفه خود می‌دانستند.» کارگران مسلح - رویان ارتش نو و یاخته سازمانی نظام اجتماعی نو بودند. له‌کردن این یاخته و جلوگیری از نمو آن نخستین وظیفه بورژوازی بوده است. نخستین وظیفه هر انقلاب پیروزمند نیز - همانگونه که مارکس و انگلس بارها خاطر نشان ساخته‌اند - درهم شکستن ارتش کهنه، منحل ساختن آن و تعویض آن با ارتش نو بوده است. طبقه اجتماعی نوینی که به‌آهنگ فرمانروایی برمی‌خاست، هرگز نمی‌توانست و اکنون نیز نمی‌تواند بدین فرمانروایی دست یابد و آنرا تحکیم بخشد، مگر از این راه که ارتش کهنه را به‌کلی از هم فروپاشد (خرده بورژواهای مرتجع یا صرفاً ترسو در این زمینه بانگ بر می‌کشند که این «بی‌نظمی» است)، مگر از این راه که يك

دوران بس دشوار و بس دردناك را بدون هیچ ارتشی بگذرانند (انقلاب کبیر فرانسه نیز این دوران دردناك را گذرانند) و مگر از این راه که به تدریج و در جریان جنگ دشوار داخلی يك ارتش نو با انضباط نو و سازمان نظامی نو، از طبقه نو به پا دارد...

اکتبر-نوامبر سال ۱۹۱۸

لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۸، متن روسی: صفحه ۲۶۱ - ۲۶۲،

ترجمه آلمانی: صفحه ۲۸۴.

لنین

* از پیام «درود به کمونیست‌های ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی»

...انقلاب پرولتری بی‌هوداداری و پشتیبانی اکثریت عظیم زحمت‌کشان از پیشاهنگ خود پرولتاریا، غیر ممکن است. ولی این هوداداری و این پشتیبانی یکباره به دست نمی‌آید، با رأی‌گیری تحقق نمی‌پذیرد، بلکه در درازنای مبارزه طبقاتی دشوار و سخت تسخیر می‌شود. مبارزه طبقاتی پرولتاریا در راه تسخیر هوداداری، در راه تسخیر پشتیبانی اکثریت زحمتکشان با تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا پایان نمی‌پذیرد. پس از تسخیر قدرت نیز این مبارزه ادامه می‌یابد، منتها به اشکال دیگر. در انقلاب روسیه اوضاع و احوال برای پرولتاریا (در مبارزه‌اش برای استقرار دیکتاتوری خود) فوق‌العاده مساعد شد، زیرا انقلاب پرولتری زمانی صورت گرفت که تمام مردم مسلح و تمام دهقانان خواستار سرنگونی قدرت ملاکان و از سیاست «کائوتسکیستی» سوسیال‌خائنین یعنی منشویک‌ها و سوسیالیست رولوسیونرها برآشفته بودند.

ولی حتی در روسیه که در لحظه انقلاب پرولتری وضع آن فوق‌العاده مساعد بود و تمام پرولتاریا، تمام ارتش و تمام دهقانان یگانگی و یکدلی شایان توجهی از خود نشان دادند، مبارزه پرولتاریا که به‌استقرار دیکتاتوری خود تحقق می‌بخشید، مبارزه پرولتاریا در راه تسخیر هواداری و پشتیبانی اکثریت زحمتکشان ماه‌ها و سال‌ها وقت گرفت...

۱۵ اکتبر سال ۱۹۱۹

لنین، مجموعه آثار، جلد ۳۵، متن روسی: صفحه ۴۲ - ۴۳
ترجمه آلمانی: صفحه ۴۳ - ۴۴.

لنین

* از کتاب «بیماری کودکی» «چپ‌گرایی» در کمونیسم»

... اکنون ما تجربه بین‌المللی بس معتبری در دست داریم که با نهایت صراحت گویای آن است که برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما دارای اهمیت محلی نیستند یعنی از ویژگی ملی و صرفاً روسی ناشی نمی‌شوند، بلکه واجد اهمیت بین‌المللی هستند. و من در این جا از اهمیت بین‌المللی به مفهوم وسیع کلمه سخن نمی‌گویم، زیرا نه تنها برخی، بلکه تمام خصایص بنیادی و بسیاری از خصایص درجه اول انقلاب ما از نظر تأثیر آن در همه کشورهای، اهمیت بین‌المللی دارند. نه، منظور من مفهوم کاملاً محدود این کلمه است، بدین معنی که با درک اهمیت بین‌المللی به مفهوم اعتبار بین‌المللی یا ناگریری تاریخی تکرار آن چیزی در مقیاس بین‌المللی که در کشور مارخ داده است، باید چنین اهمیتی را برای برخی از خصایص بنیادی

انقلاب ما پذیرفت...

...برای آن که بتوان به «توده» یاری رساند و هواخواهی و همدردی و پشتیبانی «توده» را به سوی خود جلب کرد، باید از دشواری‌ها نهراسید و بدون بیم از ایرادگیری‌ها، مانع‌تراشی‌ها، اهانت‌ها و پیگردهای «رهبران» (که چون اپورتونیست و سوسیال شوینیست هستند، در اکثر موارد به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم با بورژوازی و پلیس ارتباط دارند)، حتماً در آنجا که توده هست فعالیت کرد. باید به هر گونه فداکاری تن در داد و موانع بسیار بزرگی را از سر راه برداشت تا بتوان به‌شیوه‌ای منظم و پیگیر، سرسخت، کوشا و شکیبا درست در آن مؤسسات و جامعه‌ها و جمعیت‌ها، ولو بی‌نهایت ارتجاعی، که توده پرولتر یا نیمه پرولتر را در بوداشته باشند، به‌ترویج و تبلیغ پرداخت...

...ما در سپتامبر - نوامبر سال ۱۹۱۷ در انتخابات پارلمان بورژوازی روسیه یعنی مجلس مؤسسان شرکت کردیم. آیا تاکتیک ما صحیح بود یا نه؟ اگر صحیح نبود، پس باید آن را صریح گفت و ثابت کرد، زیرا این امر ضرور است تا کمونیسم جهانی بتواند تاکتیک صحیح تنظیم کند. و اگر صحیح بود پس باید از آن به نتیجه‌گیری‌های معین رسید...

...بدون وجود روحیه انقلابی در میان توده‌ها، بدون وجود شرایطی که به تقویت این روحیه کمک کند، تحقق تاکتیک انقلابی میسر نخواهد بود، ولی ما در روسیه ضمن تجربه‌ای بس طولانی، دردناک و خونین این حقیقت را دریافته‌ایم که تاکتیک انقلابی را نمی‌توان تنها بر پایه روحیه انقلابی استوار ساخت. این تاکتیک باید بر پایه محاسبه هشیارانه و کاملاً عینی چگونگی تمام نیروهای طبقاتی کشور مربوطه (و نیز کشورهای همجوار و کلیه کشورهای جهان)

وایضا بر پایهٔ ارزیابی تجربهٔ جنبش‌های انقلابی استوار باشد...
 ...انتقاد و آن‌هم شدیدترین، قاطع‌ترین و آشتی‌ناپذیرترین
 انتقاد را باید نه‌علیه پارلمانتاریسم یا فعالیت پارلمانی، بلکه
 علیه رهبرانی که نمی‌خواهند از انتخابات پارلمانی و از تریبون
 پارلمان به‌کردار انقلابی و کمونیستی استفاده کنند، متوجه‌ساخت.
 فقط چنین انتقادی - البته همراه با طرد رهبران نالایق و تعویض
 آنان با رهبران لایق - اقدام انقلابی سودمند و ثمربخشی خواهد
 بود که در آن واحد، هم «رهبران» را چنان تربیت خواهد کرد
 که شایستهٔ طبقهٔ کارگر و توده‌های زحمتکش باشند و هم توده‌ها
 را چنان تربیت خواهد کرد که بتوانند از وضع سیاسی به‌درستی
 سردرآورند و وظایف ناشی از این وضع را که غالباً بسیار بفرنج
 و پیچیده‌است، دریابند...

...پیروزی بر دشمن زورمندتر از خویشی تنها در صورتی
 میسر خواهد بود که حداعلای نیرو به‌کار رود و از هر «شکافی»
 میان دشمنان، هر اندازه هم که کوچک باشد، و از هر تضاد منافع
 میان بورژوازی کشورهای مختلف و میان گروه‌ها یا انواع مختلف
 بورژوازی درون هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی، هر اندازه
 هم که کوچک باشد، برای به‌دست‌آوردن متحد توده‌ای، حتی متحد
 موقت، مردد، ناپایدار، مشکوک و مشروط حتماً و با نهایت دقت،
 مواظبت، احتیاط و مهارت استفاده شود. کسی که این نکته را نفهمیده
 باشد، هیچ چیز از مارکسیم و به‌طور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر
 نفهمیده است. کسی که توانایی خود را در زمینهٔ کاربرد این حقیقت
 طی زمانی بالنسبه طولانی و در اوضاع و احوال سیاسی گوناگون در
 عرصهٔ عمل به‌ثبوت نرسانده باشد، شیوهٔ کمک به‌مبارزهٔ طبقهٔ انقلابی
 در راه‌هایی تمام جامعهٔ بشری زحمتکش از چنگ استعمارگران را

هنوز نیاموخته است. ضمناً این مطلب، هم برای دوران پیش از تصرف قدرت سیاسی به دست پرولتاریا صادق است و هم برای دوران پس از تصرف این قدرت.

مارکس و انگلس می‌گفتند تئوری ما حکم جزمی (دگم) نیست، بلکه رهنمون عمل است و بزرگ‌ترین اشتباه و بزرگ‌ترین تبه‌کاری مارکسیست‌های «صاحب پروانه» نظیر کارل کائوتسکی و اتوبائو و غیره در آن است که این نکته را نفهمیده و نتوانسته‌اند آن را در مهم‌ترین لحظات انقلاب پرولتاریا به کار برند...

... اگر پرولتاریای «ناب» در میان انبوهی از لایه‌های اجتماعی سیال و بسیار رنگارنگ - از پرولتر گرفته تا نیمه پرولتر (یعنی کسی که فقط نیمی از وسایل معاش خود را از راه فروش نیروی کار به دست می‌آورد)، از نیمه پرولتر گرفته تا دهقان خرده‌پا (و پیشه‌ور و افزارمند خرده‌پا و به‌طور کلی صاحب واحد اقتصادی کوچک) و از دهقان خرده‌پا گرفته تا دهقان میانه‌حال و غیره محصور نبود و اگر در درون خود پرولتاریا تقسیم‌بندی‌هایی از لایه‌های رشدیافته‌تر و کم‌رشدتر، تقسیم‌بندی‌های مرکب از افراد هم‌ولایتی و هم‌حرفه و گاه هم‌دین و غیره وجود نمی‌داشت - سرمایه‌داری هم سرمایه‌داری نمی‌بود. در نتیجه مجموعه همین عوامل است که توسل به‌مانور، ساخت و پاخت و سازش با گروه‌های گوناگون پرولترها و با اجزای گوناگون بیانگر منافع کارگران و صاحبان واخدهای اقتصادی کوچک، برای حزب کمونیست، برای پیشاهنگ پرولتاریا و بخش آگاه آن - ضرورت و آن‌هم ضرورت بی‌چون و چرا و مطلق کسب می‌کند. جان کلام در آن است که ما بتوانیم این تاکتیک را در جهت ترفیع و نه تنزل سطح عمومی آگاهی پرولتری، در جهت تقویت روحیه انقلابی و آمادگی پرولتاریا برای پیکار و دستیابی

به پیروزی، به کار بریم. ضمناً باید این نکته را هم یادآور شویم که تأمین پیروزی بلشویک‌ها بر منشویک‌ها نه تنها در دوران پیش از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷، بلکه پس از آن کاربرد تاکتیک مانور، ساخت و پاخت و سازش را ایجاب می‌کرد، ولی البته به اشکال و شیوه‌هایی که پیروزی بلشویک‌ها را به زیان منشویک‌ها تسهیل و تسریع می‌کرد و تحکیم و تقویت می‌بخشید. دموکرات‌های خرده بورژوا (و از آن جمله منشویک‌ها) ناگزیر میان بورژوازی و پرولتاریا، میان دموکراسی بورژوایی و نظام شوروی، میان رفرمیسم و مشی انقلابی، میان کارگردستی و ترس از دیکتاتوری پرولتری و غیره نوسان می‌کنند. تاکتیک صحیح کمونیست‌ها باید بر پایه استفاده از این نوسانات استوار باشد نه این که آن را نادیده انگارد. و اما چنین استفاده‌ای مستلزم آن است که ما در قبال عناصری که به سوی پرولتاریا روی می‌آورند، در آن لحظه و در آن حدودی که روی آورده‌اند گذشت‌هایی قائل شویم و همزمان با آن علیه عناصری که به سوی بورژوازی روی می‌آورند، به مبارزه برخیزیم...

... قانون اساسی انقلاب که تمام انقلاب‌ها و از جمله هر سه انقلاب روسیه در طول قرن بیستم صحت آن را تأیید کرده‌اند، نکات زیرین را دربر دارد: برای انجام انقلاب کافی نیست که توده‌های استثمار شونده و ستمزده به عدم امکان ادامه زندگی به شیوه کهنه پی برده بخواستار دگرگونی آن باشند. برای انجام انقلاب لازم است که استثمارگران نیز نتوانند به شیوه سابق زندگی و حکومت کنند. انقلاب فقط زمانی می‌تواند پیروز گردد که «پایینی‌ها» ادامه زندگی به شیوه کهنه را نمی‌خواهند و «بالایی‌ها» ادامه حکومت به شیوه کهنه را نمی‌توانند. این حقیقت را به صورت دیگر می‌توان چنین بیان داشت: انجام انقلاب بدون بروز بحران

همه گیر در سراسر کشور (یعنی بحرانی که هم استشارشوندگان و هم استشارگران را دربرگیرد) امکان پذیر نیست. بنابراین برای انقلاب می باید: اولاً اکثریت کارگران (یا به هر حال اکثریت کارگران آگاه، فکور و از نظر سیاسی فعال) ضرورت انقلاب را به حد کمال دریافته آماده باشند به خاطر آن هرگز را پذیرا شوند. ثانیاً طبقات فرمانروا در زمینه اداره امور دولت به چنان بحرانی دچار شده باشند که حتی واپس مانده ترین توده ها را نیز به میدان سیاست بکشاند (نشانه هر انقلاب اصیل عبارت است از افزایش سریع یعنی ده برابر شدن و حتی صد برابر شدن تعداد عناصر مستعد مبارزه سیاسی در میان توده زحمتکش و ستمزده ای که پیش از آن بی عمل مانده بود) و دولت را ناتوان کند و سرنگونی سریع آن را برای انقلابیون میسر سازد...

... تاریخ عموماً و تاریخ انقلاب ها خصوصاً همواره پر مضمون تر، متنوع تر، پر شاخه تر، زنده تر و «زیرک تر» از آن است که در تصور بهترین احزاب و آگاه ترین پیشاهنگان پیشروترین طبقات می گنجد. علت آن نیز روشن است، زیرا بهترین پیشاهنگ ها بیانگر شعور، اراده، شور و شوق و تصورات ده ها هزار انسانند، و حال آن که انقلاب به نیروی شعور، اراده، شور و شوق و تصورات میلیون ها انسان که تازیانه های پیکار پرتب و تاب میان طبقات آنها را به جنبش وامی دارد و آن هم در لحظاتی که تمام استعداد های انسانی اوج می گیرد و با حدت و شدتی خاص به کار می افتد، - تحقق می پذیرد. از این جا دو نتیجه عملی بسیار مهم به دست می آید: نخست آن که طبقه انقلابی برای انجام وظیفه خود باید بتواند فن استفاده از تمام اشکال یا جوانب فعالیت اجتماعی را بدون هیچ استثناء فراگیرد (و پس از تصرف قدرت سیاسی هر آنچه را که پیش از تصرف آن

ناتمام گذارده بود به فرجام رساند و آن هم گاه در کمال بی‌پروایی
 و با تن دردادن به مخاطرات عظیم). دوم آن که طبقه انقلابی باید
 برای تبدیل بسیار سریع و ناگهانی یک شکل به شکل دیگر، آماده باشد.
 همه کس تصدیق دارد که ارتشی که خود را برای فراگرفتن
 فن کار با انواع سلاح‌ها و تمام وسایل و شیوه‌هایی که دشمن برای
 پیکار در دست دارد یا ممکن است به دست آورد، آماده نسازد،
 رفتارش نابخردانه و حتی تبه‌کارانه است. این مطلب در عرصه
 سیاست بس بیشتر صادق است تا در امور جنگی. در سیاست خیلی
 کم‌تر می‌توان از پیش دریافت که هنگام پیش‌آمد این یا آن وضع
 چه شیوه‌هایی از مبارزه را می‌توان به کار برد که برای ما سودمند
 باشد. اگر ما برای کاربرد تمام شیوه‌های مبارزه آمادگی نداشته
 باشیم، آنگاه چنانچه تغییرات حاصله در وضع طبقات دیگر که
 مستقل از اراده ما صورت می‌گیرد، شکل و شیوه‌ای از فعالیت را در
 دستور روز قرار دهد که ما در آن بسیار ضعیف باشیم، با شکستی
 عظیم و گاه حتی شکست قطعی روبرو خواهیم شد. ولی اگر
 برای کاربرد تمام شیوه‌های مبارزه آمادگی داشته باشیم، از آن‌جا
 که ما بیانگر منافع طبقه واقعاً پیشرو و واقعاً انقلابی هستیم، حتی
 اگر اوضاع و احوال نیز به ما امکان ندهد تا سلاحی را به کار
 اندازیم که حداکثر خطر را برای دشمن در بردارد و با حداکثر
 سرعت ضربات مرگبار بر او وارد می‌سازد، باز هم پیروزی ما مسلم
 خواهد بود...

آوریل - مه سال ۱۹۲۵

لنین، بیماری کودکی «چپ‌روی» در کمونیسیم، ترجمه جدید
 فارسی، از انتشارات حزب توده ایران، سال ۱۳۵۳، صفحات
 ۲، ۲۶، ۳۵، ۳۳ - ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۱ - ۴۲، ۴۹ و ۵۶.

اشکال قدرت
سیاسی طبقه کارگر

ك. مارکس و ف. انگلس

* از کتاب «مانیفست حزب کمونیست»

... نخستین گام انقلاب کارگری عبارت است از برکشیدن پرولتاریا به مقام طبقه فرمانروا و به چنگ آوردن دموکراسی.

پرولتاریا از فرمانروایی سیاسی خویش برای آن استفاده خواهد کرد که تمام سرمایه را گام به گام از چنگ بورژوازی برون کشد، تمام افزارهای تولید را در دست دولت یعنی پرولتاریای متشکل شده به صورت طبقه فرمانروا متمرکز سازد و مجموع نیروهای مولده را با سرعتی هرچه بیشتر افزایش دهد...

... هنگامی که در سیر تکامل، تمایزات طبقاتی از میان برود و تمام تولید در دست انسان‌های همیار تمرکز یابد، قدرت عامه خصلت سیاسی خود را از دست می‌دهد. قدرت سیاسی به معنی حقیقی آن عبارت است از اعمال قهر متشکل یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر. وقتی پرولتاریا در جریان پیکار علیه بورژوازی الزاماً به صورت یک طبقه متحد می‌گردد و از طریق انقلاب خود را به طبقه فرمانروا مبدل می‌سازد و در مقام طبقه فرمانروا مناسبات تولیدی کهنه را با توسل به قهر از میان می‌برد، آن وقت با برانداختن این مناسبات تولیدی، شرایط وجود تضاد طبقاتی و به طور کلی طبقات و بدینسان فرمانروایی خویش به عنوان یک طبقه را نیز از میان می‌برد.

جای جامعه کهنه بورژوایی با طبقات و تضادهای طبقاتی آنرا، جامعه‌ای می‌گیرد که در آن رشد آزاد هر فرد شرط رشد

آزاد همگان است.

دسامبر ۱۸۴۷ - ژانویه ۱۸۴۸

ک. مارکس و ف. انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمه
جدید فارسی، سال ۱۳۵۴، از انتشارات حزب توده ایران.

ک. مارکس

* از نامه «به ژوزف وایده‌مهیر» در نیویورک

لندن، ۵ مارس سال ۱۸۵۲
... و اما در باره خود باید بگویم که نه کشف وجود طبقات در
جامعه امروزین خدمت من است و نه کشف مبارزه طبقات بایکدیگر.
مورخین بورژوا دیرزمانی پیش از من چگونگی گسترش تاریخی
این مبارزه میان طبقات، و اقتصاددانان بورژوا آناتومی اقتصادی
طبقات را توضیح داده بودند. کار تازه‌ای که من انجام داده‌ام،
اثبات نکات زیرین است:

(۱) وجود طبقات فقط به‌مراحل معینی از رشد تاریخی توئید
مربوط است،

(۲) مبارزه طبقاتی الزاماً به‌دیکتاتوری پروئتاریا می‌انجامد،

(۳) خود این دیکتاتوری فقط گذاری است به‌سوی نابودی

هر گونه طبقه و به‌سوی جامعه فارغ از طبقات...

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۲۸، متن آلمانی:

۵۵۷ - ۵۵۸، ترجمه روسی: صفحه ۴۲۶ - ۴۲۷.

۱. Anatomie: معنی تحت‌اللفظی آن = کالبدشناسی.

ك. مارکس

* از سخنرانی در جشن هفتمین سالگرد جمعیت بین‌المللی کارگران

در ۲۵ سپتامبر سال ۱۸۷۱ در لندن

... آخرین و بزرگ‌ترین جنبشی که تاکنون انجام گرفته، جنبش کمون است و در این زمینه که کمون يك قدرت سیاسی بود که طبقه کارگر فراچنگ آورد، دو نظر نمی‌تواند وجود داشته باشد. کمون نمی‌توانست شکل تازه‌ای از فرمانروایی طبقاتی ایجاد کند. وقتی ما شرایط موجود ستمگری را از طریق واگذاری تمام وسایل کار به تولیدکنندگان نابود کنیم و بدینوسیله هر فرد قادر به کار را واداریم تا برای تأمین معاش خود کار کند، آنگاه یگانه مبنای فرمانروایی طبقاتی و ستمگری را از میان خواهیم برد. ولی پیش از تحقق چنین تحولی، دیکتاتوری پرولتاریا لازم است و نخستین شرط این دیکتاتوری هم ارتش پرولتاریاست. طبقه کارگر حقرهایی خود را باید در عرصه پیکار فراچنگ آورد. وظیفه انترناسیونال عبارت است از متشکل و متحد ساختن نیروهای طبقه کارگر برای پیکار فرازنده.

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱۷، متن آلمانی:

صفحه ۴۳۳، ترجمه روسی: صفحه ۴۳۸.

ك. مارکس

* از رساله تلخیصی از کتاب باکونین تحت عنوان «دولت و آناشی»

... فرمانروایی طبقاتی کارگران بر آن قشرهای متعلق به جهان کهنه

که علیه این طبقه مبارزه می‌کنند، تا زمانی که پایه‌های اقتصادی وجود طبقات از میان نرفته است، ناگزیر ادامه خواهد یافت...

۱۸۷۴-آغاز سال ۱۸۷۵

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱۸، متن آلمانی: صفحه ۶۳۶، ترجمه روسی: صفحه ۶۱۷-۶۱۸.

ف. انگلس

* از مقاله «به‌مناسبت درگذشت کارل مارکس»

... مارکس و من از سال ۱۸۴۵ به‌بعد براین نظر بوده‌ایم که یکی از نتایج نهائی انقلاب پرولتری فرازنده زوال تدریجی آن‌سازمان سیاسی است که عنوان دولت بر خود دارد. هدف عمده این سازمان همیشه این بوده است که ستمگری اقتصادی اقلیت دارای امتیازات خاص را بر اکثریت زحمتکش با تکیه بر نیروی مسلح، تأمین کند. با از میان رفتن این اقلیت دارای امتیازات خاص ضرورت استفاده از نیروی مسلح برای ستمگری و ضرورت قدرت دولتی نیز از میان می‌رود. ولی در عین حال ما همیشه براین نظر بوده‌ایم که طبقه کارگر برای نیل بدین هدف و دیگر هدف‌های به‌مراتب مهم‌تر انقلاب اجتماعی فرازنده، پیش از هر چیز باید از قدرت سیاسی متشکل دولت برخوردار باشد و به‌کمک این قدرت مقاومت طبقه سرمایه‌دار را درهم شکند و جامعه را بر بنیاد تازه سازمان دهد...
آنارشیست‌ها مطلب را وارونه مطرح می‌کنند یعنی می‌گویند که انقلاب پرولتری باید از انحلال سازمان سیاسی دولت آغاز شود. ولی یگانه‌سازمانی که پرولتاریا پس از احراز پیروزی، آن را

به صورت آماده خواهد یافت، همان دولت است. البته این دولت پیش از آن که بتواند وظایف جدید خود را انجام دهد، به تغییرات بسیار مهم نیاز خواهد داشت. ولی منهدم ساختن آن در چنان لحظه‌ای در حکم منهدم ساختن یگانه سلاحی است که پرولتاریای پیروزمند به وسیله آن می‌تواند دشمنان سرمایه‌دار خود را درهم کوبد و به آن انقلاب اقتصادی تحقق بخشد که بدون آن تمام پیروزی‌ها ناگیر به شکست تازه و به کشتار بزرگی از کارگران نظیر کشتار پس از کمون پاریس، خواهد انجامید...

۱۲ مه سال ۱۸۸۳

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱۹، متن آلمانی: صفحه ۳۴۴ - ۳۴۵، ترجمه روسی: صفحه ۳۵۹ - ۳۶۰.

لنین

* از رساله «درباره کاریکاتور مارکسیسم»

... دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دیکتاتوری یگانه طبقه تا پایان انقلابی، برای سرنگون کردن بورژوازی و دفع اقدامات ضد انقلابی آن ضرورت دارد.

مسئله دیکتاتوری پرولتاریا دارای چنان اهمیتی است که هر کس آن را نفی کند یا فقط در حرف قبول داشته باشد، عضو حزب سوسیال دموکرات نمی‌تواند باشد. ولی یک نکته را نمی‌توان نفی کرد و آن این که در برخی موارد، برسییل استثناء، مثلاً در مورد کشور کوچکی که همسایه بزرگش انقلاب اجتماعی انجام داده باشد، ممکن است بورژوازی، چنانچه به بی‌حاصل بودن مقاومت خویش

یقین کند و حفظ سرهای خود را بر آن ترجیح دهد، قدرت حاکمه را به طور مسالمت آمیز تسلیم کند. البته این احتمال خیلی بیشتر است که در کشورهای کوچک نیز سوسیالیسم بدون جنگ داخلی تحقق نپذیرد، و به همین جهت یگانه برنامه سوسیال دموکراسی بین المللی باید قبول چنین جنگی باشد، اگرچه در آرمان ماجایی برای اعمال قهر بر انسانها وجود ندارد...

اوتاکتبر سال ۱۹۱۶

لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۳، متن روسی: صفحه ۵۷، ترجمه آلمانی: صفحه ۶۳-۶۴.

لنین

* از کتاب «دولت و انقلاب»

...کنه آموزش مارکس را درباره دولت فقط کسی دریافته است که فهمیده باشد دیکتاتوری يك طبقه نه تنها برای هر گونه جامعه طبقاتی به طور اعم و نه تنها برای پروتاریا که بورژوازی را سرنگون ساخته باشد، بلکه برای يك دوران تاریخی کامل یعنی دوران میان سرمایه داری و استقرار «جامعه فارغ از طبقات» یعنی کمونیسم، نیز ضرور خواهد بود. اشکال دولت های بورژوایی بسیار متنوع، ولی ماهیت آنها یکی است: این دولت ها هر شکلی داشته باشند، در آخرین تحلیل همه دیکتاتوری بورژوازی هستند. گذار از سرمایه داری به کمونیسم البته نمی تواند با وفور و تنوع عظیم اشکال سیاسی همراه نباشد، ولی ماهیت آنها الزاماً یکی خواهد بود: دیکتاتوری پروتاریا...

... دموکراسی با تبعیت اقلیت از اکثریت یکی نیست. دموکراسی عبارت است از دولتی که تبعیت اقلیت را از اکثریت می‌پذیرد یعنی سازمانی است برای اعمال قهر منظم يك طبقه بر طبقه دیگر و بخشی از اهالی بر بخش دیگر.

هدف نهایی ما برافتادن دولت یعنی برافتادن هر گونه اعمال قهر متشکل و منظم و به‌طور کلی هر گونه اعمال قهر بر انسان‌هاست. ما در انتظار فرا رسیدن آنچنان نظام اجتماعی نیستیم که در آن اصل تبعیت اقلیت از اکثریت مراعات نگردد. ولی ما ضمن کوشش در راه استقرار سوسیالیسم، یقین داریم که سوسیالیسم در جریان رشد خود به کمونیسم خواهد رسید و آنگاه اصولاً هر گونه نیاز به اعمال قهر بر انسان‌ها و به فرمانبری يك انسان از انسان دیگر و بخشی از اهالی از بخش دیگر، از میان خواهد رفت، زیرا انسان‌ها عادت خواهند کرد که بدون اعمال قهر و بدون فرمانبری شرایط ابتدایی لازم برای زندگی اجتماعی را مراعات کنند...

اوت-سپتامبر ۱۹۱۷

لنین، دولت و انقلاب، ترجمه جدید فارسی، از انتشارات حزب توده ایران، سال ۱۳۵۵، صفحات ۴۱-۴۲، ۸۷-۸۸.

لنین

* از نامه به کارگران امریکایی

... انقلاب به کامیابی نخواهد رسید مگر آن که مقاومت استعمارگران را درهم کوبد. وقتی ما کارگران و دهقانان زحمتکش قدرت دولتی را فراچنگ آورده‌ایم، درهم شکستن مقاومت استعمارگران، وظیفه‌مان

بود و ما افتخار می‌کنیم که این وظیفه را انجام داده و انجام می‌دهیم. ما متأسفیم که آن‌را با استحکام و قاطعیت کافی انجام نمی‌دهیم.

ما می‌دانیم که بورژوازی در همه کشورهای ناگزیر علیه انقلاب سوسیالیستی به مقاومت شدید برمی‌خیزد و این مقاومت هم‌روند با گسترش این انقلاب گسترش خواهد پذیرفت. پرولتاریا این مقاومت را درهم خواهد شکست و درپویهٔ پیکار علیه بورژوازی مقاومتگر به‌آمدگی قطعی برای احراز پیروزی و ادارهٔ حکومت، خواهد رسید...

۲۵ اوت سال ۱۹۱۸

لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۸، متن روسی: صفحه ۵۳ - ۵۴،
ترجمه آلمانی: صفحه ۵۸.

لنین

* از کتاب «انقلاب پروتری و کائوتسکی مرتد»

... ولی با این‌همه عنوان کتاب کائوتسکی دیکتاتوری پرولتاریا است. این‌که گنه آموزش مارکس در همین است، مطلبی است بر همه معلوم. کائوتسکی نیز پس از تمام پرگویی‌هایی که به‌مطلب ربطی ندارد، خود را مجبور دیده سخنان مارکس را دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا نقل کند.

و اما کائوتسکی «مارکسیست» این عمل را چطور انجام داده، این دیگر يك كمدی تمام عیار است! گوش کنید:
«این نظریه» (که کائوتسکی آن‌را تحقیر دموکراسی اعلام

می‌کند) «بریک کلمه از گفته‌های کارل مارکس تکیه دارد» - این چیزی است که عیناً در صفحه ۲۵ نوشته شده است. و در صفحه ۶۰ این مطلب حتی بدین صورت تکرار شده است که «کلمه کوچک» (عیناً همین‌طور نوشته شده!!): «**des Wörtchens**...» «دیکتاتوری پرولتاریا را که مارکس یک بار در سال ۱۸۷۵ ضمن یک نامه به کار برده است، به موقع به یاد آوردند» (بلشویک‌ها).
و این است آن «کلمه کوچک» مارکس:

«میان جامعه سرمایه‌داری و جامعه کمونیستی دوران تحول انقلابی اولی به‌دومی قرار دارد. دوران گذار سیاسی، مطابق با همین دوران است که در آن دولت چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی‌تواند باشد.»

اول این سخنان مشهور مارکس را که تلخیصی از سراسر آموزش انقلابی اوست «یک کلمه» و حتی «کلمه کوچک» نامیدن - معنایش تمسخر مارکسیسم و نفی کامل آن است. فراموش نکنیم که کائوتسکی آثار مارکس را تقریباً از برمی‌داند و چنان‌که از مجموع آثار کائوتسکی برمی‌آید، در میز تحریر او یا در مغزش، کشورهای چندی وجود دارند که در آن‌ها تمام نوشته‌های مارکس را با مواظبت تمام طوری تقسیم بندی کرده است که به راحتی بتواند برای نقل قول از آن‌ها استفاده کند. کائوتسکی نمی‌تواند نداند که هم مارکس و هم انگلس، هم در نامه‌ها و هم در آثار به چاپ رسیده خود بارها، هم پیش از کمون و هم به‌خصوص پس از آن، از دیکتاتوری پرولتاریا سخن گفته‌اند. کائوتسکی نمی‌تواند نداند که فرمول «دیکتاتوری پرولتاریا» چیز دیگری نیست جز بیان از نظر تاریخی مشخص‌تر و از نظر علمی دقیق‌تر همان وظیفه‌ای که

پرولتاریا برای «درهم شکستن» ماشین دولتی بورژوایی به عهده دارد وهم مارکس وهم انگلس از سال ۱۸۵۲ تا سال ۱۸۹۱ یعنی در طول **چهل سال** با توجه به تجارب ناشی از انقلاب‌های سال ۱۸۴۸ و از آن هم بیشتر انقلاب سال ۱۸۷۱، در باره آن (وظیفه) سخن گفته‌اند...

... دیکتاتوری قدرتی است که مستقیماً بر اعمال قهر تکیه دارد و به هیچ قانونی وابسته نیست.

دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتی است که از راه اعمال قهر پرولتاریا بر بورژوازی فراچنگ آمده است و به وسیله این اعمال قهر حفظ می‌شود و به هیچ قانونی وابسته نیست...

... کسانی که بر ما حکومت می‌کنند (به «رتق و فتق» امور کشور ما مشغولند) دیوانسالاران بورژوا، پارلمان نشین‌های بورژوا و دادرسان بورژوا هستند. این يك حقیقت ساده، واضح و مسلمی است که ده‌ها و صدها میلیون تن از افراد طبقه ستمزده در تمام کشورهای بورژوایی و از آن جمله در دموکراتیک‌ترین کشورها، آن‌را از روی تجربه زندگی خود می‌دانند و همه روزه احساس و لمس می‌کنند.

ولی در روسیه دستگاه دیوانسالاری را پاك درهم کوبیده‌اند و سنگ برسنگ آن نگذاشته‌اند، تمام دادرسان قدیمی را بیرون ریخته‌اند، بساط پارلمان را برچیده‌اند و خود کارگران و دهقانان يك ارگان نمایندگی بس دسترس‌پذیرتر دریافت‌داشته‌اند، شوراهای خود را جایگزین دیوانسالاران کرده‌اند، و به بیان دیگر شوراهای خود را بالای سر دیوانسالاران گذاشته‌اند و شوراهای خود را انتخاب‌کننده دادرسان کرده‌اند. همین يك واقعیت کافی است برای آن که تمام طبقات ستمزده بپذیرند که حکومت شوروی یعنی این

شکل معین دیکتاتوری پرولتاریا میلیون بار دموکراتیک تر از دموکراتیک ترین جمهوری بورژوایی است.

این حقیقت را که برای هر کارگر مفهوم و واضح است، کائوتسکی نمی فهمد، زیرا «فراموش کرده» اصولاً این فکر «از سرش افتاده است» که از خود بپرسد: دموکراسی برای چه طبقه ای؟ او از دیدگاه دموکراسی «خالص» (یعنی چه نوع: بدون طبقات؟ یا برون طبقات؟) داوری می کند...

... میان کائوتسکی و مارکس - انگلس تفاوت از زمین تا آسمان است، همان تفاوتی که میان یک لیبرال و یک انقلابی پرولتری وجود دارد. دموکراسی خالص یا صرفاً «دموکراسی» که کائوتسکی از آن دم می زند، فقط واگوی همان «دولت آزاد خاق» یعنی جفنگ خالص است. کائوتسکی با علم یک احمق علامه دور از عمل یا با سادگی یک دختر بچه ده ساله می پرسد: وقتی اکثریت هست، دیگر دیکتاتوری برای چه لازم است. و مارکس و انگلس توضیح می دهند:

— برای این که مقاومت بورژوازی درهم شکسته شود،
— برای این که اتوریتته خلق مسلح در قبال بورژوازی حفظ شود،

— برای این که هر اس در دل مرتجعین افکنده شود،
— برای این که پرولتاریا بتواند دشمنان خود را قهرآ درهم کوبد.

کائوتسکی این توضیحات سرش نمی شود. او چنان عاشق دموکراسی «خالص» است که سرشت بورژوایی آن را در نمی یابد و «با پیگیری» بر سر حرف خود ایستاده است و می گوید اکثریت، وقتی اکثریت است، دیگر «درهم شکستن مقاومت» اقلیت برایش

لازم نیست، «سرکوبی قهرآمیز» اقلیت برایش لازم نیست و کافی است سرکوبی را در موارد نقض دموکراسی به کاربرد. کائوتسکی که عاشق دموکراسی «خالص» است سهواً همان اشتباه کوچکی را مرتکب می‌شود که همه دموکرات‌های بورژوا همیشه مرتکب می‌شوند، بدین معنی که برابری صوری را (که در محیط سرمایه‌داری سراپا دروغین و سالوسانه است) واقعی می‌گیرد! مطلب بی‌اهمیتی است!

استثمارگر نمی‌تواند با استثمار شونده برابر باشد. این حقیقت هر قدر هم برای کائوتسکی نامطبوع باشد، محتوی اساسی سوسیالیسم را تشکیل می‌دهد. حقیقت دیگر: تا زمانی که هرگونه امکان استثمار یک طبقه توسط طبقه دیگر به کلی از میان نرود، برابری واقعی و عملی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

استثمارگران را می‌توان با یک قیام کامیابانه در پایتخت یا با شورش نیروهای مسلح فوراً درهم شکست. ولی جز در موارد بسیار نادر و استثنائی، نمی‌توان استثمارگران را فوراً نابود ساخت. در یک کشور بالنسبه بزرگ نمی‌توان از همه ملاکان و سرمایه‌داران فوراً سلب مالکیت کرد. وانگهی تنها سلب مالکیت، به عنوان یک اقدام حقوقی یا سیاسی، به هیچوجه مسأله را حل نمی‌کند، زیرا ملاکان و سرمایه‌داران را باید عملاً برکنار ساخت و شیوه دیگر، شیوه کارگری را برای رهبری امور کارخانه‌ها و املاک جایگزین آنها کرد. میان استثمارگران که طی نسل‌های متوالی هم از نظر معلومات، هم از نظر زندگی غرق ثروت و هم از نظر ورزیدگی و مهارت ممتاز بوده‌اند، و استثمارشوندگان که انبوه آنان حتی در پیشرفته‌ترین و دموکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوایی توسری خورده، تاریک،

بی‌سواد، ترسیده و جدا و پراکنده مانده‌اند، برابری نمی‌تواند وجود داشته باشد. استثمارگران پس از انقلاب تا مدتی طولانی یک سلسله از برتری‌های عملی عظیم خود را ناگزیر حفظ می‌کنند: پول در دست آن‌ها باقی می‌ماند (پول را فوراً نمی‌شود نابود کرد)، بخشی از اموال منقول آن‌ها که میزان آن اغلب قابل ملاحظه است، در دستشان باقی می‌ماند، ارتباط‌های آن‌ها، ورزیدگی و مهارت آن‌ها در زمینه سازماندهی و رهبری امور، و قوف آنان بر تمام «رموز رهبری» (عادات، شیوه‌ها، وسایل و امکانات)، معلومات عالی‌ترو تماس نزدیک آن‌ها با کادر عالی فنی (که به‌شیوه بورژوایی زندگی و فکر می‌کنند) باقی می‌ماند، ورزیدگی و مهارت به‌مراتب بیشتر آن‌ها در امور نظامی (که امر بسیار مهمی است) و غیره و غیره باقی می‌ماند.

وقتی استثمارگران فقط در یک کشور شکست خورده‌اند که البته مورد طبیعی و عادی همین است، زیرا انقلاب هم‌زمان در یک سلسله از کشورها استثناء کمیاب است، باز هم از استثمارشوندگان نیرومندترند، زیرا ارتباط‌های بین‌المللی استثمارگران خیلی زیاد است. این که بخشی از استثمارشوندگان از میان کم‌رشدترین توده دهقانان میانه‌حال و پیشه‌وران و غیره به‌دنبال استثمارگران می‌روند و این خاصیت را بالقوه در خود نهان دارند، مطلبی است که تاکنون همه انقلاب‌ها و از آن جمله کمون (زیرا در میان نیروهای مسلح و رسای از پرولترها هم بودند، ولی کائوتسکی علامه آن‌را «فراموش» کرده است)، صحت آن‌را ثابت کرده است...

... این حقیقت تاریخی این است که در هر انقلاب بنیادی قانعه عمومی عبارت است از مقاومت طولانی، سرسخت و تپایی جان استثمارگران که سالیانی دراز برتری‌های عملی زیادی را در قیاس با

استثمار شوندگان برای خود حفظ می کنند. استثمارگران هیچگاه
— مگر در خوش خیالی های کائوتسکی ساده لوح خوش بیان بدون
آزمودن برتری خود در عرصه نبرد نهایی و تا پای جان، در عرصه
نبردهایی چند، تن به تبعیت از تصمیم اکثریت نخواهند داد.
گذار از سرمایه داری به کمونیسم يك دوران تاریخی کامل
را در بر می گیرد. تازمانی که این دوران به سر نرسیده، امید بازگشت
به قدرت، ناگزیر برای استثمارگران باقی است و این امید نیز
تلاش هایی برای بازگرداندن قدرت را موجب می شود. استثمارگران
سرنگون شده که انتظار سرنگونی خود را نداشتند و آن را باور
نمی کردند و حتی فکرش را هم به خاطر خطور نمی دادند، پس از
تحمل نخستین شکست جدی نیز برای بازگرداندن «بهشت» از
دست داده، برای خاطر خانواده های خود که چنان زندگی خوشی
داشتند و حالا مشتی «رجال» بی سروپا آنها را به ورشکستگی
و فقر (یا به کارهای «ساده و معمولی»...) محکوم کرده اند، با
انرژی ده چندان و با خشمی دیوانه وار و کینه ای صد چندان
به نبرد برمی خیزند و از پی استثمارگران سرمایه دار نیز توده
گسترده ای از خرده بورژوازی به راه می افتد که چنان که تجربه
تاریخی ده ها ساله همه کشورها نشان می دهد، متزلزل و دو دل
است، امروز دنبال پرولتاریا می رود و فردا از دشواری های انقلاب
می رمد، در قبال نخستین شکست یا نیمه شکست کارگران به حال
سراسیمگی می افتد، تعادل عصبی را از دست می دهد، دیوانه وار
به خود می پیچد، نق می زند و از اردوگاهی به اردوگاه دیگر
می گریزد... به کردار منشویک ها و سوسیالیست رولوسیونرهای ما.
و با وجود چنین وضعی، در دوران يك جنگ شدید و حیات
و ممات، هنگامی که تاریخ مسأله بودن یا نبودن امتیازات صدها

و هزارها ساله را در دستور روز قرار داده است، از اکثریت و اقلیت، از دموکراسی خالص، از لازم نبودن دیکتاتوری، از برابری استثمارگران با استثمارشوندگان دم می‌زنند!!...
اکتبر-۱۵ نوامبر سال ۱۹۱۸

لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۸، متن روسی: صفحات ۲۱۲ -
۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۳۱ - ۲۳۳، ترجمه آلمانی: صفحات ۲۳۱ -
۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۷ - ۲۴۸، ۲۵۰ - ۲۵۳.

لنین

* از پیام «شادباش به کارگران مجارستان»

...انقلاب پرولتری مجارستان حتی نایبانیان را نیز یاری کرد تا چشم بینا پیدا کنند. گذار به دیکتاتوری پرولتاریا در مجارستان به مشکلی کاملاً متفاوت با روسیه انجام گرفته است: دولت بورژوایی داوطلبانه استعفا داد و وحدت طبقه کارگر، وحدت سوسیالیسم بر پایه برنامه کمونیستی به سرعت احیاء شد. با این امر ماهیت حکومت شوراها اکنون با روشنی بیشتری هویدا می‌شود و نشان می‌دهد که امروزه حکومت مورد پشتیبانی زحمتکشان و در رأس آنها پرولتاریا، در هیچ نقطه‌ای از جهان، حکومت دیگری جز حکومت شوراها، جز دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند باشد.

این دیکتاتوری کاربرد يك شیوه قهر بی‌امان، سریع و قاطع را برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران یعنی سرمایه‌داران، ملاکان و چاپلوسان خدمتگزار آنان ایجاب می‌کند. هرکس این مطلب را نفهمیده باشد، انقلابی نیست و او را باید از مقام رهبری

یا رایزنی برای پرولتاریا کنار زد.

ولی این فقط اعمال قهر و بهطور عمده اعمال قهر نیست که ماهیت دیکتاتوری پرولتاریا را تشکیل می‌دهد. ماهیت عمده آن تشکل و انضباط پرولتاریا-گردان پیشرو زحمتکشان، پشاهنگ و یگانه رهبر آنان است. هدف پرولتاریا عبارت است از ایجاد سوسیالیسم، برانداختن تقسیم‌بندی جامعه به طبقات، تبدیل تمام‌اعضای جامعه به افراد زحمتکش و از میان بردن پایه هرگونه استثمار فرد از فرد. این هدف را نمی‌توان فوراً تحقق بخشید، تحقق آن به یک دوران بس طولانی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نیاز دارد هم بدان‌جهت که تجدید سازمان تولید کاری است دشوار، هم بدان‌جهت که برای ایجاد تحول بنیادی در کلیه شئون زندگی وقت لازم است و هم بدان‌جهت غلبه بر نیروی عظیم عادت به شیوه خرده بورژوازی و بورژوازی اداره امور فقط در رهگذر یک مبارزه طولانی و سرسخت میسر خواهد بود. به همین جهت نیز مارکس از یک دوران کامل دیکتاتوری پرولتاریا سخن می‌گوید و آنرا دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم می‌نامد. در سراسر این دوران گذار، در برابر این تحول مقاومت نشان داده می‌شود: هم از جانب سرمایه‌داران، هم از جانب جمیع کثیر چاپلوسان خدمتگزار آنان در میان روشنفکران بورژوا که مقاومتشان آگاهانه است و هم از جانب توده عظیمی از زحمتکشان و از آن جمله دهقانان که سخت در بند عادات و سنن خرده‌بورژوازی اسیرند و مقاومتشان غالباً غیر آگاهانه است. تزلزل و نوسان در این قشرها ناگزیر است. دهقان به‌مثابه یک زحمتکش به‌سوی سوسیالیسم گرایش دارد و دیکتاتوری کارگران را بر دیکتاتوری بورژوازی ترجیح می‌دهد. دهقان به‌مثابه فروشنده گندم به‌سوی بورژوازی،

بمسوی بازرگانی آزاد یعنی بمسوی سرمایه‌داری کهنه «عادی» و «سنتی» واپس می‌گراید.

برای آن که پرولتاریا بتواند دهقانان و به‌طور کلی همه قشرهای خرده بورژوا را به‌پیروی از خود وادارد، دیکتاتوری پرولتاریا یعنی قدرت حاکمه یک طبقه لازم است، نیروی تشکل و انضباط آن لازم است، قدرت متمرکز آن که تمام دستاوردهای فرهنگ، دانش و تکنیک سرمایه‌داری را در اختیار داشته باشد، لازم است، قرابت پرولتری آن با روحیه هر فرد زحمتکش و اعتبار وحیثیت آن در انظار زحمتکشانی که از روستا یا از تولید کوچک هستند و در حالت تفرقه به‌سر می‌برند و از لحاظ رشد و استواری سیاسی در سطح پایین‌تری قرار دارند، لازم است. این‌جا با جمله‌پردازی درباره «دموکراسی» به‌طور کلی، درباره «وحدت» یا «وحدت دموکراسی کار»، درباره «برابری» تمام «افراد جبهه کار» و هکذا وقس علیهذا، با این جمله‌پردازی که سوسیال شوینیست‌ها و کائوتسکیست‌های داغ خرده بورژوایی خورده‌تمایل فراوان بدان نشان می‌دهند، کاری از پیش نخواهد رفت. جمله‌پردازی فقط جلوی چشم‌ها پرده دود می‌کشد، اذهان را کور می‌کند و بلاهت دیرین، خمود و کهنه‌پرستی خاص سرمایه‌داری و پارلمانتاریسم و دموکراسی بورژوایی را قوت می‌هد.

برانداختن طبقات مستلزم مبارزه طبقاتی طولانی و دشوار و سرسختی است که پس از سرنگونی حکومت سرمایه‌داران، پس از فروپاشی دولت بورژوایی و پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، نیز از میان نمی‌رود (برخلاف تصور ساده‌پندان سوسیالیسم قدیمی و سوسیال دموکراسی قدیمی)، بلکه فقط اشکال دیگری به‌خود می‌گیرد و از جهات بسیاری حادثتر هم می‌شود.

پرولتاریا به نیروی مبارزه طبقاتی علیه مقاومت بورژوازی و علیه خمود و کهنه پرستی، علیه تزلزل و نوسان خرده بورژوازی می‌تواند از قدرت حاکمه خود دفاع کند، نفوذ سازمان آفرین خود را تقویت بخشد، به «بی‌طرف ساختن» قشرهایی که می‌ترسند از بورژوازی دور شوند و یا با ترس و لرز بسیار از پی پرولتاریا گام برمی‌دارند، دست‌یابد و انضباط نوین، انضباط رفیقانه زحمتکشانشان، پیوند استوار آنان را با پرولتاریا، اتحاد صفوف آنها را پیرامون پرولتاریا، آری این انضباط نوین را که بنیاد نوین روابط اجتماعی است به‌جای انضباط فئودالی قرون وسطایی، به‌جای انضباط گرسنگی، به‌جای انضباط بردگی مزدی «آزاد» خاص نظام سرمایه‌داری، برقرار سازد.

برای برانداختن طبقات، دوران دیکتاتوری یک طبقه و آن‌هم طبقه‌ای از طبقات ستمزده لازم است که قادر است نه تنها استثمارگران را سرنگون سازد و نه تنها مقاومت آن‌ها را با قاطعیت تمام درهم شکند، بلکه از نظر فکری نیز با تمام ایدئولوژی بورژوا دموکراتیک، با تمام جمله‌پردازی خرده بورژوایی درباره آزادی و برابری به‌طور کلی، هرگونه رابطه‌ای را قطع کند (در واقع این جمله‌پردازی، همانگونه که مارکس مدت‌ها پیش ثابت کرده است معنایش «آزادی و برابری» صاحبان کالا، «آزادی و برابری» سرمایه‌دار و کارگر است)...

۲۷ مه سال ۱۹۱۹

لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۹، متن روسی: صفحه ۳۶۵-۳۶۸.

ترجمه آلمانی: صفحه ۳۷۷ - ۳۷۹.

لنین

* از مقاله «انتخابات مجلس مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا»

...سه شرط پیروزی بلشویسم...:

- ۱) اکثریت قاطع درمیان پرولتاریا؛
- ۲) پشتیبانی تقریباً تیمی از ارتش؛
- ۳) برتری قاطع نیرو در لحظه دارای اهمیت قاطع در مراکز دارای اهمیت قاطع یعنی: در دو پایتخت و در جبهه‌های نزدیک به مرکز ارتش.

ولی این سه شرط، چنانچه بلشویک‌ها نمی‌توانستند اکثریت توده‌های زحمتکش غیر پرولتر را به سوی خود جلب کنند و آن‌ها را از چنگ سوسیالیست رولوسیونرها و دیگر احزاب خرده بورژوا برون کنند، فقط می‌توانست پیروزی بسیار کوتاه و ناپایداری را تأمین کند.

اصل مطلب درست در همین جاست.

علت عمده پی‌نبردن «سوسیالیست‌ها» ی (بخوان: دموکرات های خرده بورژوای) اترناسیونال دوم به مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا، پی‌نبردن بدین نکته است که وجود قدرت دولتی درست یک طبقه یعنی پرولتاریا می‌تواند و باید به‌سلاحی برای جلب توده‌های زحمتکش غیر پرولتر به سوی پرولتاریا و برون‌کشیدن این توده‌ها از چنگ بورژوازی و احزاب خرده بورژوا بدل‌گردد. آقایان «سوسیالیست‌ها» ی اترناسیونال دوم که از پیش‌داوری های خرده بورژوایی اشباعند و عمده‌ترین نکته آموزش مارکس ۱. پس از انقلاب اکتبر، تا مدتی مسکو و پتروگراد (بعدها لنینگراد)، هر دو پایتخت نامیده می‌شدند. سم.

درباره دولت را زیاد برده‌اند، دستگاه قدرت دولتی را جزو مقدمات، یک نوع بت یا نتیجه آراء رسمی و اساس «دموکراسی پیگیر» (یا مهملات دیگری از این دست) می‌شمارند. آن‌ها نمی‌بینند که دستگاه قدرت دولتی فقط سلاحی است که طبقات گوناگون می‌توانند و باید آن را برای نیل به مقاصد طبقاتی خویش به کار برند (و باید بتوانند به کار برند).

بورژوازی قدرت دولتی را به عنوان سلاح طبقه سرمایه‌دار علیه پرولتاریا و تمام زحمتکشان به کار برده است. در دموکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوایی نیز همیشه حال برای منوال بوده است. فقط کسانی که به مارکسیسم خیانت کرده‌اند، این مطلب را «از یاد برده‌اند».

پرولتاریا باید (پس از گردآوردن «مشت‌های کوبنده» سیاسی و نظامی به حد کافی نیرومند) بورژوازی را سرنگون سازد و قدرت دولتی را از چنگش بیرون کشد و این سلاح را برای تحقق هدف‌های طبقاتی خودش به کار اندازد.

و اما هدف‌های طبقاتی پرولتاریا کدامند؟

درهم شکستن مقاومت بورژوازی.

«بی‌طرف‌ساختن» دهقانان و حتی الامکان جلب آن‌ها — در هر حال اکثریت بخش زحمتکش و غیر استثمارگر آن‌ها — به سوی خویش.

سازمان دادن تولید بزرگ مکانیزه در کارخانه‌ها و به‌طور کلی در مؤسسات تولیدی ضبط شده از بورژوازی.

سازمان دادن سوسیالیسم بر روی ویرانه‌های سرمایه‌داری.

۱۶ دسامبر سال ۱۹۱۹

لنین، مجموعه آثار، جلد ۳۵، متن روسی: صفحه ۲۳۸ — ۲۳۹.

ترجمه آلمانی: صفحه ۲۵۱ — ۲۵۳.

* از «ترهای مربوط بهوظایف اساسی کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی»

۲) پیروزی سوسیالیسم (که مرحله اول کمونیسم است) بر سرمایه‌داری مستلزم آن است که پرولتاریا یعنی یگانه طبقه واقعاً انقلابی سهوظیفه زیرین را تحقق بخشد:

اولاً) سرنگون ساختن استثمارگران و در درجه اول بورژوازی بهمثابه عمده نماینده اقتصادی و سیاسی آنان؛ درهم کوبیدن کامل آنان؛ درهم شکستن مقاومت آنان؛ ازین بردن امکان هرگونه تلاش آنان برای احیای ستم سرمایه و بردگی مزدی.

ثانیاً) جلب پرولتاریا و آنهم نه فقط تمام پرولتاریا یا اکثریت قاطع آن، بلکه همچنین جلب تمام توده زحمتکش - تمام آماج استثمار سرمایه - بهسوی پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا یعنی حزب کمونیست آن و روشن کردن افکار، سازمان دادن، تربیت کردن و با انضباط کردن آنان در جریان خود مبارزه کاملاً جسورانه و قاطع علیه استثمارگران و بیرون کشیدن این اکثریت قاطع اهالی (که در تمام کشورهای سرمایه‌داری اکثریت قاطع هستند) از بند وابستگی به بورژوازی و ایجاد اعتماد به نقش رهبری کننده پرولتاریا و پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا در آنان - بر پایه تجربه عملی.

ثالثاً) بی طرف ساختن یا بی‌زیان ساختن نوسانات ناگزیری که طبقه صاحبان واحدهای اقتصادی کوچک در عرصه‌های کشاورزی و صنعت و بازرگانی و نیز قشر روشنفکران و کارمندان و

غیره متعلق بدین طبقه، میان بورژوازی و پرولتاریا، میان دموکراسی بورژوایی و حکومت شوروی از خود نشان می‌دهند. با آن که این طبقه و این قشر اقلیت اهالی را تشکیل می‌دهند، ولی تعداد آن‌ها تقریباً در تمام کشورهای پیشرفته زیاد است. دو وظیفه اول و دوم مستقلند یعنی هر کدام شیوه عمل خاصی را در رابطه با استثمارگران و استثمارشوندگان ایجاد می‌کند. وظیفه سوم از دو وظیفه اول ناشی می‌شود و فقط در آمیزی ماهرانه و به موقع و توأم با نرمش شیوه‌های نوع اول و دوم را بر حسب چگونگی وضع مشخص هر یک از موارد نوسانات ایجاد می‌کند.

...

۶) تصرف قدرت سیاسی به دست پرولتاریا با مبارزه طبقاتی آن علیه بورژوازی پایان نمی‌یابد، بلکه برعکس این مبارزه را به خصوص گسترده و حاد و بی‌امان می‌سازد. همه گروه‌ها و احزاب و اعضای جنبش کارگری که کلاً یا جزئاً در موضع رفرمیسم و «سانتر» و غیره قرار دارند، در اثر تشدید مبارزه، ناگیر یا هواخواه بورژوازی می‌شوند، یا در زمره مترزلین قرار می‌گیرند و یا (از همه خطرناک‌تر) به زمره دوستان نامطمئن پرولتاریای پیروزمند می‌پیوندند. بدین جهت فراهم آوردن زمینه برای دیکتاتوری پرولتاریا علاوه بر تشدید مبارزه علیه گرایش‌های رفرمیستی و «سانتریستی» ایجاد تغییراتی را نیز در خصلت این مبارزه ایجاد می‌کند. ضمناً مبارزه به توضیح خطا بودن این گرایش‌ها محدود نمی‌شود، بلکه افشاء مستمر و قاطع هر یک از اعضای جنبش کارگری را نیز که چنین گرایش‌هایی از خود نشان می‌دهد، ایجاد می‌کند، زیرا در غیر این صورت پرولتاریا نمی‌تواند بفهمد که با چه کسانی به قاطع‌ترین مبارزه علیه بورژوازی مشغول است. این مبارزه چنان است که در

هر لحظه می‌تواند سلاح انتقاد را به انتقاد سلاح بدل کند و به‌طوری
که تجربه نشان داده است آنرا تبدیل هم می‌کند. هر گونه ناپیگیری
یا ضعف در افشای کسانی که موضع رفرمیستی یا «سانتریستی»
اتخاذ می‌کنند، در حکم افزایش مستقیم خطر سرنگونی قدرت حاکمه
پرولتاریا به دست بورژوازی است که فردا برای ضدانقلاب از همان
چیزی استفاده می‌کند که امروز در نظر افراد کوتاه‌نگر فقط
«اختلاف نظر تئوریک» می‌نماید...

ژوئن-ژوئیه سال ۱۹۲۵

لنین، مجموعه آثار، جلد ۳۱، متن روسی: صفحات ۱۶۱ -

۱۶۲، ۱۶۵ - ۱۶۶، ترجمه آلمانی: صفحات ۱۷۳-۱۷۴، ۱۷۷ -

۱۷۸

خصلت جهانی عام
انقلاب سوسیالیستی

ك. مارکس و ف. انگلس

* از کتاب «مانیفست حزب کمونیست»

... با تکامل بورژوازی، با آزادی بازرگانی، با پیدایش بازار جهانی و با یکسان شدن تولید صنعتی و شرایط زندگی ناشی از آن مرزبندی‌های ملی و تناقضات میان خلق‌ها بیش از پیش از میان می‌رود.

فرمانروایی پرولتاریا کار از میان رفتن این مرزبندی‌ها و تناقضات را سریع‌تر خواهد کرد. تشریک مساعی پرولتاریا، دست‌کم در کشورهای متمدن، یکی از نخستین شرایط آزادی پرولتاریاست...

دسامبر ۱۸۴۷ - ژانویه ۱۸۴۸

ك. مارکس و ف. انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمه جدید فارسی، سال ۱۳۵۴، از انتشارات حزب توده ایران.

ك. مارکس و ف. انگلس

* از «پیام کمیته مرکزی به اتحاد کمونیست‌ها»

در ماه مارس سال ۱۸۵۰

... خرده بورژواهای دموکرات می‌خواهند انقلاب را هرچه زودتر به پایان برسانند... ولی منافع ما و وظایف ما آن است که انقلاب را پی در پی آنقدر ادامه دهیم تا زمانی که تمام طبقات کم و بیش دارا از فرمانروایی برکنار شوند و پرولتاریا

قدرت دولتی را فراچنگ آرد و جامعه پرولترها نه تنها در يك کشور، بلکه در تمام کشورهای فرمانروای جهان آنقدر پیشرفت کند که رقابت میان پرولترها را در این کشورها از میان ببرد و دست کم نیروهای مولده دارای اهمیت قاطع در دست پرولترها متمرکز شود. هدف ما ایجاد تغییرات در مالکیت خصوصی نیست، بلکه برانداختن آن است، ما خواستار لاپوشانی تضادهای طبقاتی نیستیم، بلکه خواستار برانداختن طبقات هستیم، ما نمی‌خواهیم جامعه موجود را بهبود دهیم، بلکه می‌خواهیم جامعه نوین به پا داریم... مارس سال ۱۸۵۰

ك. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۷، متن آلمانی:
صفحه ۲۴۷ - ۲۴۸، ترجمه روسی: صفحه ۲۵۹ - ۲۶۰.

ك. مارکس

* از «اساسنامه موقت جمعیت بین‌المللی کارگران»

باتوجه به:

این که رهایی طبقه کارگر باید به دست خود طبقه کارگر انجام گیرد و مبارزه در راه رهایی طبقه کارگر معنایش مبارزه برای به دست آوردن امتیازات و انحصارهای طبقاتی نیست، بلکه به دست آوردن حقوق و وظایف برابر و برانداختن هرگونه فرمانروایی طبقاتی است؛

این که فرمانبری اقتصادی فرد زحمتکش از انحصارگرو سایل کار یعنی انحصارگر منابع زندگی، پایه کلیه صور بردگی و پایه هرگونه فقر اجتماعی و خفت فکری و وابستگی سیاسی را تشکیل

می‌دهد؛

این‌که بالنتیجه رهایی اقتصادی طبقه کارگر هدف والایی است که هر جنبش سیاسی باید به‌عنوان وسیله‌ای تابع آن باشد؛ این‌که تمام مساعی متوجه نیل به این هدف والا تاکنون در نتیجه نارسایی همبستگی میان کارگران رشته‌های گوناگون کار در هر کشور و فقدان اتحاد برادرانه طبقه کارگر کشورهای گوناگون، بدون کامیابی مانده است؛

این‌که رهایی کار یک معضل محلی و ملی نیست، بلکه معضل اجتماعی و فراگیر همه کشورهای دارای جامعه امروزین است و این‌که حل این معضل در گرو همکاری پراتیک و تئوریک پیشرفته‌ترین کشورهاست؛

این‌که اوج کنونی تازه جنبش طبقه کارگر در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی اروپا امیدهای تازه‌ای برمی‌انگیزد و بدینسان یک اخطار جدی است برای پرهیز از اشتباهات پیشین و برای اتحاد بی‌درنگ جنبش‌های هنوز در حال تفرقه؛

با توجه به ملاحظات پیشگفته، اعضای کمیته امضاء کننده این سند بر پایه اختیارات مبتنی بر قرار جلسه علنی مورخ ۲۸ سپتامبر سال ۱۸۶۴ در سنت‌مارتینس‌هال لندن، اقداماتی را که برای تأسیس جمعیت بین‌المللی کارگران لازم بوده است، انجام دادند...
اکتبر سال ۱۹۶۴

ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱۶، متن آلمانی:
صفحه ۱۴، ترجمه روسی: صفحه ۱۲-۱۳.

1. St. Martin's Hall

لنین

* از مقاله «درباره شعار کشورهای متحده اروپا»

... دگرگونی‌های سیاسی در جهت واقعاً دموکراتیک و به‌طریق اولی انقلاب‌های سیاسی، به‌هیچ‌وجه و هیچ‌گاه و در هیچ اوضاع و احوالی نمی‌توانند شعار انقلاب سوسیالیستی را تحت‌الشعاع قرار دهند و نه آن‌را تضعیف کنند. برعکس، این دگرگونی‌ها همیشه آن‌را تسریع می‌کنند، پایگاه آن‌را گسترش می‌دهند و قشرهای تازه‌ای از خرده بورژوازی و توده‌های نیمه‌پرولتر را به‌مبارزه سوسیالیستی می‌کشاند. ولی از سوی دیگر در جریان انقلاب سوسیالیستی که نباید آن‌را یک عمل واحد پنداشت، بلکه باید به‌عنوان یک دوران تلاطم‌های طوفانی سیاسی و اقتصادی یعنی دوران حادث‌ترین مبارزات طبقاتی و جنگ داخلی و انقلاب‌ها و ضد انقلاب‌ها تلقی کرد، انقلاب‌های سیاسی امری ناگزیر هستند...

ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی قانون مطلق نظام سرمایه‌داری است و از این‌جا نتیجه می‌شود که پیروزی سوسیالیسم نخست در چند کشور و حتی در یک کشور سرمایه‌داری مجزا امکان‌پذیر است...

۲۳ اوت سال ۱۹۱۵

لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۱، متن روسی: صفحه ۳۵۸ -
۳۵۹، ۳۱۱، ترجمه آلمانی: صفحه ۳۴۲ - ۳۴۳، ۳۴۵.

* از کتاب «بیماری کودکی» «چپ‌گرایی» در کمونیسم»

...تازمانی که تمایزات ملی و دولتی میان خلق‌ها و کشورها بر جای هستند — و باید توجه داشت که این تمایزات حتی پس از تحقق دیکتاتوری پرولتاریا در عرصهٔ جهانی طی دورانی بسیار و بسیار طولانی همچنان برجای خواهند ماند — لازمهٔ وحدت‌تاکتیک بین‌المللی جنبش کارگری کمونیستی تمام کشورها برانداختن تنوع تمایزات ملی و محو این تمایزات نیست (در لحظهٔ کنونی این یک پندار پوچ است)، بلکه به‌کاربردن اصول بنیادی کمونیسم (حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا) به‌شیوه‌ای است که این اصول را در جزئیات به‌درستی تغییر شکل دهد، با تمایزات ملی و دولتی هر کشور به‌درستی دمساز کند و بر آن‌ها انطباق دهد. بررسی، پژوهش، کشف یا حدس و دریافت خصوصیات ملی و ویژگی‌های ملی شیوه‌های برخورد مشخص هر کشور به‌مسئلهٔ بین‌المللی واحد یعنی پیروزی بر اپورتونیسیم و آیین‌پرستی سطحی چپ‌روانه در درون جنبش کارگری و نیز سرنگونی بورژوازی و استقرار جمهوری شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا — چنین است وظیفهٔ عمدهٔ ما در این لحظهٔ تاریخی که تمام کشورهای پیشرفته (ونه‌تنها کشورهای پیشرفته) در آن بسر می‌برند. در زمینهٔ جلب پیشاهنگ طبقهٔ کارگر و سوق آن به‌راه هواداری از حکومت شوروی و روی برتافتن از پارلمنتاریسم، سوق آن به‌راه هواداری از دیکتاتوری پرولتاریا و روی برتافتن از دموکراسی بورژوایی، هم‌اکنون کار عمدهٔ انجام گرفته است — ولی کار عمده‌ای که البته به‌هیچ‌وجه تمام نیست و تا پایان آن هنوز راهی بسیار و بسیار دراز در پیش خواهد بود.

اکنون باید تمام نیرو و تمام توجه را برای برداشتن گام بعدی یعنی تفحص چگونگی شکل گذار یا رسیدن به انقلاب پرولتری، متمرکز ساخت. به نظر می‌رسد که این امر اهمیت کمتری دارد — و از نظر معینی واقعاً هم چنین است — ولی در عوض به حل عملی مسأله عملاً نزدیک‌تر است.

پیشاهنگ پرولتری از نظر ایدئولوژیک تسخیر شده است. این امر اهمیت عمده دارد. بدون آن حتی یک گام هم نمی‌شد به سوی پیروزی برداشت. ولی از این‌جا تا پیروزی هنوز راهی بس دراز در پیش است. تنها به نیروی پیشاهنگ نمی‌توان به پیروزی رسید. کشاندن پیشاهنگ یک‌ه و تنها به میدان پیکار قطعی، هنگامی که هنوز تمام طبقه و توده‌های انبوه به پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ برخاسته یا دست‌کم موضع بی‌طرفی نیکخواهانه در قبال آن اتخاذ نکرده و از پشتیبانی از دشمن آن به کلی دست نکشیده‌اند، — اقدامی است نه تنها نابخردانه، بلکه حتی تبه‌کارانه. و اما برای آن که واقعاً تمام طبقه و توده‌های واقعاً انبوه زحمتکش و ستمدیدگان از سرهایه، چنین موضعی اتخاذ کنند، — تنها ترویج تئوری (پروپاگاندم) و تنها تبلیغات (آزیتاسیون-م) کافی نیست. برای این کار تجربه سیاسی خود این توده‌ها لازم است. چنین است قانون اساسی تمام انقلاب‌های کبیر که صحت آن اکنون نه تنها در روسیه، بلکه در آلمان نیز با قدرت و صراحتی شگفت‌انگیز به ثبوت رسیده است. نه تنها بر توده‌های بی‌فرهنگ و غالباً بی‌سواد روسیه، بلکه بر توده‌های بسیار با فرهنگ و سراسر باسواد آلمان نیز لازم آمد تا نخست تمام زبونی، کمال بی‌ارادگی، غایت فروماندگی، نهایت چاکرپیشگی دولت شهسواران عرصه اترناسیونال دوم در پیشگاه بورژوازی، منتهای فرومایگی این دولت و تمام ناگزیری یکی از دو حال یعنی

یا قبول دیکتاتوری مرتجعین افراطی (کورنیلف در روسیه، کاپ و شرکاء در آلمان) و یا قبول دیکتاتوری پرولتاریا را در تاروپود وجود خود احساس کنند و فقط پس از آن با قاطعیت به کمونیسم روی آورند.

وظیفه دست اول پیشاهنگ آگاه جنبش جهانی کارگری یعنی احزاب کمونیست و گروه‌ها و جریان‌های کمونیستی آن است که بتوانند توده‌های انبوه را (که اکنون در اکثر موارد هنوز خواب‌آلوده، دلمرده، اسیر عادات کهنه، بی‌جنبش و بیدار نشده، مانده‌اند) به این موضع نوین برسانند یا به بیان صحیح‌تر، بتوانند نه تنها حزب خود، بلکه این توده‌ها را نیز در جریان رسیدن یا گذار آنان به موضع نوین، رهبری کنند. انجام وظیفه تاریخی اول (یعنی جلب پیشاهنگ آگاه پرولتاریا به سوی حکومت شوروی و دیکتاتوری طبقه کارگر)، چنان که دیدیم، بدون پیروزی کامل ایدئولوژیک و سیاسی بر اپورتونیسیم و سوسیال‌شوینیسم، میسر نبود، ولی انجام وظیفه دوم که اکنون به وظیفه دست اول بدل گردیده است یعنی توانایی رساندن توده‌ها به موضع نوین، که با تکیه بر آن می‌توان پیروزی پیشاهنگ را در انقلاب تأمین کرد، بدون برانداختن آیین پرستی سطحی «چپ» و بدون غلبه کامل بر اشتباهات آن و خلاصی از این اشتباهات، میسر نخواهد بود.

تا زمانی که سخن از جلب پیشاهنگ پرولتاریا به سوی کمونیسم در میان بود (و در حدودی که هنوز از آن سخن در میان است)، تا آن زمان و در این حدود کار ترویج تئوری در جای اول قرار داشت و قرار دارد. در این زمینه حتی محفل‌های کوچک نیز با تمام نقاط ضعف ناشی از محفل‌گرایی، سودمندند و نتایج ثمربخش به‌بار می‌آورند. ولی وقتی از فعالیت عملی توده‌ها و از گسترش

ارتش‌های میلیونی (اگر به کاربردن چنین اصطلاحی جایز باشد) یعنی آرایش تمام نیروهای طبقاتی يك جامعه برای پیکار نهایی و قطعی سخن به‌میان می‌آید، دیگر تنها باورزیدگی در زمینه ترویج تئوری و تنها با تکرار حقایق مربوط به کمونیسم «ناب» هیچ کاری از پیش نمی‌رود. در این عرصه سخن از شمار صد و هزار نیست که يك مروج تئوری (پروپاگانديست-م.) یعنی عضو گروه کوچکی که هنوز توده‌ها را رهبری نکرده، عملاً بدان می‌پردازد، سروکار ما در این‌جا با میلیون‌ها و ده‌ها میلیون است. سئوالی که در این‌جا باید دربرابر خود مطرح ساخت تنها این نیست که آیا ما پیشاهنگ طبقه انقلابی را مجاب کرده‌ایم یا نه، بلکه علاوه بر آن این است که آیا نیروهای دارای اثربخشی تاریخی در میان تمام طبقات جامعه معین، و حتماً در میان تمام طبقات این جامعه بدون استثناء، به‌طریقی گسترش یافته‌اند که لحظه پیکار قطعی کاملاً فرا رسیده باشد یعنی به‌طریقی انجام گرفته است که:

۱) تمام نیروهای طبقاتی دشمن ما به‌حد کافی سردرگم شده باشند، به‌حد کافی باهم ستیز کرده باشند و در مبارزه‌ای برون از حیطه قدرتشان خود را به‌حد کافی ناتوان کرده باشند؛

۲) تمام عناصر مترزل، مردد، ناستوار لایه‌های میانین یعنی خرده‌بورژوازی و دموکراسی خرده بورژوایی به‌شکلی متمایز و برون از جمع بورژوازی، خود را به‌حد کافی در برابر خلق رسوا ساخته و با ورشکستگی عملی خویش به‌حد کافی بی‌آبرو شده باشند؛

۳) در محیط پرولتاریا گرایش روحیات عمومی به‌سوی پشتیبانی از قاطع‌ترین و متهورانه‌ترین اقدامات انقلابی علیه بورژوازی آغاز گردیده و این روحیات شدیداً روبه‌اوج باشد.

در چنین صورتی لحظه انقلاب فرارسیده و در چنین صورتی

پیروزی ما، چنانچه تمام شرایطی را که در بالا برشمردیم و به اختصار بیان داشتیم، به درستی در نظر گیریم و لحظه عمل را به درستی برگزینیم، تأمین است...

آوریل-مه سال ۱۹۲۵

لنین، بیماری کودکی «چپ گرای» در کمونیم، ترجمه جدید فارسی، از انتشارات حزب توده ایران، سال ۱۳۵۳، صفحه ۵۴-۵۵.

Marx
Engels
Lenin
On Social Revolution

Translated by M.Pourhormozan

Tudeh Publishing Center

Price 1,50 Dollar
or its equivalent

